

MANCHESTER  
1824

The University of Manchester

[یگدنز و ملغ، ilm va Zindagī (۳), ilm va Zindagi (3)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: ناهیک تاراشتنا و پاچ نامزاس

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28164203>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to  
*University of Manchester*

JSTOR

# علم و زندگی

(۲)

اعداد سخن میگویند

در سازمان برنامه  
چه باید کرد ؟

تجزیه و تحلیلی از سوبیسیم : از آرتور کستلر  
نقد هنری واجتماعی کم نظیر که هر روشنفکر باید بخواند

از مسائل کنونی :

مطبوعات ورشکسته -  
نویسنده مصلوب - هنرمند ،  
کوبیسیم ، اکسیستانسیالیسم  
هروئین ، مکتب صادق  
هدایت - وضع امروزی  
آمار در ایران

از مسائل سوسیالیسم :  
هدف ووظایف سوسیالیسم  
دموکراسیک - اعلامیه  
انترناسیونال (بین الملل )  
سوسیالیست

صلح و جنگ :

آخرین قسمت و نتیجه  
برخورد عقائد برتراندراسل  
وسیدی هوك - بزرگترین  
بدبختی که باعث خوشبختی  
شعوری شد (روتزدام درهلند)

فلسفه :

فلسفه ترون ۱۹ و ۲۰  
اکسیستانسیالیسم معاصر

هنر وادبیات :

تجزیه و تحلیل از سوبیسیم  
از آرتور کستلر - کارمند از  
دکتر دنا . رقص مرگ از  
هنرود - اشعار و مطالب  
متفرقه

تصاویر :

هیكل تسلط فکروروح انسانی  
پلاستیک از زادکین که  
رستاخیز را نوید میدهد  
دو منظره از مسجد تازه ساز  
قم و تصاویر و آثار متفرقه  
دیگر .

## مطبوعات ورشکسته : از جلال آل احمد

انعکاس «تکامل و انحطاط مطبوعات ایران» و انتقادات  
«چپ» و «راست» که نه آنها چپ و نه اینها راستند  
و نویسندگان بی غرض ومرض .

## وسوسه تجدیدنظر در سیاست خارجی ، نطق آقای جمال امامی - تجدید نظر در سیاست خارجی و مسئله نفت - بهترین طریقه فشار آوردن بامریکا و تأمین حقوق ملی

تحولات اجتماعی در تمام دنیا متمایل باین جهت است که مجالس سنا را که اغلب جنبه نسبتاً ارتجاعی دارند تضعیف کنند و متدرجا از بین ببرند و یا مبدل به تاسیسات نوینی از نوع مجالس نمایندگان ایالات و کشورهای تابعه حکومت مرکزی سازند. چون کارهای کشور ما در اغلب موارد عکس دنیای متمدن است ، مجلس سنا در سالهای اخیر نه تنها خود را با شخصیت تر و متین تر نشان داده بلکه از تاسیسات دیگر مشروطیت خود را ارزنده تر نشان داده است . در سالهای اخیر مردم کم و بیش درد دل خود را از زبان بعضی از سناتورهای با شخصیت شنیده اند و کم و بیش امید خود را بآنجا دوخته اند . صرف نظر از مسلک سیاسی آقای جمال امامی ، ایشان یک مرد یکدنده و صریح و رک گو هستند و در این اواخر اغلبی از سخنرانیهای ایشان برای بعضی ها تعجب آور و برای عده ای مایه امید بوده است .  
در باره سخنرانی اخیر ایشان بمناسبت گزارش ایزنهاور که آقای امامی را «تکان داده است» ما نظریات و پیشنهادهای داریم که بعرض ایشان و سایر سناتورها و اولیاء دولت می رسانیم : آقای امامی هر مجلس سنا نقل از روزنامه اطلاعات اینطور فرموده اند : « این گزارش (ایزنهاور) برای من فوق العاده تکان دهنده بود ، فوق العاده ، زیرا ایران در ردیف آخر قرار داشت . کشورهایی که با رقبای آنها «لاس میزنند ده مقابل ما کمک دریافت کرده اند ! بنده همیشه مخالف تکدی بوده ام» و عقیده دارم که ما احتیاج به تکدی نداریم ولی اینطور رفتار دولت امریکا هم « مخالف منطق است و هم موهن .»  
بقیه در صفحه ۹۷

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

[www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing](http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing).

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.

مربوط بمقاله «بزرگترین بدبختی  
که باعث خوشبختی شهری شد...»

- اثر اوسیب زادکین. منظره‌ای ...  
یا قدرتی که رستاخیز را نوید میدهد.



- اینجا خیابان نیست یکی از فروشگاههای  
شهر مدرن روتردام است که اگر قصد خرید هم  
نداشته باشید در آنجا با دوستان ملاقات و  
جارو جنجال شهر واتوموبیلهایش آسوده خاطر  
لحظاتی سر میکنند. در این شهر برای پیاده  
روی و پیاده‌روها توجه خاص (از طرف شهرداری  
و سایر موسسات) بعمل آمده.



# علم و زندگی

## ورشکستگی مطبوعات

جلال آل احمد از موسسین دوره اول علم و زندگی است ، قسمت های هنری و ادبی و اجتماعی آن مجله در اوائل مستقیم و بعدها غیر مستقیم زیر نظر و مدیریت و الهام ایشان اداره میشد . در دوره اخیر خوشبختانه ایشان دعوت ما را برای شرکت در تشریح وضع مطبوعات ایران پذیرفتند و امیدواریم که این مطالعه بطور دقیق و جدی تعقیب شود . چون آل احمد مانند همه کارهایش مایل بود این مطالعه مستند و متکی به آمار و مراجعه به عده قابل توجهی از خوانندگان گردد این بود که برای يك مطالعه اساسی در کار مطبوعات مراجعه ای نیز یکی از بنگاههای خصوصی آمارگیری شد . سوانامه ای تهیه کردیم و دیدی زدیم که اگر بخواهیم جواب سئوالهای خودمان را از دست کم هزار نفر بگیریم سه هزار تومان خرج بخواهد داشت و چون چنین امکان مادی وجود نداشت ناچار از این آمارگیری فعلا صرف نظر شد و چون ماهی را هر وقت از آب بگیرند تازه است این مطالعه دقیق تر را بروزگاری محول می کنیم که یا امکان مادی اش را داشته باشیم یا دیگران دامن همت بکمر زنند و از عهدہ این مهم بر آیند . شاید هم آن سوانامه را در همین صفحات چاپ کردیم و با کمک خوانندگان ترتیب کار را دادیم .

\*\*\*

« قرن تبلیغات . . . در تمام دنیا فقط يك مسئله مطرح است . فقط يك مطلب . اینکه

برای آدمی معنایی روحی بیایی و دردی و دلهرای روحی ... دیگر نمی‌توان با یخچال و سیاست و بازی بلوت و جدول کلمات متقاطع زیست. دیگر نمی‌توان بی شعر و رنگ زیست و بی شور عشق. - آنتون دوسن تگزوپری -

چند سال است که کنار هر کوچه و رهگذری - بساط هر روزنامه فروشی تابلوی رنگارنگیست تا چشم عابران را بدزدد. اما فکرشان را؟ - درست مثل جعبه آینه مغازه های بزرگی که تجملات می‌فروشند. و درست مثل هر ظاهر سازی دیگری که ما با سم تمدن غربی در دیوار زندگیمان را با آب و رنگش جلائی تا پایدار و قلابی می‌دهیم. بساط روزنامه فروشها بدستمال چل تکه‌ای میماند که از بنجل های زندگی بهم بافته‌ایم - اما اگر در خانواده‌هاییکه هنوز اسم پدر و مادر هاشان را فراموش نکرده‌اند دستمال های چل تکه یادگاری بودند از مادر بزرگ از پا افتاده‌ای که نمیخواست سربار عروسها و دامادهای خود نان حرام بکند - چل تکه روزنامه فروشان ما تهمانده بساط مردمیست که روی خود را باین سیلهای اوراق رنگین سرخ نگه میدارند تا کاغذی و بعد نانی را حرام کنند و یا اگر در زمانه‌های ماقبل دقیانوس خرقة مشایخ و مرقع مردان حق که «صدعیب نهان میپوشید» باین وصله های ناجور افتخار میکردند امروز مرقع مطبوعات ما دو صدعیب و بیماری و گند درون را بر ملا میکنند. رنگها مناسب و هر چیزی بجای خود - سر و گردنها زیبا - موهای براق و معطر! - لنگ و ویاچه های بلورین و سینه های طاق و جفت. درست مثل فیلم مثلا «مهبازگان بهشت» که آب از دهانت راه میافتد! - آخر تو هم چشم داری ودلی. میایستی و چشم چرانی میکنی. یا اگر فرصتی داشتی يك بغل از آنها را بدوقران کرایه میکنی و در گوشه کافه‌ای ورق میزنی.

تو که جای خود داری. آن دهانتی را بگو که بجستجوی کار از ده شهر گریخته است تا پستی کولا بنوشد و ساندویچ پنجقرانی سق بزند و فیلم «بریجیت باردو» را بدو تومان تماشا کند - از دهی که در آن حتی يك بار زنش را لخت ندیده و حالا در شهر اینهمه لختی را بینج قران باو میفروشند. - آنها لختی و مکش مرگمائی زنانی را که زشت ترین کنیز یکی از آنها را هم او بخواب نمیدیده است. و تازه يك مجله هفتگی تنها این نیست - هزار هنر دیگر هم دارد - دفترست در پنجاه یا صد صفحه پراز قصه ها و شعرها و فالبینیها و بخت گشائیها. بخت آزمائیها و داستان اشباح و پریان و شعرهای «جدید» و دلالی محبت برای زنان و مردان خانه مانده.

خوب - نیم ساعت مجله‌ها را ورق زده‌ای. مطبوعات محترم زبان فارسی را - که حتی بچه مدرسه‌ایها هم دیگر اصراری بدانستن مصدر مرخمش ندارند یا اسم مفعولش - چرا که اینروز ها زبان انگلیسی مشکل گشای هر دردیست. و تو آنوقت خجالت میکنی که چرا در تهرانی و چرا فارسی میدانی و اصلا چرا چشم داری. و قاحت تمدن غربی سرور و بیان گرفته است. چه فرق میکند؟ تو بآن زنکه دهاتی بصورت کلفت شهر آمده هردو آن فیلمها را میبینی و این عکسهای رنگین روی مجلات را می‌خرید - که فقط مستمسک تحریک آدمهای عینین یا سادیست میتواند باشد - و میریید پدر و دیوار اطاعتان می کوبید و هی خودتان را تحریک میکنید و نه تو میدانی و نه وزیر معارف و نه دستگاه تبلیغات مملکت که اگر در آب و هوای رخوت آور فرنگ بآن همه تحریک حواس احتیاج است یا با نهمه لختی و عوری که عکس العمل پوشیدگی در قبال آنهمه برف و بوران است در این مملکتی که دخترها دوازده ساله نشده بالغند و سینه هاشان ورمی‌قلبد و هرزنی از دست مرد حشری خود بغنان آمده است

احتیاجی باین همه ادا و اطوار نیست. و اصلا با این تفصیل دیگر هیچ جایی میماند برای آن حسن آقای شانزده ساله که مثلا در فلهیان هفته ها کنیک میکشد تا بتواند از درز در اطاق اختر خانم همسایه را در حال لخت شدن تماشا کند؟ یا چشم مادر و پدرش را پدزدد و یواشکی برجستگی سینۀ دخترخاله اش را اندازه بگیرد؟ میبینید که حتی دارند شعر را از زندگیمان میگیرند - مثل همه آن چیزهای دیگری که دیگران گرفته اند. بقول آن فیلسوف هندی «افسوس که مملکت ما پچنین وضعی دچار شده است! مردم به طلائی که خود دارند همچون برتر می نگرند و برتر بیگانگان برای ایشان طلا است.» (۱)

عذر میخوام - اما باید گفت که اغلب مجلات هفتگی ما درست بفواحش دوره گرد میمانند که هفت قلم آراسته کنار خیابانها پرسه میزنند. يك شكلك زیبا روی انسانی از کثافت وزشتی و نا هنجاری و بیماری. و خوانندگان خود را چنان تربیت کرده اند که جز عکسهای لخت را نمی بینند یا تصاویر فجیع تصادفات و آدمهای مثله شده را. مسلما پر فروش ترین مطبوعات سال آنها بودند که عکسهای بی سروبی تن رجال عراق را چاپ کردند. باین صورت است که خواننده عادی مطبوعات فارسی دارد بهمان دردی دچار میشود که امریکا از آن بفریاد آمده است. یعنی از سادسیم. و آنوقت همین «رنگین نامه» ها تعجب میکنند که چرا نباید بعنوان رکن چهارم مشروطیت بآنها نگرست و چرا اولیای امور تر. هم برایشان خرد نمیکنند. مگر از این نوع مطبوعات چه توقعی هست؟ مردم پولی میدهند که عکس لختی بخردند و بعد فالی بگیرند و بختی بیازمایند و بعد آقا یا لاکانی یافته گر شهر آشوبی که چگونه پرده ناموش فاسور شده تا رسمهای مختلف هرزگی و ژیکولومآبی را ازو بیاموزند. نواله ای برای بیماران جنسی یا برای تازه کارها و چشم و گوش بسته ها. بهمین علت است که بزرگترین طبقه خوانندگان این نوع مجلات دخترها و پسرها - بخصوص دختر مدرسه ایهای بین سنین ۱۲ تا ۲۰ هستند. که نهدمدرسه می توانند از این نوع تجارب بصورتی مشروع سردر بیاروند و نه پدر مادرهای امل یا بیفکرشان قادر برهنمائی آنها هستند. آخر با این بوسه های کشدار و تحریک کننده که روی پرده هر سینمائی میبینند چه بایدشان کرد؟ جز استمناء؟ و این کار هم خود وسیله ای میخواید. و باز چه خوشبختند پسرها که بهر صورت آزادترند و از هر سوراخ گمنامی که شده می توانند بقلعۀ شهوات راه بیابند - اما بیچاره دخترها با این پرده عصمت و آن دستمال زفاف. چنین است که اساس ملاکهای زندگی شرقی ما دارد بهم میریزد. با چنین شرایط و اوضاعی آیا باز هم میتوان تحمل آنهمه مقررات و قوانین را درباره روابط زن و مرد ادامه داد؟ میبینید که بدجوری گیر کرده ایم و چه کسی بفکر این مشکلات است؟

\*\*\*

آخر چرا چنین شده است؟ چرا وزنه سنگین مطبوعات زبان فارسی را همین «رنگین نامه» های بزرگ کرده هفتگی میسازند؟ چرا در حالیکه فقط دو روزنامه عصر شهر ما بزحمت هر کدام ۳۰ تا ۵۰ هزار تیراژ دارند براحتی میتوان از این نوع مجلات ده تائی را برشرد که هر کدام هفته ای در همین حدود منتشر میشوند؟ قبل از شهریور بیست فقط يك مجله هفتگی داشتیم و در مقابل آن هم يك روزنامه عصر - مثل همه چیز دیگر - از هر چیز یکی. و حالا اگر يك امتیاز تازه بخواهی بگیري باید دوماه از وزارت کشور بوزارت فرهنگ بروی و بیانی که آیا باین اسم که تو انتخاب خواهی کرد قبلا روزنامه یا مجله ای بوده است

یا نه؟ کم کم فرهنگ لغات واسامی هم دارد کم میآید. روزنامه های صبح را که این روزها يك قلم باید گذاشت درکوزه و آبخا را خورد. هر کدام اگر دویت نسخه هم بفروشد بیایند سر مرا بشکنند. میماند همان دوروزنامه عصر که کارشان گرفته است و هر کدام چندین مجله و نیمچه مجله را پدک میکشند - و دوسه تا هم مجله سنگین اجتماعی و ادبی و ماهانه داریم که حسابان جداس و بعد هم یکسره فوج پر زرق و برق این مجلات هفتگی. زینت بساط روزنامه فروشها و دکانهای سلمانی و میز انتظار حمامها و خیاطخانه ها و مطب هر دکتر چشم و گوش و بینی. چرا بازار اینان چنین گرم است؟ و تازه چرا از اینهمه روزنامه و مجله خواندن بجائی نمیروسیم؟ و چیزی بر شعورمان افزوده نمیشود؟ و مشکلی از مشکلاتمان حل نمیکرد؟ چرا هنوز يك اتحادیه مطبوعات نداریم - حق تالیف را برسیت نمیشناسیم - و هیچ ورقی از اوراق مطبوعاتمان خالی از ترجمه و تقلید نیست؟ - جواب همه اینها بسیار ساده است. همه این چراها را در ضمن دو مطلب میتوان پاسخ داد:-

یکی اینکه از هر نمودار تمدن غربی ما فقط جنبه ظاهری اش را اخذ میکنیم و پوشالی اش را. چون کاریست که از خودمان نیست ادای روزنامه نویسی را درمیآوریم - در این کار نیز از دیگران تقلید میکنیم.

درین کار هم میخواهیم سر و پیمان را بشکل آنهایی درآوریم که تازه خودشان متوجه شرق شده اند با آدابش و طرز تفکرش و امکانات آینده اش. ناچار فیلم را وارد میکنیم و دوربین فیلمبرداری اش را و هنوز هیچی نشده يك دوچین بنگاه معظم فیلمبرداری داریم - و آرتیست و هنرمند ارجمند و مقلد های بوسه های قلابی روی سن. آخر کارخانه ذوب آهن که بما نمیفروشند - حتی کارخانه سنجاق قفلی سازی را چون با سنجاق قفلی که نمیشود بز داد - فقط بند تتیان را میشود سفت کرد ... بهر صورت مجلات و روزنامه های فرنگی را عینا میگیریم - روی جلدشانرا با بزرگ بیشتر کلیشه میکنیم برای روی جلدمان - قصه هایشرا ترجمه میکنیم فقط با این فرق که اگر خیلی مبادی آداب باشیم و حق و حساب دان بجای هرچه ژاک و ژان است میگذاریم جمشید و منوچهر - و حتی کاریکاتورهاشانرا هم که يك نقاش خوش ذوق فرنگی بر روی زندگی همان فرنگ درست کرده است و اصلا ربطی بکار ما ندارد عینا نقل میکنیم. و کاری نداریم که کسی میفهمد یانه و لطف آنرا درک میکند یانه. و باین طریق بوده است که اکنون پس از صد و اندی سال که از ابتدای این تقلید ظاهری در این ولایت میگردد هنوز نتوانسته ایم مطبوعه ای - روزنامه یا مجله ای داشته باشیم که صرف نظر از خط و ربط و زبانش چیزی از این دیار - از این فرهنگ - از این آب و هوا - و از این مردم و از در داین مردم داشته باشد. هنوز هیچ فارسی خوان متوسطی نمیداند که اساطیر ملی ما چیست؟ زریر کیست و گرشاسب کدام است و افسانه خلقت این سوی دنیا چگونه است؟ اما هر روزنامه ای پر است از اساطیر یونان. از داستان تره قوس و ژوپیتر و از مجالس المپ و نلف ها و اورفئوس! چرا - البته کسانی هستند یا بهتر است بگویم بوده اند که در این راه کوشی کرده اند که بی نتیجه مانده چرا که تازه این کوشش را هم بدستور همان فرنگستانیها میکرده اند که روزنامه نویسی و مجله خوانی را باب کرده اند. - تاریخ مطبوعات فارسی اگر بدقت تدوین شود چیزی است شبیه بداستان شهدا. شهدای صراحت لهجه و ابتکار و ذوق و گاهی دهان دریدگی. - حس و توقیف ابدی و گاهی قتل. از عشقی و صوراسرافیل بگیر و بیا. و همین تجربه تلخ است که کار مطبوعات را باینجا کشانده است. بهر صورت



چشمان دائما بدست همانها دوخته است که این بازیچه را بدست ما داده‌اند - و این ناندانی را بدست بیکاره ترین و بیهنرترین مردم این مملکت یعنی آن دسته از مدیران محترم ولی بیسواد جرائد که وقتی از مدرسه و اداره و کار و کاسبی و خانه پدری و از هر جای دیگری مانده و رانده شدند تازه بفکر روزنامه نگاری افتاده‌اند . بفکر این کسب بی ضرر و اگر نه پرمفعت - دست کم پرشهرت ... یکوقت رسم شده بود که همه از فراوانی تعداد عرق‌فروشیها فریاد میکردند و پیاله فروشها - غافل از اینکه آنچه از دستش باید نالید اینهمه واکسی و سلمانی و خیاطی و خرازی فروشیست . از کثرت روزافزون این تعمیرکنندگان سر و پز ظاهری باید فریاد زد - از این سالونهای زیبائی - از این آرایشگاههای زنانه و مردانه که اداره کنندگان آنها اگر هم از عربهای لبنانی نباشند و کاسبیشان نگرفته باشد هیچ ابائی ندارند که دکان خود را مرکز پخش هروئین کنند و یا پاتوق هرکسب قاچاق و نان‌آور دیگری . و ما که برای حفظ ظاهرمان اینهمه پول خرج میکنیم - چنین کفشهای واکس خورده و براقی داریم و چنین زلفهای مرتبی و چنان سرو پزی ناچار مطبوعاتمان - این نمودار مکتوب اجتماع - این سجل احوال اوضاع اجتماعی - این کارنامه‌ها نیز باید درخور آن سر ویز عالی باشد . و واقعا برای حفظ ظاهر چه چیز آبرومند تر از این مجلات رنگین بی آزار ؟ که هم صورت ظاهر مشروطیت را حفظ میکنند و هم هیچگونه خطری ندارند . نه شوقی در دلی میافکنند که منجر به عصیانی شود . و نه هیچ کله ایرا بیوی سرخ نکرده‌ترین قرمه‌سبزیها دچار میسازند تا فریادی یا نعره ای این سکوت وحشت‌زا را بدرد . - نه از حق و عدالت سخنی در اوراق آنهاست - و نه اشاره‌ای و نه کنایه ای و سزی زیر و پائی براه . مثل هر لبو فروش سرگذری یا مثل بی‌بته‌ترین دلقکهای خیمه شب بازیها که اگر هم از سردرد گاهی بچیزی یا مطلبی گریز بزنند کسی نیست تا بفهمد و اگر هم بفهمد چه نتیجه ای بر این فهم و شعور مترتب است ؟ پس بگذار روی جلد را هر چه تحریک‌کننده تر بیرون بدهیم و داستانها را عاشقانه تر و درین راه چنان از سر و کول هم بالا میروند که همین اواخر یکیشان ورزشکست شد . یعنی از ادامه این مسابقه درماند و دولت چه میگوید ؟ «پس بگذار کارشانرا بکنند و حتی تشویقشان هم باید کرد». و این است رفتار دولتهای محروسه این ملک با این نوع مطبوعات . پوشان اعلانهای بلند بالا میدهند در باره حصر و وراثت فلان دبنگی که در سنه جرت مئه ترکیده یا برای شرکت در سقاطعه سیمکشی برق ابرقو که تمام خرجش شاید دوهزار تومان هم نباشد و حسابش را که برسی خواهی دید فقط پنج هزار تومان پول اعلاش را به مطبوعات محترم داده‌اند . آخر باید این رکن چهارم مشروطیت را حفظ کرد .... بگذرم .

دلیل دیگر اینکه دولتها بی توجه به‌عاقبت فضاحت بار امر بدست هر چه تمامتر هر نوع تشریه و مطبوعه جدی و اصولی را در این پنجساله اخیر کوییده‌اند . و این تازه در دنبال تجربه تلخیست که مردم این مملکت از فعالیتهای سیاسی سال بیست باین طرف دارند . هر چه کرده‌اند - هر چه کشته‌دادند - هر چه جان‌کف گذاشته‌اند - و هر چه نفس زده‌اند بجائی نرسیده‌است . دلمان را خوش کنیم و بگوئیم لابد و متاسفانه شرایط اجازه نداده است - یا سیاستهای بین‌المللی قویتر از آن بوده‌اند که ما گمان میکردیم . در حالیکه واقع امر آنست که بی‌عرضه بوده‌ایم - جدی نبوده‌ایم چرا که مناسب آن حرفهائیکه میزدیم تشکیلات اداره کننده نداشته‌ایم - استقامت نداشته‌ایم و به‌ر صورت در خور همین وضع بوده‌ایم . در چنین وضعی ناچار جوانان

سرخورده‌اند - گذشته از آنها که سر باخته‌اند - نومید شده‌اند - دیده‌اند سرشان کلاه رفته است - تحمل فقر را نیاورده‌اند - و وقتیکه دیگر دیر شده بوده است ب فکر چاره افتاده‌اند . پس چه کنیم ؟ باولین وسیله پولدار شویم - خودمانرا باولین خریدار بفروشیم یا بمخدرات پناه ببریم . - از مخدرات هم عرق که خیلی زود از پا درمی‌آورد - تریاک را هم که قدغن کردن تا در مجامع بین‌المللی پز بدهند و بجای آن هروئین و کوکائین را وارد کنند - مثل هر جنس خارجی دیگری . پس باز هم همین هروئین ! و حسابش را که بکنید مطبوعات ما را در بست همین جوانان اداره میکنند - همین سرخوردگان از مبارزه‌های سیاسی همین با زماندگان و اخورده‌آن شور و شوقها - همین آب‌روان که از پس پمرداب رفتند حالا ترجیح میدهند بهر صورتی و در هر بیغولهای هرز بروند . حتی کند ذهن‌ترین مدیران جرایدهم فهمیده‌اند که این گروه ارزاترین وسایل کسب‌مال و نمالند و بهمین صورت است که الان این گرسنه‌ترین کارگران فکری کار آمدترین میلیونر ساز های مطبوعاتند ..... بگذرم . وقتی وضع از این قرار است و از تو که یسک خواننده ای یا مدیریک مجله یا روزنامه ای کاری در زمینه سیاست بر نمیآید تا بتوانی دم از حقی بزنی یا ناحقی پس چرا سرت را که درد نمیکند دستمال ببندی ؟ و بهمین صورتهای بوده است که در این اواخر مطبوعات کم کم هدفهای اصلی خود را فراموش کرده‌اند . - تنویر افکار - احقاق حقوق مردم - انتقاد از ناسامانیهای اجتماع و دولتها دیگر در طاق نسیان افتاده و شغل مطبوعات شده است شغل بقالی یا عطاری . جنست اگر جور بود و توانستی نظر مشتری را جلب کنی کارت گرفته است و بنوا رسیده‌ای و گر نه جنس باد میکند و ورشکست میشوی ... باتوجه بوضع اقتصادی و قدرت خرید مردم يك نگاه به مبلغ پولی که هر هفته و ماه به عناوین مختلف در راه بخت آزمائی های مختلف میدهند میرساند که تا چه حد زندگی پا در هواست و امنیت نیست . حتی امنیت اقتصادی . چرا اهالی شهرهای بزرگ درین سالهای اخیر چنین که می بینیم به معاملات زمین رو آورده‌اند ؟ برای اینکه سرمایه در هیچ‌راه دیگری باین اطمینان حفظ نمیشود و باین هنگفتی سود نمیآورد . و مگر چقدر بقال سرگذر لازم داریم و شعبه نفت و نمایندگی بخاری جنرال ؟ وقتی از فردای خودت مطمئن نباشی و بچه هایت - و بیبنی که از راههای عادی و مشروع نمیتوان تامین معاش آینده کنی و اگر قرار باشد به پیمودن مدارج عادی تکامل اکتفا کنی کلاحت پس معرکه است و شندرغاز درآمد اداری یا دکان یا مزرعات کفاف خریدن رادیو و تلویزیون را نمیدهد و دیگر تجملاتی را که بازاء پول نفت اجبارا وارد این مملکت میکنند با دروازه های گشاده‌اش - و حتی کفاف این را نمیکند که سالی یکدست کفش برای بچه هایت بخری - ناچار ب فکر راههای غیر عادی میافتی . در عهد بوق ملانصرالدینها بانتظار مینشستند که طاق آسمان سوراخ شود و يك گونی اسکناس توی خانه نازل شود و امروز که دیگر خیلی زرتنگ شده‌ایم و دیگر از آن سادگیها و ساده لوحیها خبری نیست مسلما باید بوسایل معقول تری در صد چاره برآمد . این است که اگر مشؤل کاری شدی قبل از هر چیز باید ب فکر خودت باشی و دوستانت تا آنها هم بنوبه خودشان ب فکر تو باشند . زمین دولتی را اول میان خودت و آنها پخش کن و تلفن را و برق را و حق شرکت در فلان مناقصه را و جواز بریدن چوب از جنگل را و سهام اعتبار بازرگانیرا . و اگر کارهای نباشی و از مردم توی کوچه باشی باید چشم و گوشت مواظب عصر چهارشنبه باشد که قرعه کشی بخت آزمائی ملی است یا منتظر نیمه فروردین که قرعه کشی زمینهای دقوز آباد است یا روزی که جشن تقسیم جوائز روغن نباتی است یا روزی که مسابقه بیست سئوالی رادیوست . همه جا قرعه کشی - همه جا لاتاری . يك در صد هزار هم

که باشد شانس شانس است. اگر چرخ يك دور بیشتر بگردد! اگر بخت یاری کند! و تو که غیر از این امید بیخت و اقبال هیچ مستمسکی نداری دو تومان میدهی يك بلیط میخری و يك تومان هم میدهی يك مجله میخری. گردانندگان روزنامه ها و مجله هاهم که خیلی روانشناس و باهوشند و این مطلب را فهمیده‌اند - از آب میوه گیری و رادیو و ماشین ریش تراشی شروع کرده اند و حالا دیگر یخچال و بخاری و خانه و ماشین سواری بالاتر میگذارند. « نمره‌های پشت ستون هفتم از صفحه هفتاد و هشتم را حفظ کنید تا روز قرعه کشی ». مبادا پاره‌اش کنید!

اینطور است و باین دلایل است که این « رنگین نامه » ها چنین بازار گرمی پیدا کرده‌اند.

\*\*\*

از روزی که بوق افتتاح شهریور بیست را زدند تا امروز مطبوعات فارسی سه دوره مشخص و مختلف را از نظر وضع ظاهر و زبان و تعداد انتشار و محتویات پیموده‌اند. یا دارند میپیمایند. البته این يك تقسیم بندی زمانی نیست. چرا که هم اکنون نیز از هر يك از این دسته‌ها نمونه هائی داریم. فقط برای اینکه در طرح مطلب راحت تر بتوان به جائی رسید با تردید فراوان از چنین تقسیم بندی خاصی سخن بمیان می‌آید -

تا حدود سال ۲۴ و ۲۵ دوره رواج مطبوعات دهن دریده است. حکومت تازه که هنوز گیج است از جمع کثیر مسئولان آن استبداد و آن درهم ریختگی بعدی فقط دستش بمختاری و پزشک احمدی رسیده است که کند و زنجیرشان کرده همچون لقمه ای جلوی دهان مردمی انداخته است که تنها نسیم ملایمی از حریق جنگ جهانی دوم اساس زندگی پوشالیشان را درهم ریخته است. « با سال ۱۳۳۰ که بنده ها می‌گسلند مردمی که از فشار سکوت تزدک بوده است لال بشوند باعجله هرچه گفتنی دارند بیرون میریزند. استقبال عمومی از هر مطبوعه‌ای که هرزه‌تر فحش میدهد تا سال ۲۴ نمونه بارز این شتاب در گفتن و در هرچه بدتر گفتن است. انتقامی است که از سکوت گذشته میگیرند. و این شتاب نه تنها مطبوعات را بطرز یسابقه‌ای گسترده میسازد بلکه سرسری نوشتن را رواج میدهد. » (۱)

در این دوره هر بقالی امتیازی گرفته است و هر سرگروه‌بان اخراج شده‌ای از قشون دارد متن فراموش شده قانون اساسی را به صورت پاورقی در مجله‌اش چاپ میکند و هر کارمند دون پایه اداره‌ای مدیر محترم روزنامه‌ایست و حسابی جاسگین - چرا که زیر اسم و عنوانش بر روی کارت ویزیت عناوین تازه‌ای سنگینی میکند. در حالیکه دسته های سیاسی دارند شکلی و سر و سامانی بخود میدهند و احزاب دارند رونقی میگیرند و برای خودشان صاحب مطبوعاتی میشوند که بعداز اینها باید در تمام اوراقشان از فکر واحدی سخن برود - مردم عادی هنوز در جستجوی آن مطبوعه ای هستند که ساده تر فحش میدهد و صریحتر - و هنوز با اصول کاری ندارند. چرا که حالا دیگر هر کس برای خودش حکومتیست. خانها دوباره دارند بسر املاک و قبائلشان برمیگردند - حکومت خارج از دروازه شهر ها باد هواست و سنگ روی سنگ بند نمیشود. همه در فکر انتقام از ظلمهای خصوصی اند و در فکر جبران عقب ماندگیهای فردی. وقتی بیش سیاسی مردمی تا سردماغشان هم نباشد ناچار وضع از همان قراری میشود که آنوقت شد. هیچ کس نکفت کجای این حساب غلط بود؟ هیچ بحثی از ارزشهای

(۱) مجله علم و زندگی شماره دینامه ۱۳۳۰ از مقاله ای بقلم همین فقیر.

بلوکه در بانگهای خارجی بمیان نیامد. چرا که مردم فقط در فکر املاک غصب شده‌ای بودند که باید از نو واگذار میشد .... بهر صورت مشخصات مطبوعات آن دوره چنین است :-

از نظر وضع ظاهر - کسی باین مطلب توجهی ندارد. هنوز مردم زیبا پرست نشده‌اند و هنوز مطبوعات خارجی باورشان نشده‌است که در و دربند ها در این ملک هم شکسته و میتوانند بی هیچ رادع و مانعی از هر شماره مطبوعه خود تعدادی هم باین بازار بفرستند. چه روزنامه نویس و چه روزنامه خوان همه در جستجوی کشف حقیقت اند. و برای این کار عجله هم دارند. منتهی حقیقت کوچک و ناچیزی که در دسترس فهم و شعور خودشان است نه حقیقت کلی و بزرگ و خجالت آوری که موجب چنان بدبختی همگانی شده است. میخوانند بفهمند که چرا گلوله های توپ ۷۵ میلیمتری کوهستانی را بخوزستان فرستاده‌اند و خود توپها را به آذربایجان. میخوانند از رئیس کلاتری محل خودشان انتقام بگیرند - یا از رئیس املاک - یا از آنکه شلاقشان زده بود- یا از ماموری که تره هم برایشان خرد نکرده بود. اینست که روزنامه های این دوره کیفیت است - روی بدترین کاغذ ها چاپ میشود - غلط گیری خوب نیست چرا که هیچکس این کار را در کلاسی نیاموخته است - کلیشه سازها قدرت و توانائی این همه سفارش را ندارند - نقاش و کاریکاتورساز نداریم - و مهمتر از همه همانکه هنوز مطبوعات رنگین فرنگی نمیدانند که سانسور و گمرک برداشته شده - چاپخانه‌ها کوچکند - از « رتاتیو » هنوز خبری نیست یا تازه بعنوان نمونه وارد شده است - صحافیها ماشینی نشده‌اند و هنوز هیچ صحافی نمیتواند ده هزار شماره مجله را يك شبه حاضر کند - سینماها انگشت شمارند و ناچار سینما روها- و هنوز همکاری جدی میان پرده سینما ها و روی جلد مطبوعات برقرار نشده‌است - و باز مهمتر از همه اینکه مدارس اینقدر وسعت نیافته‌اند و هنوز دختر ها و پسرها آلوم عکس آرتیستها را نگه نمیدارند .

از نظر محتوی - درد دل‌های خصوصی - فحش باشخاص و مصادر امور - اخبار جنگ با آب و تاب هرچه تمامتر - محاکمه مسیبان انگشت شمار آن اوضاع و داستانهای اغراق آمیز درباره زندانها و همه هیجان انگیز - تجدید چاپ قوانین فراموش شده - مختصری تاریخ نویسی از احزاب سابق و از مشروطیت - از ستارخان و باقرخان - و نیز فرهنگ های سروه شکسته ای از لغات واصطلاحات سیاسی که در دوره بعد شدت باید مورد استعمال قرار بگیرد. از نظر زبان - زبان روزنامه ها ومطبوعات در این دوران شدت وحدت مکالمه‌ای است که میان دو نفر دعوا کننده بد زبان در کوچه در میگیرد. با همان بی بند و باری و وقاحت و هرزگی. فحشا - اسندهای ناموسی - رکاکتها - و همه چیز پر از مبالغه واغراق - باصطلاح با لحنی سخت رماتیک و در عین حال اداره جاتی و پخشنامه ای. «در جریان امور» - و «طبق آخرین اطلاع» و - از این نوع بیسوادیهائیکه سالها بغلط پیروی از زبان عادی محاوره نامیده میشد.

از نظر تعداد انتشار - پیداست که تعداد روزنامه خوان کم کم دارد زیاد میشود. چرا که هر کسی برای خودش درصدد کشف علت یا علل آن اقتضاح است و در جستجوی راه حلی. و آنچه تا بحال نداشته اند روزنامه و مطبوعات وسیع بوده‌است - پس شاید باین وسیله بتوان مشکلی از مشکلات را حل کرد. اما همه نمیتوانند روزنامه بخوانند و بدتر اینکه همه پول ندارند تا آنرا بخرند. پس چه باید کرد؟ اینست که دم در احزاب روزنامه ها را بدیوار کوییده‌اند - قرائتخانه های ملی گشوده شده - و روزنامه را کرایه میکنند. و همچنانکه علاقمند باصلاحت افزوده میشود و سینمارو و دختر مدرسه‌ای - تیراژ هم بالا میرود. از دو هزار پینج

هزار و ده هزار . و همه بهمان نسبت که روزنامه میخرند و میخوانند مقاله هم مینویسند - از دردها و از راه حلها و برای روزنامه ها میفرستند و این عمل و عکس العمل روز بروز بر تعداد روزنامه و روزنامه خوان و روزنامه فروش و روزنامه نویس میافزاید .

از نظر خرج و دخل - گرچه غیر از دوسه روزنامه آن زمان دیگران خرج و دخل نمیکند ولی فدای سر شما - در عوض ادای وظیفه که میکنند و حق را که میگویند ! و این هم هست که راههای درآمدی غیر مستقیم روزنامه نگاری کم کم دارد شناخته میشود . کاغذی که سفارتخانه میدهد - اعلانهای دولتی - رشوه ها و حق السکونهای خصوصی - جواز چوب و جو و برنج و لاستیک - و خوشبختی دیگر اینکه هنوز نویسندگان روزنامه ها پولکی نشده اند و برای هر ستونی که مینویسند حق تحریر نمیخواهند . چرا که هر نویسنده ای تفتن میکند . چرا که همه درد دل دارند . و هنوز نویسندگان نمیدانند چه شغل پردرآمدیست این روزنامه نگاری - و هنوز کسی از راه این کار میلیونر نشده است و مهمتر از همه اینکه هنوز سرمایه های کلانی در راه مطبوعات بکار نیفتاده است . و هر نویسنده ای اگر نه برای دفاع از عقیده خود - دست کم برای بدست آوردن مقام و موقعیت اجتماعی قلم به دست گرفته است . نه برای ثروت اندوختن چنانکه امروز میکنند .

\*\*\*

از این پس تا سال ۱۳۳۲ ناهار بازار احزاب سیاسی است . دوره مبارزه های باصلاح اصولی است ، در این دوره احزاب سیاسی هر کدام متناسب موقعیتهای محلی و جهانی خویش بنهایت درجه قدرت خود رسیده اند . و از این راه نه تنها مطبوعات موظف حزبی مجبورند روال مشخص و مرتب و مداومی داشته باشند بلکه روزنامه های انفرادی و شخصی نیز در اثر بازار گرم مبارزات سیاسی و حزبی بفعالی نفعی مجبور به پیروی از تقاضای عامی هستند که مردم تاثیر پذیرفته از احزاب میطلبند . در این دوره دعاها و ادعاهای مطبوعات اغلب و دست کم بظاهر اصولی اند و حزبی . حتی اختلافات و اغراض شخصی را هم باید برنگ هدفهای عمومی در آورد . تقریباً هر وزیر یا کبلی برادری در این حزب دارد و برادر دیگر را در آن حزب برای روز مبادا . همه دست بعضا میروند و رعایت میکنند و حساب . دهن دریدگی از میان رفته است .

احزاب و مطبوعات خرده پا کم کم در موج قدرت احزاب و مطبوعات بزرگ حل و منحل میشوند . در نتیجه اتحادها یا اتحادیه های حزبی و مطبوعاتی بوجود میآید . حکومتی که هر کس یا هر روزنامه برای خود داشت از بین رفته و دور بدست قدرتهای بزرگ افتاده . قدرتهای سیاسی و اقتصادی - بخصوص خارجی . و از اینجاست که کم کم نقش سرمایه های بزرگ نیز در اداره مطبوعات پایه گذاری میشود . هر روزنامه خوانی میدانند برای چه فلان روزنامه را میخرد . حتی نمایندگان مجلس اگر وابسته حزبی باشند ابائی ندارند از اینکه روزنامه های خودشانرا بفروشند و در دنبال همین نوع اتفاقات است که روزنامه فروشی از صورت یک شغل بی اسم و عنوان و آواره بصورت مشغله جوانانه ای درمیآید که در دوره بعد باید گروه و اخوردها یا ژیکولوهایی افیونی را بسازند . در این دوره روزنامه ها آموخته اند که از خودکشی ژاندارمی در دور افتاده ترین دهات یا از خراب شدن پلی بر رودخانه ای برای گریز زدن به صحرای کربلای خودشان مستمسکی بسازند . مشخصات مطبوعات در این دوره از این قرار است :-

از نظر وضع ظاهر - هنوز توجهی بوضع ظاهر نیست و البته حق هم همین است . وقتی

محتوی صورت جدی تری بخود گرفت ناچار بس و پز کمتر پرداخته میشود. با این حال کاغذ روزنامه‌ها در این دوره بهتر شده است چون کمپانیهای کاغذساز کم کم فهمیده‌اند که ملت ایرانی هم هست که بمطبوعات و آزادی علاقمند است. بعد هم چون محتوی مطبوعات هر حزب و دسته‌ای یکسان است ناچار باید تنوعی در شکل و ظاهر آنها داده بشود. روزنامه و مجله برای جوانان - برای روشنفکران - برای زنها - برای کارگران از در و دیوار میبارد.

باین طریق اصل انتشار مطبوعات باقتضای سن خوانندگان - باقتضای فصل - باقتضای معلومات هر کس دارد پایه گذاری میشود. تک و توك مطبوعات دو سه رنگ - دست کم در اعیاد و مراسم بازار میآید. از طرف دیگر چون مشکل اعتصابها و کارشکنیهای عمدی که البته صورت مبارزات اصولی را دارد - هر یک از مطبوعات را وادار کرده است که مطبعه ای خصوصی داشته باشند ناچار حروف چینی و صفحه بندی وضع آبرومند تری یافته‌است. و باین طریق مقدمات وارد کردن ماشینهای حروفچینی هم فراهم میشود. اما هنوز خبری از عکسهای پر و پاچه لخت نیست چون جوانان مشغله دیگری دارند و سرشان باخورد دیگری گرم است. از نظر محتوی - مثل اینکه دیگر دوره درددلهای خصوصی و انتقامهای شخصی سرآمده. خواننده عادی با مطالعه اخبار جنگ و اتفاقات انقلابی ناشی از آن طالب دانستن چیزهای دیگر است و این روزها مطبوعات پرند از این نوع مطالب که همه البته ترجمه‌اند. باین طریق است که یک دوران طویل ترجمه در مطبوعات شروع شده هنوز هم که هنوز است ادامه دارد. در دنبال همین احساس احتیاج است که بنگاههای نشر و ترجمه یکی پس از دیگری در این سالهای اخیر افتتاح شده‌اند و درهم و برهم آنچه بدستان میرسد ترجمه میکنند و باین طریق است که در این روزها ورق اول هر مطبوعه ایراکه برگردانی «جک لندن» و بعد «چخوف» سربلند میکنند. همچنانکه یکوقت آندراز «اشتنف تسوایک» بخورد خواننده فارسی زبان دادند که داشت اقس مینشت. و این اشتنف تسوایک را مردم همان وقتی میخریدند و بصورت کتاب میخواندند که سر روز نامه های همین دوره شلوغ سیاست و حزب بازی و معقولات دیگر بود و هنوز مثل این روزها پر شده بودند از داستانهای تحریک کننده جنسی و شهوانی. و هر آمرزا بنویسی مثل امروز یک بس اشتنف تسوایک نبود....

بهر صورت غیر از آنکه گذشت ترجمه از مطبوعات سرشناس خارجی در این دوره مد میشود. چرا که نویسندگان حرفه ای کارکشته نداریم که بتوانند اوضاع سیاسی دنیا را تحلیل کنند. و این تخصص تازه تازه دارد پیدا میشود. - همدردی بادیگران - تاریخ انقلاب های بزرگ دنیائی - داستان ها و ترجمه ها از زبانهای بیگانه - آداب و رسوم و اساطیر ملل دیگر بخصوص اروپائیها همه صفحات روزنامه ها را پر کرده است و اینهمه موجب شده است که مطبوعات فارسی سر از لاک محقر خویش بدر آورده جهان بینی وسیع تری داشته باشند و بدانند که عثری از اعشار این جهان هستی هم نیستند. از این گذشته مبارزات حزبی - ایسم های سیاسی - و هنری و ادبی هر مطبوعه‌ای را انباشته است. و هر روزنامه جنگی است از کلمات قلمبه ای که جوانها با تکرار آنها میخواهند بلوغ و شعور خود را برخ دیگران بکشند. -

بحث در باره کتابها و فیلمها و تأثرهای تازه پا و نقاشی از این روزگار مد میشود. بطور کلی مقدمات «انسویسم» و تفاضل های کودکانه که اکنون شدت دچار آنیم در این دوران پی‌ریزی شده است. نسل کتاب و روزنامه خوان معاصر که تازه سر از لاک خود بدر آورده -

احساس کرده است که خیلی چیزها را نمیداند - بجای اینکه از راه مدرسه و مکتبی به تحصیل علوم و معارف دوام و معنائی بدهد و نیز چون عجله دارد که هرچه زود تر فیلسوف دهر و علامه بشود - ناچار قناعت میکند بآموختن مقداری اسامی و اصطلاحات فارسی و عربی و فرنگی تازه درآمده و دیگر هیچ . جوانانی که محصول این دوره‌اند اگر دست بر قضا شوقی بکار معینی پیدا نکرده باشند انبانی اند از اسامی تازه درآمد - از تعبیرات سیاسی و هنری جدید و ساده تر بگویم معمولاً مرغ لقطه‌اند . مرغی که هر دانه ای را از جائی برمپچیند و هر گاهی را از کوهی . تقصیر هم با کسی نیست - نه مدرسه‌ای هست که این حرف و سخن های تازه را بیاموزد و اگر هم باشد استادی نیست که از این معقولات تازه درآمد چیزی بداند - اغلب استادان هنوز (و حتی امروز نیز) مشغول استنساخ جزواتی هستند که در عهد جوانی خود در کلاسهای مدارس فرنگ یادداشت برداشته‌اند یا در مدارس طلبگی خودمان پیش نویس کرده اند . و بدتر از اینها زمانه است که سخت عجله دارد . وقایعی که در میان سال ۱۳۲۴ و ۱۳۳۲ بر این ملک و بر سر نسلهای حی و حاضر آن گذشته است چیزی کمتر از محتوی اتفاقیه تمامی دوره قاجار ندارد . باین صورت است که کسی در صدد درک مطلبی نیست یا ایجاد تخصص شوق آوری در خویش . از هر چیز نامی و بهر چیز اشاره ای در روزنامه ها . باید چیزی خورد و چیزی خواند و گیوه ها را ورکشید و ده بدو بدنبال قافله . از زمین و آسمان - از شعر و ادب - از فلسفه و سیاست و حقوق مدنی - از تاریخ و انقلابات - و همه اینها سراسری و بعنوان آیاتی یا دهن پرکن هائی که صفحه پرکن هم هستند . این بآن میرسد و خبر خوش میدهد که روزنامه گرفته‌ام . خوب چه میخواهی بنویسی ؟ - مسئله‌ایست - باید نشست فکر کرد . - فکر کردن نمیخواهد . سرمقاله‌ای البته از کلیات - بعد تفسیری از وقایع داخل و خارج - بعد هم البته اخبار که چه بهتر اگر لحن موافقی با جریان مسلط سیاسی روز داشته باشد - بعد هم انتقاد فیلم و کتاب و بعد هم ستون ادبی و اشعار که هر چه مدرسه‌ای صدتای آن را در هر هفته میفرستد . و پر شد دیگر .... - چطور ؟ هنوز مطلب کم داری؟ کوشی هم باید کرد شاید اعلانی از اداره انحصار بگیری و دیگر خیالت راحت باشد ....

درست همین جورهاست که اغلب روزنامه های آن دوران میگردد . فروش هم که نداشتند فرقی نمیکرد چرا که فروش مهم نبود . همین داشتن يك امتیاز و دو سه شماره را با هرختنی بیرون دادن این حسن را داشت که در هر مهمانی وزیر خارجه ای و سفارتی از مدیر ماهم دعوت رسمی میکردند که البته با سر میرفت و کم کم سری توی سرها در میآورد و خدا را چه دیدی؟ شاید یکمرتبه زد و همین سلام و علیک های با بزرگان او را هم بنوائی رساند و وزارتی یا وکالتی .... و بهمین صورتها بود که در آن سالها مردم وزیر و وکیل میشدند . از نظر زبان - زبان روزنامه های این دوره از ظرفی قلابی ترین و آشفته‌ترین زبانست که خواندیم و از طرف دیگر ساده ترین و رواترین و بی‌آلایش‌ترین زبانی . البته بسته بهر روزنامه یا مجله‌ای . نمیشود حکم کلی کرد . باید حوصله داشت و نشست و هر کدام را ورق زد . و موارد حسن و قبح را یادداشت کرد . مطبوعات آن دوران مثل این روزگار نیستند که همشان بیک زبان چیز بنویسند - بی هیچ امتیازی و مشخصه ای ! هر کدام بر عکس این روزها مشخصات بارزی دارند . مطبوعات طرفداران کسروی پرند از واژه‌های اغلب بی‌پدر و مادری که بزور هفت من سریش هم بریش هیچیک از آثار ادبی نجسبیدند . مطبوعات آن حزب معروف با تمام ید و بیضای دروغینش پراست از تعبیرات دربست فرنگی مثل میتینگ -

دمونستراسیون - بایکوت - فراکسیون - کلخور - ساترالسیم - بوروکراسی - پلنوم - اگونیس - کونستروکسیون - کروژوک و فاشیسم و هزاران تعبیر فهمیده و نفهمیده دیگر. یا از تعبیرات من در آوردی خنک و لوس و عضا قورت داده‌ای مثل لهیب آتش حیات - تندر غران خشم توده‌ها - پیشتازی فرزندان خلق - و هلم جرا. اما آن دسته از مطبوعاتی را که نویسندگان و مدیران با سوادتری اداره میکنند و دلسوزتری پیداست کوشی دارند برای یافتن تعبیرات تازه و جانشین کردن آنها در مقابل آنهمه اسم و ایسم فرنگی و مقداری از همین لغات و اصطلاحات چنان بجا بوده‌اند که دوام عمرشان حتی بسیار بیش از ساخته‌های فرهنگستان کذائی بود. مثل - مزدور - ارزیابی و ارزنده - کنگره - زیربنا و روبنا - جهان بینی - خودآگاه و ناخودآگاه - پدیده - دنباله‌روی - و بسیاری دیگر ..... بهمین زبان است که هنوز مینویسیم و ترجمه میکنیم. باین طریق زبان مطبوعات فارسی در همین دوران برای اقتصاد که اگر بصحت و دقت و امانت بیشتر دنبال شود مسلماً بغنا و وسعت خویش افزوده است.

تعداد انتشار و دخل و خرج مطبوعات در این دوره اصلاً مورد نظر نیستند چرا که هیچ روزنامه نویسی یا مجله‌گردانی نه بقصد مال اندوختن مینویسد. بلکه «هرکسی را هوسی در سر و راهی در پیش» است که مطبوعات وسیله آنست. غیر از دو سه روزنامه‌ایکه چه پیش از این دوران و چه بعد از آن بکار مطبوعاتی پولساز خود - بیتوجه باشوب سیاسی زمانه - ادامه میدهند و البته قدم بقدم بهدف خویش نیز نزدیک میشوند - دیگران بهمان اندازه که چرخ دستگاشان بگردد قانعند. بخصوص که برای آن عده از مطبوعات که حزبی‌اند غمی از این نظر نیست چرا که هر عضو وابسته به حزب یا حتی علاقمندی ناچار است هر هفته مقداری از درآمد خود را صرف خرید آن‌ها بکند.

آنچه مسلم است اینکه چرخ بی‌بته‌ترین مطبوعات هم میگردد. لازم نیست آنچه را مینویسی و چاپ میکنی بخوانند. سرکلاف را بدست بیاور و تخت بخواب!

\*\*\*

و اکنون مائیم و این «رنگین‌نامه‌ها» - تحریک کننده حیوانی ترین غرایز و خالی از حق و شور و شوق - و هیچکدام نه از سردرد - و همه بیک شکل و شمایل و بدتر از همه اینکه تماماً بیک زبان. بزبانی خالی از شخصیت و امتیاز - میتوانی صفحه سی و هشتم این مجله را که تمام کردی از آن دیگری صفحه سی و نهم را بگیری و دنبال کنی - کار تا بآنجا کشیده است که قهرمان های قصه پر خواننده این مجله قوم و خویشهای قهرمانهای قصه مجله دیگری از آب درآمدند. همه سروته یک کرباس. و همه پر از لغات همه زبانه و تازه ای بهمان بی معنائی اصطلاحات دوره دوم - همچون هولاهوپ - وال استریت - رسیتال - یونیسف اسپوتنیک - کسر بودجه - قرضه امتیاز - فستیوال بورس - کازینو - و ترفیعات - سد کرج تنزل فرانک - واردات بی‌صادرات - آرمان ملی - ناسیونالیسم مثبت - آپادانا - تهرانشهر و تاملین اعتبار. و همه پولساز - درست همچون یک فیلم استرویلیامز - و مدیران آنها برمسند مفتضح عناوین پوچ خود تکیه زده و پشت فرمان بیوکها و فولکس واگنهای سال بسال نو شونده نشسته و بیدیدار شاه و وزرا و سفرا روان - و مفتخر باینکه در دفتر بی‌اعتبار تاریخ این زمانه نامشانرا بعنوان راهنمایان عوام الناس ضبط خواهند کرد. زهی خیال‌خام فرزندان فردا همچنانکه ما امروز تف بروی «رعد» میافکنیم - بروی این صفحات رنگین ننگین تف خواهند کرد.



درست است که دوروزنامه مهم عصر نسبتاً ازین منجلا ب دور مانده اند ولی چه باک؟ هر يك از آن ها بازای جا سنگینی و حرمتی که بخود بسته اند هفته ای دو سه بار در هفته نامدهای مختلف غسل نجاست میکنند . چون این جاسنگینی هم ناشی از آگاهی های بلند و بالای کمپانیهای تراکتور و خمیر دندان است .

ملاك مطبوعات درین دوران که ما میگذرانیم فقط و فقط افزایش تمداد انتشار است و از چه راه؟ از راه فشار آوردن بر نقاط ضعف خوانندگان . و چه باشند این نقاط ضعف؟ فقط نادانی و واخوردگی! پس نادانی آنها را با جفر و طلسمات و اسطرلاب و مغیبات قانع کنیم و واخوردگیهایشان را بضر ب سینه های باز زنانی که افتضاح و گند وجودشان هوای هولیوود رانیز آلوده است . و کیانند خوانندگان؟ پسر خاله و دختر خاله ای که در تمام عمر روی همدیگر را ندیده اند حالا عکسهایشان را در این اوراق رنگین بهلو بیهلوی هم چاپ شده میبینند - مردمی که نه امید بآینده دارند و نه امروزشان پیشیزی میارزد - مردمی که دیروز خودشان را فراموش کرده اند با آن زیارت ها و آن ایمانها و آن نذر ها - و امروزشان سراسر تقلید است و میمون مآبی . از شمع افروختن در جشن تولد فرزندان که برای يك نمره چهارده در امتحان فیزیک دربی بخارتین امامزاده ها شمع نذر میکنند - گرفته تا باسکی رفتن علیا - مخدراتی که روز پیش سر سفره حضرت عباس تا بیخ حلق آتش رشته خورده اند و آجیل مشکل گشا شکسته - آنها هم بخاطر آزادی فلان پسر عمه دور افتاده که بجرم کمونیسم بیای اعدام رفته بوده و بچه مرارته و دوندگیها توانسته اند همان زیر چوبه دار بزدان ابد زنجیرش کنند . این است زندگی ما و ناچار بر که های این زندگیست که چنین مطبوعاتیرا میسازد . زندگی ای خالی از اصالت و رنگ محل و صمیمیت و پر از نادانی و پر مدعائی و ندانم کاری و همه چیزش درهم . اگر وزنه سنگین مطبوعات امروز ما را این رنگین نامه ها میسازند برای این است که سراسر زندگی ما چیزی جز بزرگ نیست . کفشامان خوب و اکس خورده است و کراواتهامان اتو دار و زلفها بریاتین خورده و از بانکها قرض تومانی یققران میکنیم تا خانهای و ماشینیی و یخچالی بخزیم و هنوز قسط آنها تمام نشده زیر بار قسط تلویزیون برویم و قالیها در گرو فلان بانک بیوسد و ترمه ها و نقره های اصفهان بحراج برود و شب که بخانه بر میگردیم حتی حال اینرا نداشته باشیم که جدول روزنامه را حل کنیم - آنها در مملکتی که سراسر يك ولایت مسمنی اش مال يك خان است و هنوز برسم «زهن» سهم اربابی محصول رعیت را بحسب قدرت پرتاب نیزه سواران مزدورخان اندازه میگیرند و زندگی یکساله تمام اهالی يك آبادی در گرو فصل سرخرمن است . و تازه هر يك از همین روزنامه ها و مطبوعات در هر يك از همان دهات دائره المعارفیست پر از خوانندیها و عجایب و حرفهای تازه درآمده . من و تو يك دسته آنها را هم بزور بدو قران کرایه میکنیم اما نوکر همان خان وقتی از شهر بر میگردد همچون بشیر امین است که با دو سه تا از این روزنامه ها و مجلات انگار سرشیر آورده است یا آب حیات از ظلمات . این است که جمع میشوند و میرزای ده بلند بلند میخواند و دیگران گوش میدهند و آب لك ولوچمشان را بزحمت جمع میکنند . فضاحت در این است که همین روزنامه های هرزه در تمام دهات دارند کم کم جای تمام قرائتهای دیگر را میگیرند . جای «محبوب القلوب» و حسین کرد و «زعفرنامه» و «آقوالدین» را - که هر کدام باهمه مضحکی دست کم زبانی روان داشتند و هدفی روشن و قصدی خالی از اغراض و نتیجهای مثبت . اگر در شهر ها این مطبوعات جای هر خوانندی دیگر بچه مدرسه ایها را گرفته است و آنچه معلمها میگویند در قیاس با مطالب هر صفحه هر مطبوعه ای در حکم پرچانگیهای خرفت

ترین پدر بزرگهاست غمی نیست. آن درسها که ما میدهیم ارزش يك «خواب نامه» راهم ندارد. و گذشته از این شهرهای ما آب از سرشان هم گذشته است. این مسطوره‌های بچگانه احقانه ترین فرنگی ما بیها در خور غم خواری هم نیست با آن شهردار هایش و آن بازارهای کن فیکونش. غم دست نخوردگیها و بکارتها را باید خورد واصلت‌ها را که هنوز گاه و بیگاه در گوشه های دهات بچشم می‌آیند.

آنکه روزنامه مینویسد و مجله اداره میکند بندرت فهم اینرا دارد یا فرصت اینرا که بفردا بیندیشد - یا باین بیندیشد که همین زبان فارسی با تنگی دایره قلمرو امروزیش بازم در افغان و هند و پاکستان و عراق خواننده دارد - و می‌ارزد اگر در فکر آن خوانندگان دور دست هم باشیم - یا باین بیندیشد که چرا روزنامه نویسی در این روزگار ما چاه ویلی شده است برای هر نویسنده و امانده‌ای یا او زده‌ای یا هر مدعی نویسنده‌ای؟ در حالیکه بزرگترین نویسندگان دنیا از همینگوی گرفته تا آلبر کامویا از بالزاک گرفته تا داستایوسکی کلاس تهیه کار خود را در اوراق روزنامه ها گذرانده‌اند و در دفاتر روزنامه نگاران باشعور و سواد. و اینجا درست برعکس شده است. غیر از یکی دو نفر تمام روزنامه نویسانی که سرشان بتشان می‌ارزد و - خوردگان عالم نویسندگی اند. درندگان از این کلاس قناعت و سعه صدر و نجات. درست است که خوانندگان امروزه مطبوعات بسیار فزوتترند تا سال بیست و ناچار پول بیشتری برای خرید مطبوعات میدهند و ناچار قیمت اعلان ها از سطرهای دو قران بدو تومان بالا رفته است و ناچار مزد نویسندگی مطبوعات نیز افزایش یافته و باز هم ناچار روزنامه نویسی از صورت يك شغل طفیلی ناشی از بیکارگی یا تقنن بدرآمده و حرفه ای مستقل و وسیع و پولساز شده است با هزاران افراد وابسته بخود - از حرفه‌چین هائی که بعلت ورود ماشین‌های حروف‌چینی بیکاری تهدیدشان میکند گرفته تا روزنامه‌فروشا - اما آیا کسی درین فکر هست که اوراق مطبوعات را بصورت کلاسی درآورد که آدم عادی برای گذراندنش به بیش از یکسال احتیاج ندارد؟ یا کسی باین اندیشیده است که مبادا افزایش تیراژ مطبوعات باین صورت خود بالای دیگری باشد همچون افزایش تعداد کلاسها و مدرسه‌ها؟ آنهم دیلمه هائی که سالی ده هزار تاشان ویلان و سر گردان پشت کنکور دانشگاه درجا میزنند؟ چه کسی باید باین مشکلات بیندیشد. بازم دولت یا خود آقابان مدیران مطبوعات؟ مدیران و نویسندگان محترم مطبوعات که چنین نابسامانیهای در کارشان است؟ و در مشکل خودشان هم درمانده‌اند؟

اگر سروکاری با محاضر اسناد رسمی داشته اید لایذ دیده‌اید که هیچ بقال و عطاری گرچه برای يك معامله دویست تومانی باین آسانی که نویسندگان مطبوعات و آقابان مدیران محترم جراید ما میکنند - امضا زیر هر رطب و ویاسی نمیگذارد. و بردارید یکی از مطبوعات را ورق بزنید خواهید دید که روزنامه نویسان ما با چه جراتی چنین وبالها تیرا بگردن میگیرند. هیچ احساس مسئولیتی - هیچ دوران‌دیشی و حساسی در کار نیست. انگار تمام دنیای وجود ختم شده است باین روزگار مفتضح و هیچ فردائی نیست. انگار پس از ورشکست شدن یا بسته شدن فلان روزنامه و مجله اصلا دنیا بسرخواهد آمد یا خدای نکرده با مرگ فلان مدیر محترم آخرالزمان شروع خواهد شد. من نمیدانم چرا این نوع روزنامه نویسان - ناشران محترم آن رنگین‌نامه‌ها که دیدید - برای پولدار شدن راه دیگری را بر نمیگزینند؟ مگر دلالی را از دستشان گرفته‌اند - بخصوص دلالی معاملات ملکی را - که چنین شغل ناآنداری است؟ چرا قلمها را غلاف نمی‌کنند

وبجای اینکه این نان مظلّمه را بخورند نمیروند يك تکه ملك را آباد کنند و صد تا درخت بکارند؟ جدی نگیرید آن عذر و بهانه هائی را که هر مدیر محترمی يك طومارش را در آستین دارد - که آزادی نیست - که چه میشود کرد؟ - که مردم خودشان اینطور طالبند ... و ازین قرعبلات، اینها معاذیر است. خوشمزه اینجاست که آن مجله ای که تازه ورشکست شده در پیشانی روزنامه ای که نم‌البدل ماسبق خویش منتشر کرده است چنین اعلام میدارد که «فقروشرف هر دو دوستان قدیمند! درست همچون آن موش باب «حمامه‌المطوقه» کلیله و دمنه که وقتی سکه های طلاش را که هر روز بر آنها غلظاها میزد از دستش گرفتند تازه بیاد دنیای دنی افتاد و بزهد پرداخت و متفلسف شد. بهتر نیست که علاج واقعه را قبل از وقوع بکنیم؟

\*\*\*

دهریک از دوره‌هاییکه گذشت مطبوعات فارسی صاحب قلمهائی را بخود دیده است که اگر نه جانشینان بصدق و فرزندان خلف دهخدا و بهار باشند همه این‌خصوصیت را دارند که زبانهای برای دوره خود بوده‌اند و صاحب سبکی و عنوانی و احترامی و نفوذ قلمی و روشی در روز نامه نویسی و مقاله نویسی و داستان نویسی. روشی که مورد تقلید قرار گرفته است. و گرچه هنوز برای قضاوت درباره آنچه معاصران درعالم مطبوعات کرده اند زود است و دیرین زمینه بزحمت سخنی با سم و رسم میتوان گفت که حمل بر مجامله و تمارف یا تعبیر بناپختگی و عجله نشود ولی راقم این‌سطور یکی بقصدشکستن عادت دیرین این‌دیوار که از نیکان ققط پس از فقدانشان ذکر میکنند و دیگر بقصد مبارک ساختن این کلمات که شاید از سر شتاب و حتما بر حسب وظیفه مرتب شده است تهمت ناپختگی و عجله را نیز بجان میخرد تا شاید حق صاحب سبکان را درعالم مطبوعات اندکی ادا کرده باشد - که اجر همه ما با حق باد.

نخست از محمد مسعود باید سخن‌راند که هر چه بود شهید این رامشد. علمداری مطبوعات دهن دریده بعد از شهریور بیست مسلما با اوست. بازبانی خالی از تراکت و عفت قلم - بعداعلا بی‌بند و بار - و طاعنی نسبت بهر قید و بندی - و نیز خالی از آداب و دستور. و ما اکنون نه از این نظر که او دیرین راه سر باخت چنان نمی‌نویسیم - چرا که هنوز هم هستند ریزه خواران خوان بازاری که او گرم کرد - بلکه باین علت کار او را و تقلید از سبک او را عیب میدانیم که او باتمام خصوصیاتش دولت مستعجل آزادی بی‌اساسی، بود که نه بدست خود ما بلکه از خارج بما تحمیل شده بود. و فریبی بود تا بمسائل اساسی تر نپردازیم. او سرمشقی بود برای قلمهای گسیخته - عکس‌العمل طبیعی آنهمه معانی و بیان و آنهمه عصافورت دادگی مطبوعات نبش قبر کننده دوره بیست ساله. که این روزها دو باره راه افتاده‌اند - با مقالات افاضل دوران و ضریران دهر - و تازه درباره چه؟ درباره اینکه «تاریخ‌سنگ‌قبر (اعوج‌بن‌معوّج‌نقاری)» که تا بحال‌سته‌وازعین و نثماة خوانده میشد چنین نیست و محققا و مستلادلا بدلیل زیر ... باید سبع و ثلاثین و از بعمات خوانده شود ... و چون دوران این سخنان بهر صورت بسر آمده است و جای این تحقیقات دقیق را تحقیق درباره اندازه دورکم و قد و قامت «بلندالی» و سینّه «هدی لامار» گرفته است که اسم شب مطبوعاتند - ناچار بنگاههای نشر و تحقیق و ترجمه این مهم را بعهده خویش گرفته‌اند و سر مطبوعات محترم را از این وظیفه شاق فارغ ساخته ... بهر صورت پروراندن مطالب هیجان‌انگیز - تشریح صحنه های دل‌ریشه آور و احساسات انگیز - که این روزها هر مخبر روزنامه‌ای در مزلقان تپه نیز آموخته است بدعت قلم او بود که خود از واخوردگان عالم نویسندگی بود و دست آخر جای مناسبی درصفت مطبوعات برای خود یافته بود. و روزنامه ای را پی افکنده که گرچه موجب کسب شهرت و نان و آب بود اما پایان راهی بود که او خود در «تفریحات شب» و «گل

هائیکه درجه‌نم می‌رویند، باز کرده بود. وحیف!

بعد باید از فرامرزی و جواهر کلام یکجا نام برد که هر دو فرزندان یک نسلند و تربیت شدگان یک محیط و صرف نظر از روشها و سبکهای خود درسیاست و ریاست - هر کدام قلمی دارند باچانه ای گرم و مودب و شیرین و پراز حکمت و تمثیل.

هر دو بزبان مادری خود واردند - تاریخ میدانند - کتاب خوانده‌اند - عربیت و ادبیشان آب نمیکشد - واز همه اینها گذشته بر موز و بواطن امور سیاست واردند و آنچه که مینویسند نه از سر التهاب و غرور جوانیست و نه از سر تجربه‌ای یا کشفی که تازه کرده‌اند. اگر حالش را داشته باشند و رو دست مدیران محترم مطبوعات را نخورند که جواب تفریح‌های بیمزه و وقیح خود را از هر کس بلطایف الحیل در می‌آورد - میتوانند چنان بنویسند که در هر سطر ی نکته ای باشد یا کنایه ای - و از آن دسته روزنامه نویسانند که میدانند چه می‌نویسند و بلدند حتی در سخت‌ترین شرایط حرفشان را حالی خواننده بکنند بصورتی که هیچ مامو و سانسوری قادر بدرك آن نباشد. و فراموش نکنیم که یکی از دو روزنامه معروف عصر شهر ما بهمت قلم فرامرزی دایر شد و آن زرنگیها و موقع شناسیهای او که توانست از قلم سعید نفیسی ماندی - استاد دانشگاه - چنان حمله‌ای را بداریوش بازی و کورش خوانی و آن عنعنات ملی منتشر سازد که در همان دوران دهن دیدگی کار آن روزنامه را سکه کرد که کرد. و نیز بیاد داشته باشیم که دومین روزنامه معروف عصر شهر ما قسمت اعظم آنچه را که از شان و اعتبار دارد رهین شیرینی قلم جواهر کلام است و آن‌عه از همکارانش که هم در آن سبک قلم می‌زنند - یا مروهون آن دسته از جوانانی که میراث دست‌نخورده تر آن سالیهای پر آشوب سیاسی بوده‌اند و همچون ارث خرسی اکنون بکفتار رسیده‌اند.

این دو روزنامه نویسی رانیز خوشبختانه تک و توك تقلید میکنند - گرچه آن مقدمات و تمرینها در کمتر کسی از نسل جوان هست که اگر کوه احد را هم از جا تکان داده باشد حداکثر چند سالی در فرنگستان حسابی تحصیل کرده و این کافی نیست تا قلم اینهارا داشته باشی و شیرینی بیان آنها را. ولی بهر صورت جای خوشبختی است که نسل جوان روزنامه نویسی متوجه این حرفها هم هست.

بعد - از حیث قلمی مستعان باید نام برد که یکی دیگر از آن دسته از صاحب قلمانیست که دست‌آخر جای خود را در صفحات روزنامه‌ها و مجلات روز جمعه یافت و چنان دوام و قدرت کاری از خود نشان داد که هنوز گردش مرتب سه چهارتا از همان رنگین‌نامه‌های هفتگی - خالی از هر تردید و تعارفی - و ایسته بقلم اوست. و حتی گاهی کار بجائی کشید که مجلات بر سر او روی دست هم بلند شدند و برای هم شاخ و شانه کشیدند و او را از دست هم قاپیدند و از همین راه حریف را از میان بدر کردند یا درمانده ساختند او چرا مینویسد و چه جور مینویسد و حاصل این همه کارش چیست و آیا از اینهمه پرکاری اثری در ادبیات و زبان فارسی باقی خواهد ماند یا نه چیزی نگویم بهتر است. یعنی بهتر است بهمان‌چه که قبلا در همین صفحات و بطور کلی آمده‌است قناعت کنم. اما آنچه مسلم است اینکه خلق یک عده شخصیت‌های تازه در داستانهای هفتگی که همه میشناسیمشان از اوست. و اکنون هر مجله‌ای پراست از آنچه او روزگاری در داستانهای هفت ساعت نوشته خود منتشر میکرد. یا از داستانهای دیگران بتقلید از او مینویسند. مسلماً در تمام این دوره هفده ساله اخیر مطبوعات فارسی هیچ روزنامه‌نویسی باندازه مستعان تقلید شده است و اکنون بر احوالی میتوان بیست‌تائی جوچه نویسنده روزنامه و مجله را شمرد که راه او را دنبال میکنند. و چرا؟ فقط برای اینکه مدیران محترم مطبوعات خریدار آند و خود فروشنده

آن بخریداران دیگری که عوام الناس باشند. و این بهر صورت معجزه‌ای است که کسی با چنین پرکاری و شم تیزی بتواند خواسته زمانه خود را دریابد و یک‌تنه همه خوانندگان مجلات هفتگی فارسی را از خود راضی نگهدارد.

بعد باید از گردانندگان باباشمل نامبرد - بخصوص از رضا گنجی‌ای - که در جریان تند وقایع سیاسی آن دوران نشان دادند که طنز عبید زاکانی هنوز در قبال شوخیهای برناردشاو فراموش شده است یعنی ابتر نمانده است. روزنامه های فکاهی معاصر ما همه پزند از اشعار - از هزلیات. و گرچه پس از عبید نیز کسانی پیدا شدند که کوشی کردند برای اینکه از تثر نیز زبانی برای مطالبه‌های سیاسی و اجتماعی بسازند - همچون دهخدا - ولی چنین که مینماید فکاهی نویسان پنداشته بوده اند که فقط بشعر باید شوخی کرد. و گرچه توفیق برای گریز از این قید و پندار گامهائی پیش از باباشمل برداشت که جای خود را دارد اما زبان باباشمل نجیب‌تر و شوخیهایش با تراکت‌تر و روحانی‌تر بود و از رکاکت و ابتذال خالی تر. و مهمتر اینکه باین روزنامه فکاهی بسیار کم دوام فن کاریکاتور سازی ایرانی تکانی بخود داد و پس از نشر این هفته نامه فکاهی با آن کاریکاتورهای اصیل بود که ما خودمان نیز متخصص در این فن پیدا کردیم و کم‌کم از ترجمه کاریکاتور ها بی‌نیاز شدیم.

اگر توفیق راهمه میخوانند و میفهمند و هر عطار میرزا به نویسی بایک امضای مستعار در صفحات آن خستگی کارعبث و جانکاه خود را در بحر طویل در می‌کنند - برای نوشتن باباشمل فرنگ دیده ها و کتاب خواننده‌ها کار می‌کردند و برای فهمیدن کنایه های مستتر در شوخیهایش حدت ذهن بیشتری لازم بود. ظرافت در شوخی و هزل در صفحات این روزنامه فکاهی بنهایت درجه خود رسید و بسیاری چشم‌انداز های تازه برای خندانند و خندیدن و مودبانه خندیدن باز شد - بجزرات میتوان گفت که قدرت درک شوخی راهمین روزنامه تا اندازه‌ای تربیت هم کرده است و حیف که امروز چنین روزنامه‌ای بسته است - همچون بسیاری دیگر از مطبوعات برومند - چرا که مدیر آن یانویسندگان آن وقتی احساس کردند از این طریق کاری از دستشان بر نمی‌آید اینقدر نجابت داشتند که بیسر و صدا دنبال کار دیگری را بگیرند که هم پرسودتر باشد و هم خالی‌تر از وبال و چنین بود که هر کدام دنبال وزارت رفتند یا بمقاطع کاری پرداختند اکنون باید بسراغ خلیل ملکی رفت که با پشت کارترین نویسندگان مباحث دقیق و فنی اجتماعیت در قسمت اعظم مطبوعات فارسی این هفده ساله اخیر. مردی یک‌دنده - اصولی و دنیا دیده و باقلمی که تمام این مشخصات را دارد. میدانیم که او پانجاه و سه نفر بود - آبروی حزب توده بود و اداره کننده تمام تظاهرات جدی و علمی آن - و بعد با انشعاب خود و یارانش از آن حزب - زمینه را برای فعالیت های جدی‌تر خالی کرد - و نه تنها مغز متفکر آن حزب بود بلکه در نهضت ملی نیز چنین لقبی را داشت با کتابهایی که نوشت و روزنامه هایی که برایشان اداره کرد. و بهر صورت روشنفکران این دیار هر کدام دست کم شش هفت سال از عمر خود را صرف درک مطالبی کرده‌اند که او نوشت و مینویسد و حتی عده‌ای فراوان همگام با او قدمها برداشتند. و در

مکتب‌او درسها آموختند . گرچه او خود از ترکان پارسی نویس است که با ترکان پارسی گوی نسبتی دارند اما در این اواخر وقتی چیزی از او میخوانی بنظرت میرسد که او گمان می‌کند هر صفحه‌ای آخرین وسیله ایست برای انتشار یادداشت‌های فراوان او . بهمین دلیل است که عجله دارد - در گفتن همه چیز در هر جا - در مخلوط کردن مطالب - در انباشتن هر مقاله‌ای از آنچه میداند و تجربه کرده است - با قلمی عجول - خالی از افعال - با اطناب - مردد در انتخاب مطلب گاهی کسالت آور - و همیشه با یک دید متری در حل معضلات اجتماعی . بحث درباره کمونیس و سوسیالیسم و نقد بر هر یک از آنها کاریست که باملکی شروع شد و بندرت بهمت چند نفر دیگر که نه پشت کار او را داشتند و نه همچون او صاحب مکتبی شدند که باوقایمی همچون قطع رابطه تیتو با مسکو تایید شد .

و دست آخر از دو روزنامه نویس جوان باید نامبرد که در صفحات مطبوعات همین چند ساله اخیر صاحب اسم و اعتبار و خواننده‌ای شده‌اند . یعنی از ایرج پزشك زاد واز حسین مدنی . که هر دو تقریباً در یک حدود خالق نیمی از دنیای داش‌ها و کلاه مخملیها در مطبوعاتند . استقبال ازین قشر اجتماعی تازه وصف شده چنان بود که بوسیله فیلمبرداران وطنی از زندگی ایشان مکرر فیلم هم تهیه شده است .

و با این فرق که پزشك زاد داناتر است و قلمش شیرین تر و در «آسمون و ریسمون» خود از باباشمل نیز یک قدم فراتر گذاشته است .

توجه این دسته از روزنامه‌نویسان بدنئیای فراموش شده این طبقات قلیل‌العدد شاید عکس‌العمل عنوان و رسمیتی است که طبقه کارمندان دولت در همه‌جا برای خود انحصار کرده است و در نتیجه تمام تظاهرات زندگی را با بتدال کشیده از طرف دیگر کارهای این دسته تازه نفس نتیجه منطقی آشنائی سطحی و رواتی مردم این مملکت است با دنیای خارج و تقلیدی که بشدت از فرنگی مآبی میکنیم . این است که در کارهای این دونفر که خیلی هم زود مورد تقلید قرار گرفته‌اند همیشه مواجهیم با حاج آقاها یا لوتیهائی که مستقیماً در درون پاریس و نیویورک قرار داده شده‌اند و مستقیماً با مشکلات تمدن ماشینی روبرو مانده‌اند و در نتیجه پی‌میبریم به مضحکه‌ای که بر خورده‌ای عوامانه و خالی از ظاهرسازی آنها با فرنگستان و ماشین بوجود آورده است .

\*\*\*

متأسفانه این مختصر حوصله بحث درباره مجلات ماهانه و ادبی را نداشت که نقش مجموعه آنها در گردش سلیم و اثربخش مطبوعات فارسی این هفده ساله بسیار موثر بوده است . و نیز مجال بحث درباره مطبوعات ولایتی را که چه باعاقلاً نه تر و مرتب تر و آبرومندتر از محصولات تهرانیها گشته‌اند و هنوز هم میگردند و بسیار کمتر از این دومیها در مسیر زیر و بم وقایع زمانه قرار گرفته‌اند و حق هم چنین بوده است . یا فرصت بحث درباره مطبوعات رسمی دولت و بنگاههای دولتی را که این روزها سخت با عوام فریبی و وجاهت منی دست بگریباندند - و نیز از مطبوعات فنی و حرفه‌ای که تازه تازه دارند تاسیس میشوند و کم‌کم دارند بنائی را پی‌می‌زنند که در آینده نزدیک باید دید بچه صورتی در خواهد آمد .

این مباحث هر کدام در خور مجال واسعی دیگر هستند و فرصت بیشتری و آنچه فعلاً

ضرورت داشت اشاره ای بود - چنانکه گذشت- بخرابکاریهایی که در مطبوعات میشود و بدست کسانی که در ظاهر صاحبان مطبوعاتند اما درحقیقت خرابکاران این بنائی که باید سالها پایدار بماند و وسیله ذکر خیر آیندگان از نسل معاصر باشد .

این کلمات چنانچه دیدید با چند سطر از یک نویسنده شاعر فرانسوی شروع شد - بعنوان حسن مطلعی یا عذری برای تمام خطاها و لغزشهاییکه ممکن است بر قلم رفته باشد . و اکنون میخواهم عمدا بعنوان قبح ختام آنرا بکلماتی از یکی از همین نوع مطبوعات رنگین بزک کرده پایان بدهم تا هم بهترین بیدار باشی باشد برای نویسندگان محترم مطبوعات و باز تا اگر قصوری از ارقام این سطور رفته و اهاتتی شده است بوسیله این ختام فبیح تر و موهن تر کفاره ای بگناهی داده باشم :

« مرلین مونرو پس از سقط جنین سخت ناراحت است و از شرکت در «فیلمها خود داری میکند . هفته گذشته (جوشالوگان) کارگردان معروف او را « برای بازی در فیلم (داغش بهتر است) دعوت کرد اما مرلین مونرو زد زیر «گریه و نیم ساعت مثل ابر بهار گریست در حالیکه مرتبا میگفت بمن ظلم شده « آست . بچه ام از دست رفت . سینما مرا بدیخت کرد . اگر اینقدر در دوران « حاملگی از من کار نمی کشیدند حالا صاحب یک بچه خوشگل بودم . »

نقل از روشنفکر - صفحه ۱۵ - شماره ۲۸۴ - بهمن ۱۳۳۷ - در ۴۸ صفحه بزرگ -

با پشت جلد نمیدانم چند رنگ .

جلال آل احمد

### ریاکاریابی اثر؟

در دنیائی که پر از زشت و زیبایی و خوبی و بدی و نور و ظلمت است نمیتوان نوشته و گفتار و کردار و پندار را نوعی انتخاب کرد که مورد پسند عامه باشد و موجب ایراد هیچکس نباشد ، هر کس بی استثنا مقبولیت عامه دارد یا مزور و ریاکار است و یا بی اثر.

## چند قضاوت از طرف اداره کنندگان مطبوعات

در اینجا چند قضاوت دیگر در باره مطبوعات امروز را که بوسیله افراد صلاحیتدار و فعال در مطبوعات امروز اظهار شده منتشر میسازیم. بعضی از این نوشته ها بمناسبت اشتغالات زیاد نویسندگان آن مختصر و موجز و باصلاح قلم انداز است و بعضی دیگر شاید تا حدودی از روی عصبانیت. در هر حال ما خواستیم اصالت قضاوت ها حفظ شود و بدون دخل و تصرف هر کدام را آنطوریکه هست منتشر میسازیم. آنچه باین شماره نرسد در شماره های آینده منتشر خواهد شد.

علم و زندگی

### اخلاق روزنامه نگاری در ایران

## (( انحطاط جامعه چه انعکاسی در

### ساختمان مادی و معنوی مطبوعات ما

داشته است ..؟»

در تاریخ ترین دوران زندگی اجتماعی ایران یکی از نمود های اجتماعی اروپائیان جای پائی در کشور ما باز کرد. تاریخ روزنامه نگاری در کشور ما با انتشار نشریه يك ورقي با چاپ سنگی بنام «وقایع اتفاقیه» شروع شد. در آن دوران با وجود استبداد مطلقى که بر ملت ایران حکومت میکرد. روابط ناشی از استعمار خارجی و بسیاری عوامل دیگر اخگر کورسوی از شعله جاویدان آزادی را در خاکستر فسرده جامعه ما دوانده بود. اما هنوز جامعه ما شکل و فرم خاصی نداشت، هنوز صف بندیها برای پیشروی بسوی يك دمکراسی حتی ناقص و معلول صورت نگرفته بود. هنوز شکل اقتصادی جامعه که اساسی ترین مسئله زندگی مردم است برای يك تحول هر قدر تدریجی و بطی مشخص نشده بود. تعصبات مذهبی و حکومت خود مختار روحانیون وضعی شبیه اسکولاستیک قرون وسطی اروپا وجود آورده بود. مدارسی که تعلیم و تربیت جدید و افکار مترقی را ترویج نماید از شماره انگشتان یکدست تجاوز نمیکرد، و بطور خلاصه طبقات مختلف جامعه از نظر اقتصادی و فکری برای يك مبارزه طبقاتی و آنتاگونیسم آمادگی نداشت. سرنوشت مقدور محتوی آسمانی حاکم مطلق بر عقیده و فکر مردم بود.

طبیعی است در چنین دورانی که مولف روضه الصفا و ناسخ التواریخ، تاریخ عالم را از خلقت آدم در شش روز شروع میکرد و تاریخ نویسی را از زاویه وقایع نگاری «کرونو-لوژی» آنها بسیار سطحی و مبتذل که منحصر بحوادث معمولی دربار ولایت پناه و سفر و حضر



سلطان بن سلطان و خاقان بن خاقان بود مینگریستند ، نمیشد انتظار داشت که جنبشی اصیل از اعماق اجتماع درگیر شود .

در آن دوران تاریخ حتی برخلاف قرون وسطی که نویسندگان و دانشمندان و شعرا و هنرمندان و مورخین بزرگی نظیر ابن سینا و ذکریای رازی و ابوریحان بیرونی و سعدی و مولوی و خیام و غیره و غیره در جهان فکر و دانش و هنر قدم بر میداشتند ، از نویسندگی و شاعری و هنر خبری نبود و سکوت و خاموشی مطلقی جامعه ایران را فرا گرفته بود . نثر و نظم آن دوران نظیر فکر و روح مردم مغلق و سطحی بود و حتی گرفتار لفظ شده بود .

شعر یعنی الفاظ مسجع و مقفائی که هیچ تردیکی با واقعیات و حقایق زندگی مردم نداشت از هنرهای زیبا بطور کلی خبری نبود . اگر سازی و ساززنی بود از ترس عوام الناس و متمسبین در پرده اختفا و در مجالس عیش و طرب بزرگان بود .

در این دوران سیاه آثار ادبی عبارت بود از حسین کرد شبستری و امیر ارسلان نامدار و شمس و قهقهه ، و اشعار گویندگان هم یا قصابدی بود که در مدح ممدوحینی صاحب مقام گفته میشد یا در رثاء و سوگ مظلومین صحرائی کربلا و اسرای شام .

در آن زمان جریان تحول و تکامل در کشور ما از یک بستر طبیعی عبور نکرد و هرگز جنگال تیز استعمار فرصت نداد که پایگاه اجتماعی صحیحی برای مردم بوجود آید .

باعتماد نگارنده پدیده‌ها و نمودهای اجتماعی باید بر حسب ضرورت زمان و نیازمندیهای مادی و معنوی یک جامعه بوجود آید و با سازمان اجتماعی و اقتصادی جامعه آنچنان قوی باشد که نمودهای راکه از دیگران میگیرد با فاصله در شکل صحیح آن که با قالب اجتماعی جامعه خود منطبق باشد درآورد . متأسفانه تاریخ روزنامه نگاری ما همانطور که در آغاز مقال گفتیم در دورانی شروع شد که شرایط اجتماعی جامعه هیچگونه اصلاتی نتوانست بآن بدهد و آنرا بسوئی که منافع حیاتی جامعه مردم قرار دارد راهنمایی کند .

در روزهایی که انقلاب مشروطه در گرفته بود روزنامه هائی بوجود آمدند که با درخشندگی خاصی آزادی مردم دفاع کردند و حتی صاحبان و نویسندگان آن جان خود را در این رهگذر باختند . ولی چون خطمشای که در سفارتخانه های خارجی برای مملکت ما طراحی می شد با مال بر همه امیال و آرزوهای ملی و بر کلیه فعالیت های خستگی ناپذیر آزادیخواهان برتری داشت این شمله های درخشان بزودی خاموش میشدند . آنچه که برجای میماند گیاهان هرزه ای بود که در هر جهت مخالف منافع مردم با سم روزنامه منتشر میشد ، این روزنامه ها هرگز نتوانستند تیراژ بزرگی بدست آورند ، هدف آنها مدیحه سرائی از طبقه حاکمه و تثبیت قدرت استعمار و توجیه غارتگریهای آنها و دستیاران آنها بود . از طرف دیگر آغاز کار روزنامه نگاری مصادف با روزگاری بود که زمینه نویسندگی در کشور ما بکلی بی رونق بود و تشراف فارسی دچار بیماری عوام فریبی و ظاهر سازی خاصی شده بود . از این جهت روزنامه نویسی نه تنها کمکی بزبان فارسی نکرد بلکه موجب گردید که نثر بازاری و رکیکی مخلوط از الفاظ ترکی و فرانسه و عربی بود رایج گردید .

در واقع روزنامه آینه ای بود که در آن میتوانستیم شکل و قیافه حقیقی جامعه را تماشا کنیم . شکل و فرم آن از نظر صفحه بندی و تیترو و املاء و انشاء نشانه بیسوادی عمومی و فقدان ذوق و ظرافت طبع و نماینده سلیقه بازاری بود ، محتوی و مطالب آن هم نمونه بازاری افساد و انحطاط جامعه ، جمود و رکود فکری ، بی اعتقادی صرف نسبت بامور اجتماعی ، غرض

و طمع بی حساب، مزدوری و چیره خواری اقویا و سیاستهای بیگانه بشمار میرفت. هنوز این نمود و پدیده اجتماعی نتوانسته بود پایگاهی برای خود تهیه کند، هنوز افکار عمومی که آنها در طرح مسائل خصوصی خود دم از آن میزدند بمفهوم واقعی وجود نداشت هنوز مردم قدرتی نداشتند که ارکانی داشته باشند و مسائل مبتلابه جامعه را در آن طرح نمایند زیرا حکومت پارلمانی چیزی جز لفظ نبود و احزاب و دستجات اگر متکی بر مردم بودند بزودی سرنگون می شدند و اگر بخاطر منافع طبقه حاکمه و اجانب بوجود می آمدند جز مدت کوتاهی نمیتوانستند مردم را فریب بدهند. خواننده ایرانی خواننده با هوش و بیعلاقهای است. باهوش از این نظر که در کوره روزگار سخت پخته شده است، ماسک را از قیافه واقعی تشخیص میدهد، بی علاقه از این جهت که رخوت و سستی همراه با مغلوبیت و ظلم و جور فراوان و حیل‌های گوناگون بی اعتقادی را بر او چیره کرده است. علت اصلی هم این است که هیچگاه از نظر تاریخی یک سیر تکاملی آرام و مداومی نداشته و وضع جغرافیائی ایران همواره بدنبال یک آرامش موقتی یک حمله و هجوم مخربی را بدنبال داشته است. از این جهت صاحبان روزنامه ها سعی میکنند که شاید بار دیگر خواننده را گول بزنند و با او را علاقمند نمایند.

عناوین «روزنامه‌وزین» «روزنامه‌ملی» «روزنامه کثیرالانتشار» «روزنامه مبارز» و ازین قبیل حرفها محصول همین کوشش و تلاش بی حاصل است.

روزنامه ها و مطبوعات ایران بطور معمول از بحث های جدی متکی بآمار و تحقیق درستی عاری است و عموماً مسائل و مشکلات عمومی کشور بسیار سطحی و عامیانه مورد بحث قرار میگیرد. گذشته از اینکه از نظر شکل و محتوی مشابهتی بروزنامه های اروپائی و آمریکائی ندارند هنوز نتوانسته‌اند خود را از قید و بند سنت‌های پوسیده خلاص نمایند. مثلاً در روزنامه میخوانیم که «فلان موسسه با حضور جمعی از رجال و محترمین افتتاح شد» هنوز روزنامه نگار ایرانی جمعی را محترم و جمعی را نامحترم میدانند. با استعمال جناب در ذکر اسامی و استعمال سوم شخص جمع برای فرد بعلامت احترام از اصول روزنامه نویسی در کشور ماست. روزنامه های کشور وسیله موثری برای ارباب و تهدید و در نتیجه رسیدن بمقصد است چون معمولاً اصحاب مقام و مصادر امور من غیر حق مشاغل مهم را در دست دارند و قصد و هدف آنها هم تامین منافع خصوصی میباشد. غالباً از روزنامه و روزنامه نویس خوفناکند و یا برای اینکه خود را در تزد مقامات بالاتر با عرضه و صاحب نفوذ جا بزنند تمایل شدیدی دارند که مرتباً عکس و خبر آنها در روزنامه ها چاپ شود. بروزنامه نویس رشوه میدهند، کارهای خصوصی او را فوری روبراه میکنند، توصیه های او را بر دیده منت میگذارند. از این جهت است که معمولاً روزنامه نویسا در کشور ما از چند جا حقوق میگیرند و بتناوب هم سیل آنها از باج متنفذین چرب میشود. اما اگر خدای نکرده حق و حساب یکی از روزنامه نویسا نرسد و سر یارویی کلاه بماند فوری در روزنامه میخوانیم که:

«بقراری که بما اطلاع رسیده است آقای فلان مدیر کل فلان و یار رئیس اداره فلان در فلان پرونده اعمال نفوذ نموده است و در نتیجه چندین صدهزار تومان بخرانه کشور زیان رسانده است. در هفته آینده پس از تحقیق کامل جزئیات جریان را با اطلاع خوانندگان گرامی میرسانیم.»

بمحض اینکه این خبر چاپ شد روزنامه نویسی بهر ترتیب یک شماره از روزنامه را روی میز آقای مدیر کل و یا آقای رئیس میگذارد و با او میفهماند که حق و حساب رامیدهی یا در شماره آینده خدمتت برسم. بهر حال یا آقای مدیر کل و رئیس حق و حساب را میرساند که موضوع بکلی

منتفی میشود و یا اینکه در شماره آینده مجدداً شمه‌ای از زدی‌های آقای مدیر کل و یارثیس نوشته میشود و باز بقیه میماند برای شماره آینده .....

مسئله تظاهر بوسیله مطبوعات را در عکس هائی هم که در مطبوعات منتشر میشود میتوان ملاحظه کرد. امکان ندارد عکسی از رجال و صاحبان مقام در روزنامه باشد که مستقیماً و باصطلاح چهار چشم بدوربین نگاه نکرده باشد، فی‌المثل در مجالس ضیافت کسی که نطق میکند و یا کسانی که در اطراف میز نشسته‌اند بمحض اینکه دوربین عکاسی بالا میرود همه بی‌اختیار سرها را برمیگرداند!

متأسفانه مطبوعات همیشه یکی از وسایل نامشروع تبلیغاتی برای دولت‌ها بوده است و بانواع و اقسام از راه تأمین کاغذ یا کمک‌های نقدی یادادن آگهی‌های دولتی آنها را در خدمت تبلیغ ناپجای خود گرفته‌اند. حتی برخی از مطبوعات در کشور ما موقعی منتشر میشوند که مقداری آگهی برای آنها جمع شده باشد و تا جمع‌آوری آگهی‌های بعدی روزنامه منتشر نمیشود.

در دوسه سال اخیر مطبوعات مخصوصاً مجلات هفتگی مسابقه سرسام‌آوری در چاپ عکس‌های لخت گذاشته‌اند و این هم خود نموداری از محرومیت جنسی طبقه جوان و التها باب و هیجان‌ات درونی آنان میباشد. اصولاً در کشور های دیگر مخصوصاً کشور های بزرگ گذشته از نویسندگانی که کار آنها داستان نویسی است، نویسندگانی وجود دارند که منتسب بمطبوعات میباشند. در میان این نویسندگان مفسرین سیاسی، ناقدین هنری و ادبی، نویسندگان اقتصادی تهیه‌کنندگان رپرتاژ وجود دارند که برخی از آنها معروفیت جهانی دارند.

مقالاتی که این‌عده از نویسندگان در رشته‌های تخصصی خود مینویسند برای مردم حجت است. متأسفانه هنوز تاریخ‌روزنانه نگاری در کشور ما نتوانسته است این طبقه نویسنده را بوجود آورد. هنوز ما مفسرین سیاسی و اقتصادی، ناقدین هنری و ادبی و کسانی که بتوانند مسائل و مشکلات مختلف اجتماع را مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار دهند نداریم و با توجه باینکه روزنامه یکی از پدیده‌های اجتماع است و رابطه ناگستنی با طرز فکر و شعور اجتماعی و سطح زندگی مردم دارد میتوان باین نتیجه رسید که روزنامه‌ها در کشور ما نمیتوانند بتمایلات و آرزوهای مردم پاسخ مثبت بدهند.

در حالیکه بهیچوجه نمیتوان منکر تاثیر متقابل روزنامه در فکر مردم شد ولی متأسفانه روزنامه‌ها از ایفای این نقش تاریخی عاجزند.

ع-ع

#### طوطی‌ها

شاید پس از ۵ سال مدح و ثنا از ستالین بهمان اندازه خطرناک باشد که انتقاد کردن از او ان خطر را در دوسال پیش در برداشت. اما من اینرا قدیمی در راه ترقی نمیدانم. یاد دادن يك کلمه تازه به طوطی فائده‌ای در بر ندارد.

از مجله (پولمیک) ژرژ ارول سال ۱۹۴۶

## نویسنده مصلوب

مورخین میگویند که الفبا را نخستین بار فنیقی‌ها اختراع کردند و اختراع آنها هم از يك ضرورت تجارتي ناشی میشد بدین معنی که کشتی تجارتي اهل فنیقیه مرتباً در دریای مدیترانه گردش میکرد و با ملل مختلف به معاملات تجارتي میپرداخت بعد زمانی رسید که برای تسهیل در معاملات تجارتي احتیاج به حساب و کتاب پیدا شد. در آن موقع غیر از علائم و رموز میخی که نحوه کتابت سومریها بود خطی در دنیا وجود نداشت اما فنیقی‌ها که مردمی سوداگر و دور اندیش بودند این خط را نپسندیدند و حاضر نشدند که برای تهیه يك نامه تجارتي چندین ساعت از وقت خود را به حجاری تلف سازند تا علائمی را روی الواح نقش کنند، اینستکه يك طریقه عملی تر و سریع تر ابداع کردند و بجای آنهمه علائم عجیب و غریب که هزاران تصویر مختلف را شامل میشد خطی ساختند که بیش از بیست و دو حرف نداشت. در حقیقت الفبای فنیقی برای تنظیم دفاتر تجارتي اختراع شد. حالا متوان گفت که روح الفبای فنیقی بعد از مرگ بحکم تناسخ در الفبای فارسی حلول کرده است، منتها این مرتبه بجای کشتی‌های تجارتي، مطبوعات تجارتي حامل این الفبا هستند.

در دوره نوین از تاریخ معاصر ایران الفبای فارسی فقط برای تنظیم دفاتر تجارتي بکار می‌رود و اگر بخواهیم بار این معصیت را سبک تر کرده باشیم باید بگوئیم که الفبا به طرز استعمال اصیل و ضروری خود رجعت کرده است.

من بعنوان يك عضو مستعفی جامعه مطبوعات ایران که بهترین سال های عمرم را در اسارت و حشتناك الفبای نوین فارسی گذرانده‌ام گوینده این سخن هستم و اکنون که سزدر گلیم کشیده‌ام و عتبه را بطور موقت بوسیده‌ام حس میکنم يك پرومته از بند رسته هستم منتها نه آن پرومته ای که شلی شاعر انگلیسی در اثر معروف خود وصف میکند بلکه پرومته ای که جگرگاه او را لاشخورها دریده اند و با اینحال مغز و فکر او هنوز کار میکند و شجاعت بزرگ او این نیست که برای رهائی سایر نویسندگان اسیر شانه های مجروح خود را از روی صخره بلند کرده است بلکه بزرگترین شجاعت او اینستکه خودش را از اسارت فکری و قلمی خلاص کرده است. این شجاعت با تمام ضرورت های زندگی و از آنجمله ( بقول نویسنده محترم علم و زندگی) با ضرورت شکم منافات دارد و شرط عقل آنستکه تاروژی که این ضرورت مرا از پای در نیاورده است از استعمال کلمه موقت در اینمورد اجتناب نکنم و عمل خود را يك شجاعت موقتی قلمداد کنم. اگر مرحوم کارل مارکس زنده بود و ضرورت های عصر ما را مشاهده میکرد ناچار میشد که عقیده خود را در باره آزادی از يك لحاظ بنحو فاحشی تغییر بدهد. برخلاف عقیده آن مرحوم، آزادی در عصر ما پی بردن بیک ضرورت نیست بلکه انکار ضرورت است که آزادی را بوجود میآورد. برای تمام نویسندگان اسیر که در خدمت مطبوعات معاصر ایران کار میکنند تحمل این استثمار و حشیانه که جمعی از شخصیت های جنت مکان و عالی

جناب نیروهای فکری و جسمی ایشان را تاراج کنند از لحاظ تأمین زندگی، یک ضرورت است اما انکار این ضرورت یعنی عدم اطاعت از فرمانروایان مطبوعات و درهم شکستن قیودی که اشکالات مادی و ضرورت‌های زندگی برایشان تحمیل می‌کند آزادی است.

من بعنوان فردی که مدت سه سال اخیر یا بعنوان سردبیری و یا نویسندگی در مطبوعات تهران فعال بوده ام و ظاهراً کبوتر حرم ولی در باطن شکسته بال تراز همه نویسندگان اسیر بوده‌ام صالح باین اظهار نظر هستم و اکنون که خود را از وحشت زندان سکندر آسوده و آزاد حس می‌کنم تنها آرزویم اینست که روزی همه نویسندگان اسیر بتوانند این غفرت را ازاله کنند و باستیلی را که فراعنه مطبوعات معاصر بدورایشان کشیده اند در هم بشکنند.

مشاهده دهها نویسنده روشنفکر و زحمتکشی که نیروهای فکری و قلمی خود را بیدریغ در اختیار صاحبان مطبوعات می‌گذارند و درست‌ترین شرایط همچون عملی که در خدمت خویش سنگهای اهرام مصر را بدوش حمل می‌کردند به آن نوع کار کردن که منافع خصوصی جنابان مدیران اقتضا می‌کند تن در می‌دهند برای من همیشه یاد آور بزرگترین بهره کشی‌ها و اسارت‌های تاریخی است خویش هرگز به رنج و مشقتی که بردگان مصری هنگام بدوش کشیدن سنگهای اهرام تحمل می‌کردند نمی‌اندیشید.

او وسایر فراعنه مصر فقط در اندیشه مرتفع ساختن اهرام بودند و متأسفم که بگویم برای کارگذاران مطبوعات معاصر ایران نیز تیراژ روزنامه‌های فروش رفته در حکم اهرامی است که مصالح آنرا مغز و فکر و دست و قلم نویسندگان اسیر تشکیل می‌دهند این تیراژ نظیر اهرام مصر فقط باید بالا برود و خویش‌های مطبوعات معاصر ایران هرگز به نیروهای گران و ارزنده‌ای که زیر این سنگهای عظیم نابود و مستهک می‌شود نمی‌اندیشند. در ورای سکوت مرگبار و هراس آوری که بر اهرام مصر سنگینی می‌کند ضجه‌های زجر آمیز هزاران اسیر خشمگینی که تارک اهرام را در گذرگاه نیل بدوش میکشیدند و از فراز صخره‌ها بالا می‌بردند طنین می‌اندازد. صاحب‌دلی که در برابر اهرام قرار می‌گیرد آن سکوت و این فریاد را در یک لحظه حس می‌کند و من میتوانم نظیر این تضاد و تناقض را در مورد اهرام مطبوعات ایران که علی‌الظاهر روز بروز عظیم تر و رفیع تر میشود ولی در باطن بزرگترین تزلزل و انحطاط فکری نسل معاصر توأم است صادق بدانم.

ممکن است این سخنان در نظر بعضی‌ها به لفظ بازی و در تحلیل آخر به نوعی نوحه‌سرای مبالغه آمیز تلقی شود که احتیاج شدید نویسنده را به مغلق نویسی و مغلق گوئی درخواننده القا کند ولی من میتوانم بخواننده اطمینان بدهم که آنچه در اینجا مینویسم احساسات و انفعالات و مستدرکات واقعی من از شغلی است که سه سال تمام مانند خوره روح مرا می‌خورده و دردناکترین عذابهایی فکری و روحی را برای من بوجود آورده است و آنچه از بندگی‌ها و بردگی و اسارت‌های تاریخی و اساطیری در این مقاله مثال می‌آورم تعبیرات صادقانه من از رنجها و عذابهایی است که در طول این سه سال متحمل شده ام و یا به انحاء مختلف شاهد و ناظر آن بوده ام. من حتی میتوانم این تعبیرات را وسعت دهم و نویسنده اسیر مطبوعات ایران را به مسیح مصلوب تشبیه کنم که هنگام مصلوب شدن شخصاً صلیب خود را حمل می‌کرد. نویسنده اسیر در حقیقت به قلمی که او را در خدمت صاحبان مطبوعات به بیگاری میکشد مصلوب میشود و همانطور که مسیح شخصاً صلیب خود را به قتلگاه حمل می‌کرد او نیز قلمش را به مهلکه فکری خوفناکی بنام مطبوعات حمل می‌کند و غافل است که همین قلم بعد ها روح و فکر او را به تباهی میکشاند و وجود او را

به قیودمادی و ضرورت‌های عذاب آور زندگی معلق میکند. از اینروست که من اسم نویسنده مصلوب را برای نویسنده اسیر مناسب تر میدانم منتها در اینجا باید برای رجاله اورشلیم نیز که مسیح مقدس را در پای صلیب بیاد مسخره گرفته بودند نقش معادلی پیدا کرد و تردید نیست که این رجاله در عصر ما همان خوانندگان کوتاه فکر و تهی مغز عوام کالانعام و یا بیک معنی خواص کالانعام هستند که نویسندگان اسیر را بچنین سرنوشت هولناکی سوق میدهند و عجیب است که بسیاری از نویسندگان مصلوب افزونی عده رجاله را در پای صلیب دلیل بازارگرمی خود میدانند و همیشه سعی میکنند اثری بوجود بیاورند که تعدادی بیشتری از «عوام» و یا «خواص» را بدور صلیب آنها جمع کند در حالیکه هر چه عده رجاله تماشاچی یا بعبارت دیگر خوانندگان «عوام» زیادتر شود سرنوشت نویسندگان مصلوب وحشتناک تر و غم انگیزتر خواهد بود.

از نکت «عوام» و یا «خواص» کج سلیقه و بیدانش است که نویسنده مصلوب خواهی نخواهی در مسیری میفتد که مخالف امیال و اندیشه ها و ذوق و سلیقه اوست و ظرف سالهای اخیر بعنوان یک شاهد صادق ما شاهد تنزل و سقوط غم انگیز بسیاری از نویسندگان جوان مطبوعات معاصر بوده ایم که هر گاه بقول یکی از صاحبان دچار جبر تحریر نمی شدند و بنابه ضرورت شکم در دام بازرگانان رکن چهارم مشروطیت نمی افتادند اکنون صاحب ذوق و سلیقه سالم بودند و دست از پا خطا نمیکردند و بجای داستان های مهوع و مقالات مبتذل بازاری آثاری رابه جامعه کنونی عرضه میکردند که نسل جوان معاصر طالب و تشنه آنت است. یکی از نویسندگان با سابقه مطبوعات که طی سه سال تصدی سردبیری مجله کذائی از تردید با ننگارنده همکاری داشت همیشه ادعا میکرد که روش نگارنده را در روزنامه نویسی پسندیده است و بادمجان دورقاب می چید که «اگر من با مجله شما همکاری میکنم تنها باین دلیل است که تو سردبیر آن هستی و من همکاری با این مجله را نوعی افتخار میشمارم» این نویسنده مصلوب حتی پا را فراتر میگذاشت و میگفت «من هیچیک از مطبوعات فعلی را بدلیل بازاری بودن و مبتذل بودن نمی پسندم و بهمین جهت اگر ده برابر حقوقی را که اکنون از مجله شما میگیرم نثریات دیگر بمن پیشنهاد کنند از همکاری با آنها احتراز خواهم کرد زیرا همکاری من با شما صرفنظر از یک هدف معنوی که همه ما در وصول بان شریک هستیم برای من نوعی پرنسیپ است» اما همین نویسنده با پرنسیپ بمحض اینکه کوس نادری بگردد اش خورد و ضرورت شکم شدت یافت در اولین نثریه ای که سردبیر آن بدلیل رفاقت حقوق چرب تر برای او منظور کرده بود مشغول کار شد و با اینکه در سابق از نوشتن مطالب بازاری برهیز میکرد و روش متین و معقولی در نویسندگی داشت این بار ناچار شد که برای پول درآوردن با موی سپید نوشتن داستانهای عشقی بیردازد و تازه در این مورد هم بر اثر بی مایگی دست بیک نوع جمل آشکار زد و آثار نویسندگان خارجی را با کمی تغییر با اسم خود بمجله مزبور قالب کرد که آن مجله هم بنوبه خود هنوز آنرا با اسم عالیترین شاهکارهای هنری به «عوام» کالانعام و یا «خواص کالانعام» قالب میکند.

این نویسنده بظاهر از روشنفکران جنت مکان و فیلسوف مآب معاصر است اما بدیختی او اینست که مانند عروسک پای نقاره در خدمت مطبوعات بازاری به امر و اشاره دیگران کار میکند و حالا که به قلم سحر و توانا و شهرت آفرین خود مصلوب شده از انبوه رجاله ای که بدور صلیب او گرد آمده اند و شاهد زوال و سقوط معنوی او هستند غره شده است. او

خیال میکند که مردم «عوام» شیفته هنرنمایی و شعبده بازی او شده‌اند درحالی‌که آنها منظره مصلوب شدن وی را تماشا میکنند و نظیر رجاله اورشلیم از اینکه نویسنده‌ای قربانی جهل مرکب ایشان شده و درپی فریب آنها، خود فریفته آنها شده است لذت می‌برند و غریب شادی می‌کشند.

اشتباه بزرگ و غم‌انگیز بعضی از نویسندگان مصلوب اینستکه همیشه خود را عوام‌فریبان ماهر و چیره دستی می‌پندارند و فخر میکنند که رگ خواب مردم را بدست آورده‌اند و آنها را بلطایف الحیل اسیر ذوق و سلیقه خود کرده‌اند درحالی‌که این نویسندگان و حتی صاحبان و فرمانروایان ایشان عوام فریب نیستند بلکه فریفته عوام می‌باشند و آنها نیستند که عوام را بدنبال خود میکشاند بلکه عوام هستند که حلقه، و بلکه قلابه محکمی بگردن ایشان بسته‌اند و آنها را بهر کجا که مورد علاقه و میل خودشان باشند میکشند.

سردبیری یکی از مجلات تهران درمجلسی بعنوان یکی از کرامات و معجزات خود تعریف میکرد روزی دو مقاله از دونویسنده بدست من رسید. یکی از این مقالات در باره نحوه پرتاب قمر مصنوعی و ساختن موشکها و دیگری درباره زائیدن جین مانسفیلد ستاره معروف آمریکائی بود که عکسهای جالبی نیز بضمیمه داشت. این سردبیر محترم که اکنون درمخاف مطبوعاتی بظابط یا صحیح يك ژورنالیست علی‌الاطلاق شناخته میشود میگفت من باینکه خودم ازساختن موشکها اطلاعات درستی ندارم و بسیارمایلیم که بدانم يك قمرمصنوعی چطور از حوزه جاذبه زمین خارج میشود و یا يك موشك چطور در مدار خورشید گردش میکند و با اینکه درآخرین ساعت بیش از يك صفحه درمجله محل خالی نمانده بود و من مخیر بانتخاب یکی از دو مطلب فوق بودم مقاله مربوط به قمرمصنوعی را با همه ضرورتی که بعنوان يك موضوع زنده روز دارا بود کنارگذاشتم و خیر زائیدن جین مانسفیلد را با عکس و تفصیلات ترجیح دادم زیرا حس کردم که ممکن است مطلب مربوط بقمر مصنوعی را همه کس نتواند درحالی‌که زائیدن جین مانسفیلد درهمه جا خواننده و خریدار دارد و تمام خانواده ها مجله‌ها باین مناسبت دست بدست خواهند گرداند و قیل و قال درمیگیرند که به بینید جین مانسفیلد باچه تفصیلی زائیده است.

این سردبیر محترم خوشحال بود که باین انتخاب اعجازآمیز مردم را فریب داده و چند شماره ای به تکفروشی مجله اضافه کرده است غافل از آنکه حقیقت قضیه چیز دیگری است و او نیست که مردم را بدنبال خود کشانده است بلکه عده‌ای از مردم هستند که وی را شیفته و فریفته - و درتحلیل آخر - تسخیراحق کرده‌اند و اینکه چند تنی از مردم از جریان وضع حمل جین مانسفیلد آگاه میشوند چندان مهم نیست، مهم اینست که این علم و اطلاع مردم با جهل و بی‌سوادی آقای سردبیر توأم است که بعدم اطلاع و بی‌خبری خودش از ساده ترین مسائل علمی عصر حاضر رضایت میدهد و در نتیجه خود او هم زحمت خواندن چند سطر حرف‌حسابی را بخودش نمیدهد. اما بدیهی است که اجر جناب سردبیر بدلیل اینکه زائیدن جین مانسفیلد را بآخرین و مهمترین اخبار سیاسی و علمی روز ترجیح داده است همیشه ترد آقای مدیر محفوظ خواهد بود.

نه تنها مدیرعالی‌مقام آن مجله بلکه اکثریت صاحبان و فرمانروایان و کارگزاران خیلی محترم و گردانندگان مطبوعات معاصر ایران آن سردبیر را ترجیح میدهند که زائیدن جین مانسفیلد را تمام مسائل و مباحث علمی و آموزنده ترجیح بدهد و همه آنها از مطلبی که

بقول خودشان يك هوا بالاتراز سطح فكر توده مردم باشد مثل جن از بسم‌الله رم میکنند و از این حقیقت غافلند که سطح فكر اکثریت توده مردم با همه‌کج سلیقه‌ی و ابتدال پرستی از سطح فكر بسیاری از ایشان چند هوا بالاتراست .

گاهی از اوقات نکت ابتدال دامن خود مدیران و سردبیران محترم جراید را میگیرد مثلا یکی از مجلات زمانی بطور مسلسل شرح عشقها و ماجراهای زندگی یکی از خوانندگان معروف را بنام بانو «ع» در صفحات مرغوب خود چاپ میکرد و ضمن این مقالات نه‌کرسی فلک را زیر پای آن خواننده میگذاشت از قضا چندی بعد بمناسبت بحثی که همان مجله در مقایسه بانو «ع» بایک خواننده دیگر افتتاح کرد و افکار عمومی را به قضاوت طلبید بانو «ع» شدیداً از گردانندگان مجله مزبور رنجید که چرا مرا بایک خواننده دیگر در يك ترازو گذاشته‌اید و حتی طبق ادعای گردانندگان مجله ، یکی از مریدان چاقوکش خود را که از چماقداران نامدار شهر بود سراغ آقای سردبیر فرستاد که بحث مزبور را موقوف کند . سردبیر از نهبیب آن چاقوکش جا خورد و فی‌الغور غلاف کرد اما برای اینکه معامله بمنزل کرده باشد دست بیک هوچیگری بزرگ زد و شروع کرد به شهید نمائی و نوحه خوانی که به ساحت مقدس من توهین شده و یکی از چاقوکشان به حضرتم «سوء‌قصد» کرده است ، و دردنبال این هوچیگری از تمام همکاران مطبوعاتی تقاضا کرد که خواننده مزبور را «بایکوت» کنند از جمله جناب سردبیر واسطه‌های زیادی تراشید که نگارنده را نیز در این جهاد ملی شرکت دهد ولی من برای او پیغام فرستادم که شتری را که بی‌الای بام برده ای باید خودت پائین بکشی این همان خواننده‌ایست که شما در مدح و منقبت او شرح های کثاف و سلسله مقالات متعدد چاپ کرده‌اید و من با اینکه همیشه با این رسن بازی‌ها و سگ زنجیر جهانیدن و «هنرمند» تراشیدن مخالف بوده‌ام معتقدم تنها موردی که باید آن خواننده را تجلیل کرد و عکس اورا بچاپ رساند همین مورد است که سزای ابتدال‌پرستی شما را در کف دستتان گذاشته است .

بسیاری از کارگذاران فعلی مطبوعات حتی در حد عوام پسند بودن بکار خود مسلط نیستند و از قلیان کشیدن فقط پف‌نمش را بلدند و با اینحال لقب ژورنالیست بخودشان بسته اند . مثلا یکی از مجلات شرح مفصلی درباره یکی از فواحش آبادان بنام شهین بامبولی که گویا بعد از مرگ تمام ثروت خود را به‌گرهباش بخشیده است چاپ کرده بود اما از قرار معلوم عکس شهین بامبولی هنگام تنظیم مطلب در اختیار آقای سردبیر نبوده است و بهمین جهت عکس زنی را که دم دست آقای سردبیر بوده قیچی میکنند و رجما بالغیب به جای فاحشه آبادانی چاپ میزنند ، بعدا معلوم میشود که عکس مزبور متعلق بامادر الویس پریسلی یعنی نم‌البدل شهین بامبولی بوده است . همین سردبیر که ظاهرا سر خر کولی‌نعلبنده‌ها و با خراب کردن ذوق عوام به عالی‌ترین مقام ژورنالیزم رسیده است ، و همان کسی است که همیشه خبر زائیدن جین‌مانسفیلد را به سایر مطالب ترجیح میدهد مورد علاقه شدید مدیر مجله‌ای بود که یکی از دوستان من با وی کار میکرد . این دوست میگفت روزی از روزها آقای مدیر پیشنهاد کرد که بهتر است از وجود سردبیر مزبور برای کارخودمان استفاده کنیم و ایده های تازه تر و بهتری از او بگیریم زیرا بزعم آقای مدیر ، سردبیر مزبور عوام پسندانه‌تر و «پائین‌تر» فکر میکرد و میتوانست سلیقه‌ها و افکار بالاتر ما را ممیزی کند . من با اینکه میدانستم سردبیر مزبور تصدی یکی از مجلات رقیب ما را بعهده دارد و هیچ رقیبی بفرقیب‌دیگر چنان کمکی را که مورد نظر آقای مدیر است نخواهد کرد و با اینکه



میدانستم آن سردبیر بجای اینکه ایده های تازه‌ای جا بدهد ایده‌های تازه تری از ما خواهد گرفت این پیشنهاد را پذیرفتم. مجلس مشاوره‌ای باحضور آن سردبیر و نویسندگان مجله تشکیل شد. یکی از نویسندگان مجله ضمن صحبت پیشنهاد کرد که خویست سلسله مقالاتی از وضع زندانیان و شرح حال آنها با استفاده از پرونده های موجود دادگستری ترتیب دهیم این پیشنهاد مورد قبول قرار گرفت اما قبل از آنکه این سلسله مقالات در مجله ما شروع شود همان مجله بتصدی همان سردبیر سلسله مقالات مزبور را در اولین شماره خود آغاز کرد و دست یاران را در پوست گردو گذاشت. معلوم شد ژورنالیست های وطنی حتی سرت علنی را هم در کار خود جایز میدانند و بایک چنین کراماتی بمقام اجتهاد میرسند. نه تنها سرت ادبی بلکه بسیاری از روشهای ضد اخلاقی در طریقت مدعیان ژورنالیسم «عوام پسنده» جایز است و در تمام این روشها هدف غائی و نهائی آنستکه نحیفترین و بی ارزش ترین مطالب را مانند تریاک و هروئین بخورد عوام کالانعام و یا «خواص کالانعام» بدهند وجائی برای حرف حساب باقی نگذارند. بقول آتاتول فرانس: چه جنایت قشنگی!

البته در این مورد نیز مثل بسیاری از مسائل اجتماعی مستثنیاتی وجود دارد. روزنامه نگارانی هم بمعنای اخص کلمه هستند که بمناسبت منشی خاص و نسب صحیح و طبیعت سلیم خود از لغزش و انحراف مصون میباشند و در راه بالا بزدن سطح فکر مردم گام برمیدارند و در این راه نیز صمیمانه تلاش میکنند.

آنها در عین حال قدر نویسندگان دلسوز و شرافتمند را میدانند و وقتی با مامت و صداقت و خبرویت و دانش و تسلط حرفه‌ای يك نویسنده مطمئن شدند از هیچ اقدامی برای تأمین زندگی و راحت و رفاه او مضایقه نمی‌نمایند و در نتیجه از مسخ شدن او بصورت يك نویسنده مصلوب جلو-گیری میکنند آنها لاقل نفع شخصی و مصلحت فردی خود را در این می‌بینند که نویسندگان و اجزاء اسکلت نامرئی نشریات و تشکیلات خود را راضی و خرسند نگهدارند.

يك عبارت دیگر باید مطبوعات غیر بازاری را نیز از این مقوله تفکیک کنیم و بطور کلی اگر در اینجا از پدیده‌های بنام مطبوعات بعنوان بزرگترین عامل انحطاط و تنزل فکری مردم ایران نام برده میشود مقصود مطبوعات بازاری است و شرط عقل هم چنین است که دوغ و دوشاب و گوهر و خرمهره را از یکدیگر بازشناسیم و همه را بیک چوب نرانیم.

همچنین در مورد نویسندگان مطبوعات نیز باید قائل بتقسیم خاصی شد تا حساب نویسندگان شرافتمند و با ایمان از قلمزن ها جدا شود و این تقسیم را فقط کسانی میتوانند انجام بدهند که لاقل مدتی از نزدیک با مطبوعات کار کرده باشند. بطور کلی نویسندگان مطبوعات ایران از لحاظ نوع کاریکه انجام میدهند (بدون يك تقسیم بندی سیاسی) بر سه دسته‌اند:

۱- ویسنده مصلوب - که شرح آن قبلاً ذکر شد. این نویسنده بخاطر تأمین زندگی و بنا بضرورت شکم وارد مطبوعات میشود و بعد از مدتی قلم زدن و رطب و یابس بهم بافتن بکلی تغییر ماهیت میدهد و تسلیم ذوق عوام میشود. او نه تنها عقیده بلکه ذوق و سلیقه خود را نیز در این راه از دست میدهد و در مسیری میفتد که بکلی با عقاید و نظریات قبلی او مغایر است و سر انجام نیز بمسخ و حشتناک او میانجامد. غالب پاورقی نویسان مجلات و جراید از این دسته‌اند و نمونه کاهل آنها پاورقی نویسانی هستند که در چندین مجله داستان مسلسل مینویسند و غالباً نام قهرمانان این پاورقی های متعدد را با هم اشتباه میکنند. اخیراً نوع خاصی از پاورقی نویسی در مطبوعات ایران معمول شده بدین معنی که وقتی يك پاورقی نویسی با مجله‌ای اختلاف حساب پیدا میکند پاورقی خود را در آن مجله قطع میکند و دنباله آنرا در مجله دیگر ادامه میدهد!

۲- نویسنده مریض- نوع خاصی از نویسنده مصلوب است که بدنبالیک تریبون برای اظهار عقیده خود می‌گردد و در این راه بهر حشیش متوسل میشود. اگر او چیزی ننویسد مریض میشود و بهمین جهت نوع جرایدی که او برای بیان عقاید خود ناچار بکار کردن با آنها میشود زیاد برای او اهمیت ندارد اما او معمولاً با جرایدی کار میکند که تا حدودی در کار خود محافظه کار نیستند و جنبه انتقادی و مخالف خوانی دارند. نویسنده مریض به میزان حقوقی که بابت کار کردن باو تعلق می‌گیرد نمی‌اندیشد، پول برای او مهم نیست، آنچه مهم است اینست که دست او را در نوشتن مطالب باز بگذارند، اما هرگز عقیده‌اش را نمی‌فروشد و بهیچ خفت و ذلتی که شخصیت او را ساقط کند تن در نمیدهد. صورت خود را باسیلی سرخ میکند و فقر مالی را باغناهی اخلاقی جبران میکند، بهمین جهت هرگز مزایائی که خاص نویسندگان بازاری است باو تعلق نمی‌گیرد. اوحی مرفینی هم نیست که خاطراتش خریدار داشته‌باشد و یا لاقلاً از بانگ هنرمندان بتواند پول وام بگیرد!

۳- نویسنده تاجر- که نویسندگان مقاطعه‌کار مطبوعات فعلی ایران را تشکیل میدهد نویسنده تاجر زیاد خودش زحمت نمیدهد و با کار کم حداکثر استفاده را میبرد. بندوبست و تملق چاپلوسی و باز کردن حساب جاری با رجال و اعظام مملکتی و خیرساز از «شئونات» اوست. عقیده و سلیقه سیاسی سرش نمیشود و هر طرف که بادش بدهند باد میخورد.

نویسنده تاجر خیلی کم مینویسد و غالب نوشته‌های او قبلاً حساب‌شده و وزن شده است و اگر اتفاقاً هم مطلب مفصل، مثلاً داستانی بنویسد خواننده در آخر داستان یک مرتبه متوجه میشود که نویسنده درباره روغن بز نشان و یا آدامس خروس نشان تبلیغ کرده است!

در اروپای قرون وسطی بزبان یونانی چندان توجهی نمی‌کردند و در کتابهای فلسفی و ادبی هر جا بیک کلمه یونانی برمی‌خورند بی‌آنکه درصدد خواندن آن برآیند از آن کلمه می‌گذشتند و میگفتند این کلمه یونانی است آن را نمیتوان خواند. این جمله کم کم ضرب‌المثل سائرشد و اروپائیها وقتی خواندن چیزی را که درخور فهم آدم نیست بخواهند توصیه‌کنند میگویند این کلمه یونانی است آنرا نمیتوان خواند حالا هم حرف حساب در مطبوعات ما صورت همان کلمات یونانی را پیدا کرده و بعضی از کارگذاران مطبوعات وقتی بمقاله‌ای که از سطح مبتدل و گمراه کننده - ولی مطلوب و مقبول آنها بالاتر باشد میرسند بزبان حال میگویند این کلمات یونانی است آنرا نمیتوان خواند و بهمین دلیل مقالات آموزنده و متمین در مطبوعات ما همیشه به سطل زباله میفتد و نویسندگانی که نخواهند تسلیم القبای نوین فارسی بشوند و قصد بالا بردن سطح فکر و اندیشه توده مردم را در سر داشته باشند از گردونه خارج میشوند و احياناً زبان در کام میکشند.

همه اینها اجزاء یک نمایش تراژدی بزرگ عصر ما را تشکیل میدهند. آنها یعنی تنظیم کنندگان دفاتر تجارتي که القبای فارسی را در خدمت مقاصد بازرگانی خود گرفته‌اند نقش سائیرهای باشاطی را بازی میکنند که نصف بدنشان بشکل بز و نصف دیگرشان بصورت آدم بود و در نمایشات تراژیکومیک یونان قدیم جلوی دسته آوازخوانان دوره گرد راه میفتادند و جُست و خیز میکردند - و اینها یعنی حاشیه نشینان و نویسندگان مصلوب و افرادی که حاضر نیستند در تنظیم دفاتر تجارتي حضرات که بصورت مطبوعات ازمتر لگه ابداع بیرون می‌آید نقش آوازخوانهائی را بازی می‌کنند که در عقب بازی گران اصلی راه افتاده‌اند و تنها کاری که میتوانند بکنند اینست که مرتباً بگویند:

عجب دنیای وحشتناکی است!

## وضع امر و زی آمار در ایران

اداره کردن شئون مختلف جامعه در عصر حاضر در تمام موارد يك مسئله علمی شده است. حتی سیاستمداران نیز باید در قضاوت‌های خود متکی به علم باشند. بهمین مناسبت هر سیاستمداری که برای مذاکره بمجامع بین‌المللی عازم می‌شود گروهی کثیر از کارشناسان را همراه دارد. چون بنای آمار بر ریاضی است بنابراین اداره آمار باید بیشتر از ادارات دیگر به علمی بودن سازمان اهمیت دهد. آقای دکتر خواجه‌نوری یکی از کارشناسان برجسته و ممتازی هستند که متأسفانه کشور ما از وجود ایشان آنطوریکه باید و شاید استفاده نکرده‌است. ایشان تحصیلات علمی خود را در آمریکا و بالاخره فرانسه تمام کرده و مدت‌هاست که نظریات علمی را با عمل توأم ساخته و مشغول مطالعه هستند. آقای دکتر خواجه‌نوری يك مکتب آمار در ایران بوجود آورده‌اند و عده‌ای را باین عنوان دور خود جمع کرده و تربیت نموده‌اند. ایشان مدتی مشاور آماری دولت یوگسلاوی بوده‌اند و موسسات آماری و شخصیت‌های بین‌المللی این علم ایشان را می‌شناسند و برای مطالعات ایشان ارزش قائل‌اند متأسفانه فقط در کشور خود ماست که باندهای اداری مجال و فرصت بایشان و امثال ایشان نمی‌دهند. امیدواریم که ایشان نظریات خودشان را برای تربیت کادر وسیع‌تری از آمارشناسان در ضمن مطالعه دیگر برای مجله بفرستند. ایشان در سال ۱۳۳۵ اعلام داشتند که سرشمار را که در حدود سی میلیون خرج داشته باده‌یک این خرج بوسیله آمارگیری نمونه‌ای که ارزاتر و سریعتر و در شرایط ایران به واقعیت نزدیکتر است، اداره میکنند. پر واضح است که افراد ذینفع مانع از ادامه عملیات ایشان گردیدند. اخیراً گویا وزارت کشور روی خوشی بایشان نشان داده است و امیدواریم اولیای امور از وجود این کارشناس مجرب و معتتم آنطوریکه باید استفاده کرده و به پیشنهادات ایشان ترتیب اثر بدهند. زیرا شرط مقدماتی موفقیت در اقدامات عمرانی و اصلاحات اجتماعی داشتن اداره آمار متکی باصول علمی است که ایشان و گروه مکتب ایشان تنها مقام صلاحیتدار برای از قوه بفعال آوردن این هدف هستند.

علم و زندگی

مثل کلیه امور اقتصادی تهیه آمار منافی دربر دارد و آن منافع عبارت است از اینکه مقداری اطلاعات که تا قبل از آمارگیری بر ما پوشیده بود کشف میشود علم آمار این وسیله را بما داده است که مقدار این اطلاعات را محاسبه کرده و آنرا ارزیابی کنیم دستگاه آمار باید سعی کند که با استفاده از مبانی علم آمار در مقابل خرجیکه برای آمارگیری میشود مقدار این اطلاع بدست آمده را حداکثر نماید یا اگر مقدار لازم اطلاع قبل از آمارگیری مشخص شده باشد عملیات آمارگیری و استخراج و تجزیه را طوری طرح و اجرا نماید که حداقل بودجه برای آن لازم باشد باینجهت است که متصدیان امور آمار باید کاملاً مطلع از علم آمار باشند .

۱ - مقدمه - موضوع آمار در چند سال اخیر بقدری در ایران مد شده است که از این حیث میتوان آنرا در ردیف قمر مصنوعی قرارداد . بدون شك تعداد دفعاتیكه كلمه آمار در صحبتها ذكر میگردد بیش از تعداد دفعاتیستكه نام قمر مصنوعی برده میشود ولی متأسفانه از حیث مفهوم ومعنی تفاوت بزرگی بین آمار وقمر مصنوعی وجود دارد. و آن اینستكه همه كس معنی قمر مصنوعی را میداند و بخوبی میفهمد كه قمر مصنوعی يك جسمیستكه بفضا پرتاب میشود وبسته بقدرتیكه آنرا بجلو میراند بدور زمین یا ماه یاخورشید و غیره بگردش درمیآید ولی كمر كسیستكه حقیقتاً بداند كه آمار مخصوصاً علميکه باین نام خوانده میشود چه اصول و معنائی دارد حدود قدرت وموارد استفاده حقیقی آن چیست علم است یا فقط يك روش اداريست ؟

از طرف دیگر از حیث عقیده مردم نسبت بامكان بوجود آوردن وبکاربردن نیز فرق اساسی بین ایندو وجود دارد زیرا همه میدانند كه غیر از علمائیكه مشغول تحقیقات راجع بپرتاب موشك و قمر مصنوعی هستند کسی قدرت پرتاب قمر مصنوعی را ندارد ولی همه خیال میکنند كه جمع آوری آمار وتهیه آن وحتى استفاده از آن امریست عادی كه يك سازمان و مقداری بودجه وعده ای كارمند كه بطور تصادف انتخاب شده باشند میتوانند کلیه احتیاجات علمی وفنی آنرا برآورده سازند شاید علت این تفاوت دومی ( ویا اقلاً قسمتی از علل آن ) همان دلیل اولی باشد زیرا چون منظور وهدف پرتاب قمر مصنوعی روشن است كسیكه درعلوم مربوط بآن بقدر كافی تبصر ندارد حتی بفكرش هم نفیرسد كه ادعای اجرای آنرا بنماید ( اگرچه یكنفر دركویر لوت اینكار را كرد ولی البته این امر استثنائی وغیر نرمال بود ) وحال آنكه چون نتایج عملیات مربوط بآمار بخوبی برای همه روشن نیست هر كس بخود اجازه میدهد كه ادعای تخصص در آنرا بنماید .

بهمین جهت بعقیده نگارنده نقطه ضعف اساسی آمار در ایران همان روشن نبودن معنی و هدف آنست پس در زیر يك فصلرا بتوضیح این مطلب اختصاص میدهیم .

۲ - تاریخ و تعریف وهدف آمار - از قدیم الایام دولتهای مختلف برای اینکه بتوانند کشور خود را خوب اداره كنند محتاج بجمع آوری اطلاع از وضع ملت و ممكنات کشور بودند وتاریخ نشان میدهد كه شاهنشاهان ایران از قدیم این اطلاعاترا جمع آوری میكرده اند .

در چند قرن پیش در آلمان برای اینگونه اطلاعات باعتبار اینکه مورد استفاده دولت و دواز کلمه دولت (staat) کلمه استاتستیکا (statistika) را ساختند و این لفظ را کشور های دیگر نیز گرفته بکار بردند در ایام قدیم تنها راهیکه برای اینکار موجود بود سرشماری (Enumeration) بود (باید دانسته آمارگیری (Census) لزوما سرشماری نیست) .

از طرف دیگر در قرن هفدهم در فرانسه علم احتمالات بوسیله پاسکال و فرما پایه گذاری شد و بسرعت رو بتکامل نهاد تا کم خود يك شعبه وسیعی از علوم را تشکیل داد و بوسیله آن توانستند روش علمی تجربی را تکمیل کنند و در نتیجه علما این قدر ترا پیدا کردند که با اصول صحیح و منطقی که مبتنی بر علم احتمالات است از مشاهدات روی اجزاء جوامع پی بمشخصات کلی آنها بیرند .

یکی از استفاده هائیکه از این علم شد این بود که توانستند اطلاعاتی را که تا قبل از آن بوسیله سرشماری بدست میاورند و معمولا بعلت دشواری زیاد و احتیاج بمخارج زیاد بطور خیلی ناقص بدست میاورند بر اساس علم احتمالات بوسیله نمونه گیری (آمار گیری نمونه ای) تخمین بزنند و این تخمینها اگرچه صد درصد با حقیقت وفق نمیدهد ولی بیش از سرشماری که معمولا ناقص است نمایش دهنده حقیقت مجهول میباشد در ضمن اینکه مخارج مورد احتیاج آن بر مراتب کمتر از سرشماریست .

از طرف دیگر تا موقعیکه احتمالات بکمک امر آمار نیامده بود تجزیه و تحلیل اطلاعات آماری بدست آمده بسیار مقدماتی و غیر نافذ (Inefficient) بود ولی کم کم در این قسمت نیز از علم احتمالات کمک گرفته شد و باینوسیله روشهای علمی بنام روشهای آماری بوجود آمد که بوسیله آنها توانستند کلیه اطلاعات موجود در آمار بدست آمده را تجزیه و استخراج نموده از آن حداکثر استفاده را در تحقیقات علمی بنمایند .

چون این عملیات رابطه نزدیک با عملیات جمع آوری اطلاعات که از قدیم معمول بوده داشت همان اسم آمار (استاتستیک) بآن داده شد و علمی هم که موضوع آنست علم آمار نامیده شد .

علم آمار سه قسمت اساسی دارد و آمارشناس کیست که در هر سه قسمت بقدر کافی تبحر داشته باشد این سه قسمت بقرار زیر است .

اولا ثوری علمی آمار که شعبه ایست از ریاضیات تطبیقی و بما کمک میکند که روشهای مورد علمرا بوسیله استدالات ریاضی بقسمی بوجود آوریم که عملیات آماری ما منطبق بر قواعد صحیح و منطقی باشد و یا بعبارت دیگر بین مشاهداتمان و قضاوتیکه درباره نتایج آنها میکنیم يك رابطه صحیح علمی موجود باشد .

ثانیا عملیات جمع آوری اطلاعات که متکی بر اساس علم آمار بوده و بوسیله همان نظریه های ریاضی بوجود آمده است و این عملیات بردو دسته اساسی قسمت میشوند اول اطلاعاتیکه بوسیله مشاهده و اندازه گیری جوامع طبیعی بدست میاید و همانستکه آمارگیری مینامند دوم اطلاعاتیست که بوسیله آزمایش بدست میاید و آزمایش عبارتست از اینکه بطور مصنوعی افرادی را تحت شرایط معینی قرار داده بمشاهده نتایج آن بیردازیم .

ثالثا روشهای آماری که آنها نیز بوسیله تئوریهای علم آمار بوجود آمده اند و ما را در تجزیه و تحلیل علمی آمار و اطلاعات بدست آمده کمک میکنند در اینجا لازم است متذکر شویم که اغلب اشخاص تصور میکنند که چه در مرحله جمع آوری آمار و اطلاعات و چه در مرحله تجزیه و تحلیل آنها ممکنست باهوش سرشار خود و بدون بکار بردن تئوریهای علم آمار روشهایی

وجود آوردند و اغلب مشاهده میشود که اینکار را هم میکنند ولی در حقیقت این فکر صحیح نیست زیرا این مطلب دقیقاً مطالعه و معلوم شده است که هوش انسان هر قدر هم که سرشار باشد روشنائی که بدون بکاربردن تئوریهای مربوطه علمی بوجود میآورد لزوماً صحیح نیست و قضاوتیکه در نتیجه آن میکند ممکنست بکلی غلط باشد و با لاقلاً نمیتواند دلیل علمی بر صحت آن داشته باشد.

قسمت اصلی خدماتیکه امروزه علم آمار بوسیله تئوریها و روشهای خود بانسان میکند عبارتند از :

الف - اجرای آمارگیری صحیح با حداقل مخارج

ب - اجرای آزمایشها مخصوصاً در زیستشناسی و جامعهشناسی و اموراتصادی

ج - تجزیه و تحلیل نتایج آمارگیری و آزمایشها و کشف حقایق مخفی طبیعت

د - امور بیمه

ه - بازرسی آماری کارخانجات بیه منظور اول پیشگونی حوادث بدی که ممکنست در نتیجه بدکار کردن قسمتی از کارخانه بوجود آید برای جلوگیری واقعه بد قبل از وقوع دوم تعیین ارزش محصول کارخانه بوسیله نمونهگیری بسمیکه اگر معلوم گردد محصول یکروز یا یکنوبه کار کارخانه برای عرضهشدن بیازار خوب نیست قبل از فرستاده شدن بیازار اصلاح گردد سوم بهبود عمومی کار کارخانه بمنظور ازدیاد محصول

و - بازرسی کار دستگاههای دولتی و سازمانهای مختلفه با مخارج کم بوسیله نمونهگیری و ارزیابی کار آنها

ز - روانشناسی

ح - دیمگرافی

ی - بررسیهای هواشناسی

ک - بررسیها و بحث در تئوریهای فیزیکی و شیمیائی که روز بروز بیشتر علم آمار و احتمالات در آنها وارد میشود.

ل - علم وراثت (ژنتیک)

م - علاوه بر موارد نامبرده در بالا که تقریباً شامل کلیه فعالیتهای علمی و فنی بشریست در ادبیات و هنر نیز این علم دخالت کرده و گاهگاه کتابها و مقالات آماری مربوط باین مباحث نیز ظاهر میشود بطوریکه میتوان گفت که در آتیه کلیه فعالیتهای علمی و هنری و ادبی بشر توأم با علم آمار خواهد بود.

۳ - وضع کنونی علم آمار در ایران - بطور کلی شیوع هر علمی مثل هر نمود دیگر اجتماعی و اقتصادی مراحل تکاملی دارد که اگر خوب بدان توجه کنیم ملاحظه میشود که ضمناً يك حالت نوسانی دارد و همه میدانیم که نوسان عبارتست از حرکت تناوبی در دو طرف يك حالت تعادل.

حالت تعادل علم آمار مربوط بموقعی است که مطالب نامبرده راجع به معنی و منظور و مشخصات علم آمار و روشهای آن گفته شد تا آنجا که ممکنست حقیقی کشور اجازه میدهد بوسیله اولیاء امور و مردم درك شده و بمورد قبول و اجرا قرار گیرد. میتوان گفت که در حال حاضر در کشور ما علم پزشکی باین مرحله رسیده است زیرا همه کس معنی و ممکنات و موارد استفاده آنرا شناخته و تا آنجا که پزشك و دارو در کشور موجود است مورد استفاده قرار میگيرد و لاقلاً در بین طبقات باسواد و قسمت عمده مردم بیسواد بحثی از این حیث نماند.

که آیا باید شخص مریض را پزشک تحصیلکرده معالجه کند یا رمال و دعا نویس ولی متأسفانه علم آمار باین وضعیت تعادل نرسیده بلکه در اطراف حالت تعادل در نوسانست حال یک مثال از این نوسانات میزیم تا چندی پیش اینطور تصور میشد که هر کس میتواند بصرف حکمی که از طرف اداره آمار برایش صادر شده است عملیات آمار را اجرا کند در آنموقع فعالیتها برای روشن شدن حقیقت میشد و اساس این فعالیتها این بود که همه باید توجه کنند که آمار علمیت مبتنی بر ریاضیات و برای مثال ذکر میشد که همانطور که علم مهندسی براساس ریاضیات است و مهندسی که باید سد یا آسمانخراش یا تلویزیون بسازد باید اطلاع کافی از ریاضیات و علم مهندسی داشته باشد کسیرا میتوان آمار شناس دانست که بقدر کافی تئوریهای ریاضی آمار را بداند.

این فعالیتها باعث شد که اولیاء امور و اشخاص ذیعلاقه باین حقیقت توجه کنند ولی ما در این حرکت بسمت حقیقت بقدری سرعت بخرج داده ایم که بکلی بآن طرف نقطه تعادل افتادیم بطوریکه هرکس را که فقط ریاضیات عمومی را خوب میدانند صالح برای دخالت در امر آمار میدانیم و این عیناً مثل اینستکه بگوئیم هرکس ریاضیات عمومی را خوب میدانند میتواند سد بسازد یا تلویزیون درست کند و یا اینکه هر کس طبیعیترا خوب میدانند پزشک هم هست.

برای اینکه این نوسانات مضر بسرعت از بین برود و وضع آمار کشور ما به حال تعادل بیفتد باید بحقایق بالا توجه کرد و مخصوصاً توجهات اولیاء امور در این امر بسیار مفید و لازم است.

در اینجا لازم میدانند یک اقدام مفید وزارت کشور را که بما اجازه میدهد که نسبت برسیدن بازروی بالا خوشبین باشیم یادآوری نمائیم.

بطور کلی امر آمار با امر ثبت احوال یک تفاوت اساسی دارد و آن اینستکه همکاری مردم بادستگاههای آماری دولتی بکلی امریست اختیاری و در کلیه دنیای متمدن قبول شده است که مردم در دادن اطلاعات آماری مختار بوده و باید خودشان مایل باشند که در این باره با دولت همکاری کنند ولی ثبت احوال یک امر اجباری و باصطلاح پلیسی است زیرا طبق قانون هرکس مجبور است وجود خود و تولد اولاد خود را بدولت اعلام کرده شناسنامه بگیرد بنابراین طرز اداره دستگاه آماری با طرز اداره دستگاه ثبت احوال بکلی فرق دارد و اشخاصی که صلاحیت اداره کردن یکی از این دستگاهها را دارند صلاحیت اداره دیگری را ندارند پس باید این دو دستگاه بکلی از یکدیگر مجزا بوده و جداگانه اداره شوند.

در گذشته نظرات شخصی رواساء وقت باعث شده بود که این دو دستگاه را سرهم کرده زیر دست خود نگاهدارند ولی اخیراً آقای وزیر کشور این کار لازم یعنی تفکک ایندو دستگاه را از یکدیگر اجرا کردند و این نشان میدهد که اولیاء امور توجه باصلاح وضع آمار دارند و همین توجهات استکه نگارنده را تشویق بنوشتن این مقاله نموده است.

بهر حال چنین بنظر میرسد که باید منتظر اصلاحات زیادی در این امر باشیم و بعبارت دیگر خوشبین باشیم که بزودی کلیه نوسانات مضر تمام شده و آمار بحالت تعادل قرار می گیرد.

۴- مقایسه سرشماری و آمار گیری نمونه‌ای - چون از سالهای قبل نگارنده از دور یا نزدیک با دستگاههای آماری کشور در تماس بوده میدانم که یک قسمت از علل ضعف آمار در ایران ناشی از مبارزه بین طرفداران نکار بردن آمارگیری نمونه‌ای و طرفداران اجرای

سرشماری است ولی باید گفت که ریشه این اختلاف خیلی عمیقتر از تفاوت دونوع آمارگیری است و در حقیقت این مبارزه عبارت بوده است از مبارزه بین طرفداران تخصیلات و بکار بردن اصول علمی در کارهای جاری با طرفداران عدم لزوم تحصیل برای روشن شدن مطلب در زیر تفاوت‌های اصلی بین ایندو نوع آمارگیری را شرح میدهم .

هروقت لازم باشد که علاوه بر اطلاعات عمومی درباره کشور یا اجزاء کوچکتر آن بدون استثناء از تک تک افراد جامعه مورد آمارگیری ( انسان - ده - حیوان و غیره ) نیز اطلاع جداگانه بدست آید در اینصورت باید برشماری پرداخت ولی هروقت فقط اطلاعات کلی مربوط بنواحی مختلف مورد نظر است مثلا اگر فقط بخواهیم بدانیم که جمعیت یک شهرستان معین و مقدار محصول آن و وضع تولد و مرگ و میر آن و غیره چیست دیگر محتاج نیستیم مخارج هنگفت سرشماری را تحمل کرده دستگاه بسیار وسیع مرکب از تعداد خیلی زیاد مامور آمارگیری و اتومبیل و غیره را بسیج کنیم بلکه میتوانیم بوسیله آمارگیری نمونه‌ای بشرطیکه اصول علمی و فنی آن کاملا رعایت شود همین اطلاعات را بدست آوریم و علما و عملا میتوان ثابت نمود که اشتباهیکه آمارگیری نمونه‌ای میتواند داشته باشد از اشتباهیکه معمولا سرشماری بعلت خوب اجرا نشدن و ناقص ماندن دارد کمتر است درعین‌اینکه مخارج آنهم از مخارج سرشماری به مراتب کمتر است .

اشکال آمارگیری نمونه‌ای اینستکه اجرای آن محتاج بداشتن معلومات وسیع علم آمار است و حال آنکه سرشماری بآن احتیاجی ندارد ولی باید دانست که این مقدار علم فقط برای تهیه کننده یا تهیه کنندگان طرح و مسئولین تجزیه و استخراج نتایج آن که معمولا همان طرح کنندگان هستند لازم است و بقیه عملیات آن به مراتب آسانتر و ارزاتر از سرشماریست . اشتخاصیکه در ایران و همچنین سایر کشورها با آمارگیری نمونه‌ای مخالف هستند همیشه آنهایی هستند که اطلاعی از علم آمار ندارند ولی بعلت وضع اداری خود در دستگاه آمار وارد شده‌اند بدون شك این قبیل اشخاص در سایر کشورها حتی امریکا نیز وجود دارند و کلیه این اشخاص ( البته آنها نیکه روسا و کارمندان دستگاههای آماری هستند ) برای حفظ منافع دسته جمعی خود با شدت هرچه تمامتر با بکار بردن آمارگیری نمونه‌ای مخالفت میکنند باوجوداینکه مرتبا از طرفداران آن میشوند که مخارج آن بسیار کم و نسبت برشماری بسیار ناچیز است .

بهمین جهت بود که دراول این فصل گفتیم که این اختلاف بین طرفداران آمارگیری نمونه‌ای و سرشماری یک امر اصولی و درحقیقت مبارزه بین طرفداران علم و مخالفین آنست پس اهمیت آن و لزوم توجه بآن بیش از خود موضوع آمارگیریست و دراین عصر که تمام امور فنی حتی جنگ متکی بعلوم دقیقه است توجه باین امر برای کشور اهمیت حیاتی دارد البته منظور این نیست که میشود دریک کشور مخالفین علم را از بین برد و حتی این کار درکشوری مثل امریکا هم قابل اجرا نیست و معنی هم ندارد بلکه مقصود اینستکه باید کاری کرد که در هیچیک از امور منجمله امرآمار این اشخاص بر طرفداران علم فائق نیایند خوشبختانه درکشور ما علم در اغلب موارد جای خود را باز کرده است .

درخاتمه این فصل یادآوری میکنیم که تنها مزیت سرشماری که عبارتست از بدست آوردن اطلاع نسبت ب تک تک کلیه افراد در مورد سرشماری ۱۳۳۵ تامین نگردیده است و پس نتیجه‌ایکه از این حیث از این سرشماری عاید شده اینستکه مقدار زیادی پول که ممکن بود برای ۱۰ الی ۲۰ دفعه آمارگیری نمونه‌ای مصرف شود خرج شده و تازه ارزش نتایج بدست



آمده بخوبی نتیجه يك آمارگیری نمونه‌ای صحیح نیست يك عیب مهم آن اینست كه باوجود اینکه نزدیک سه سال از تاریخ اجرای آن میگذرد هنوز قسمت عمده نتایج آن را نتوانسته‌اند استخراج کنند و حال آنکه اگر بجای آن آمارگیری نمونه‌ای شده بود در همان سال اول کلیه نتایج آن استخراج و منتشر میشد .

در سال ۱۳۳۳ نگارنده با همکاری ۲۶ نفر از کارمندان كه دانشجوی آمار بودند بمنظور تعلیم آنها بآمارگیری نمونه‌ای از خانوار های شهر تهران پرداختیم این ۲۶ نفر فقط ۶ روز كار كردند و در نتیجه کلیه اطلاعات لازم جمع‌آوری شد و نتیجه آن كه چون جنبه تعلیماتی داشت فقط بوسیله بازدید دو صدم از خانوارها بدست آمده بود . باین نتیجه سرشماری ۱۳۳۵ تهران فرق معنی‌داری نداشت و حال آنکه مدت وقت و کاریکه برای آن مصرف شده بود در مقابل سرشماری ۱۳۳۵ بقدری ناچیز بود كه قابل مقایسه با آن نیست .

۵- پیشنهادات برای بهبود اوضاع ایران - چنانکه در بالا ذكر شد اینطور حس میشود كه اولیاء امور كنور ما مایلند وضعیت آمار ما را اقلاً بوضعیت سایر كارهای علمی مثلاً پزشکی ترقی دهند اینستكه امیدوارم كه پیشنهادات زیر كه متكى بر تجربیات ۲۰ ساله است برای این منظور مفید واقع شود.

الف- بدون شك و قتیكه وضعیت آمار ایران بحال تعادل خود برسد باید مثل سایر دستگاههای فنی دارای مدیر كل و معاون و كارمندان موثر فنی بشود حالا شاید اولیاء امور اینطور قضاوت میکنند كه شخص فنی كه بتواند از همه حیث امور این دستگاه را اداره كند و در اختیار وزارت كنور باشد موجود نیست تا او را مامور اداره این كار بكنند ما بدون اینکه بحث درباره صحت یا سقم این فرض بكنیم خود را در مقابل يك حقیقت واقع شده میبایم و آن اینستكه فعلاً مدیر كل و معاون اداره آمار عمومی و بااستثنا های جزئی، تمام اشخاص موثر آن بمعنای عالم بودن بعلم آمار فنی نیستند اگرچه بعضی از آنها در بعضی از علوم مقام شامخیرا دارند مثلاً خود آقای مدیر كل آمار در حقوق سمت استادی دارند .

محتاج با استدلال نیستكه اگر این نقص بیک وسیله مناسبی جبران نشود نباید نسبت بموقیبت موسسه نامبرده امید موفقیتی داشت باوجود وضع فعلی تنها دو راه برای بهبود اوضاع اداره آمار عمومی بنظر نگارنده میرسد بشرح زیر :

(۱) یا يك قسمتی از اختیارات این دستگاه بیک شورای فنی مركب از اشخاصیكه تحصیلات کافی آماری داشته باشند واگذار شود بطوریکه هیچگونه انتصاب و عزل و كارمندان فنی یا طرح نقشه آماری و استخرای و تجزیه آن بدون موافقت این شورا قابل اجرا نباشد و یاینكه (۲) مثل دانشگاه برای هر يك از پستهای فنی اداره تعریف كامل با حدود وظایف آن و اختیارات آن بشود و ضمناً مشخصات علمی و اداری متصدیان هر يك از آن مشاغل تعریف و معلوم گردد و نیز تهیه كنندگان طرحهای آماری و استخرای و تجزیه آمار موظف و مشول باشند كه در گزارشهای مربوطه مدلل نمایند كه کلیه اصول علمی موجود امروز را در طرحها و عملیات خود در نظر گرفته‌اند .

البته اگر بخواهیم كاملاً مثل دانشگاه عمل شود باید هر دو طریق نامبرده در بالا توأمًا بكار برده شود .

ممکنست كه در جواب نگارنده ایراد شود كه اگر این راهها صحیح و لازمست پس چرا نباید اداره تمام دستگاههای علمی و فنی كنور باینصورت درآید ؟ جواب این ایراد اینست كه اولاً سایر امور فنی ما اگرچه بپایه ممالك خیلی توسعه یافته نرسیده است ولی تا آنجا كه ممكنات

فعلی ما اجازه میدهد هر يك از آنها بحال تعادل افتاده است و شاید برای هر يك از آنها نیز مفید بوده است که در اول کار بهمین ترتیب اداره شده باشد ولی چون امر آمار در کشور ما هنوز درمقدماتی‌ترین وضع خود میباشد وضعیت آن با سایر کارها فرق دارد باین جهت لازم است که با ترتیب بالا اداره گردد ثانیاً طبیعت آمار طوریست که نتیجه آن‌ها را جنبه سوژکتیو دارد باین معنی که قضاوت درصحت آن غیر از برای متخصصین آمار کار آسانی نیست و حال آنکه بهترین قاضی برای نتیجه‌کار پزشکان همان مرضای آنها هستند پس باید متصدیان و مسئولین امر آمار مراجع قوی باشند بطوریکه ما بتوانیم فقط باتکاء اینکه آمار را آنها تهیه کرده‌اند آنرا قبول کرده بکار بریم بهمین جهت است که همیشه در کتابها و مقالات فنی آمار نام تهیه‌کننده و منبع هر جدول آمار که بکار برده میشود میدهند تا خواننده باتکاء شخصیت تهیه‌کننده آن آمار بارزش نتیجه گرفته شده از آن بی‌ببرد ثالثاً تازه معلوم نیست که اجراء پیشنهادات نامبرده در بالا اقلاً برای بعضی از سایر انواع کارهای فنی مفید نباشد رابعاً برای بعضی از امور مثلاً پزشکی و جنگل و آبیاری و غیره عملیات با هر دو پیشنهاد بالا اجرا شده است ب- اگر چه خیال میکنم که اگر فقط پیشنهاد بالا مورد قبول و اجرا قرار گیرد محتاج بدادن پیشنهاد اضافی نیستم زیرا در اینصورت کلیه سایر نواقص خود بخود برطرف خواهد شد معذک ذکر پیشنهادات زیر هم در آخرین این مقاله مفید بنظر میرسد .

(۱) کلیه دستگاههاییکه باید آمار را مورد استفاده قرار دهند و همچنین خود اداره آمار عمومی باید بدانند که حقیقتاً بچه آمارهایی محتاج هستند و مبنای اینکار اینستکه معلوم گردد که آمارهاییکه بدست میاید برای چه بررسیهای علمی و اقتصادی و غیره و بچه‌نحو باید مورد استفاده قرار گیرد پس از بررسی دقیق و معلوم کردن آن باید آمارها نیز که سازمانهای بین‌المللی از ما خواسته‌اند بآنها اضافه کرد و طرح آمارگیری را طوری تهیه نمود که کلیه آنها با حدود اشتباهاتیکه برای آنها تعیین شده است بدست آید .

(۲) باید در نظر گرفت که وسائل نقشه‌کشی و ماشینهای آماری و میز و در و تخته اداره آمار هر قدر زیبا و کامل باشد هدف اداره آمار نبوده بلکه وسیله کار است و بنابراین نباید فقط با نشان دادن آنها برای اداره تبلیغات کرد و تازه اگر يك اداره بخواهد بوسایل کار خود مباحثات کند تنها کارمندان مطلع و تحصیل کرده آنند که میتوانند این منظور را تأمین کنند و هر چه يك اداره‌ای از حیث وسائل کار مجهز تر باشد نتیجه نسبی کارش کم‌ارزش تر محسوب میشود .

(۳) مثل کلیه امور اقتصادی تهیه آمار منافی دربردارد و آن منافع عبارتست از اینکه مقداری اطلاعات که تا قبل از آمارگیری بر ما پوشیده بود کشف میشود علم آمار این وسیله را بما داده است که مقدار این اطلاعات را محاسبه کرده و آنرا ارزیابی کنیم . دستگاه آمار باید سعی کند که با استفاده از مبانی علم آمار در مقابل خرجیکه برای آمارگیری میشود مقدار این اطلاع بدست آمده را حداکثر نماید یا اگر مقدار لازم اطلاع قبل از آمارگیری مشخص شده باشد عملیات آمارگیری و استخراج و تجزیه را طوری طرح و اجرا نماید که حداقل بودجه برای آن لازم باشد باین جهت است که متصدیان امور آمار باید کاملاً مطلع از علم آمار باشند.

## زنده ماندن پس از آزادی، یا چیزی بالاتر از آن

۱ - برتراند راسل :

مباحثه من با سیدنی هوک تصویر روشنی از نظریات من بدست نداده است. تقصیر از هوک هم نیست. من مسئله ای صرفاً آکادمیک مطرح کرده بودم ولی متأسفانه بصورت یک مسئله سیاست عملی تلقی گردیده است. همه کس میدانند که نه کشورهای متحده آمریکا و نه اتحاد شوروی بطور یک جسانبه خلع سلاح را عملی نمی کنند از این حقیقت چنین بر می آید که مسئله عاقلانه بودن یا نبودن خلع تسلیحات یکجانبه از طرف یکی از این دو دولت، ارزشی بیش از یک تمرین ذهنی در زمینه تئوری اخلاق نخواهد داشت. بنا بر این من بدین ترتیب وارد موضوع شدم که راهی جستجو گردد تا در ابتدا تیرگی مناسبات شرق و غرب برطرف گردد و سپس روی مسائل اساسی متنازع فیه توافق نظری که قبلاً هیچیک از طرفین بدان تن درنمیداد حاصل شود.

اگرچنین مذاکراتی به نتیجه مطلوب برسد منجر به این میشود که طرفین مشترکاً از اسلحه اتمی صرف نظر نمایند و برای ایجاد یک سیستم بازرسی مناسب وحدت نظر حاصل کنند.

درست است که من نه تنها از نظر تئوریک بلکه عملاً هم در راه این هدف که بریتانیای کبیر از بمب هیدروژنی صرف نظر کند و دولت دیگری بجز آمریکا و شوروی بمب ثیدروژنی نداشته باشد کوشش کرده ام.

من عقیده ندارم که چشم پوشی یکجانبه بریتانیا از اسلحه اتمی تاثیر محسوسی در تناسب قوای بین المللی دارد و بر این عقیده ام که اگر کشورهای بیشتری دارای بمب ثیدروژنی شوند خطر یک جنگ اتمی بنحو قابل توجهی افزایش خواهد یافت. این موضوع که بریتانیای کبیر از بمب ثیدروژنی چشم پوشی نماید و این موضوع که یکی از دو بلوک متخاصم موجود بطور یکجانبه خلع تسلیحات را عملی نماید دو موضوع کاملاً متمایز از یکدیگر میباشند. مسئله مورد مباحثه بین سیدنی هوک و من فقط هنگامی میتواند مطرح شود که تمام مذاکرات منجر به عدم موفقیت شده باشد. هوک چنین وانمود میسازد که گویا من از دولت آمریکا خواسته ام اعتراف رسمی بگناهان خود نماید و در کلیه مسائل تسلیم شود و گویا من از اتحاد شوروی چنین درخواستی نکرده ام. بعقیده من این موضوع کاملاً غیر واقعی است زیرا مطمئناً - تا حدودی که میتوان در اینجا بطور کلی از اطمینان صحبت کرد - هیچیک از طرفین در برابر دیگری تسلیم بلا شرط نخواهد شد. معهذا چون موضوع کسب اهمیت کرده است من سعی خواهم کرد نظریات خود را بنحوی روشن تر بیان نمایم.

برای اینکه همه عوامل احساساتی را از ابتدا حذف کنیم من دو بلوک مورد بحث را A و B نمایش میدهم و بنا بر این راه را کاملاً باز میگذازم که کدامیک از آنها کمونیستی و کدامیک ضد کمونیستی است. استدلال من بر اساس این فرض مبتنی است که در صورت جنگ

بین دو بلوک مزبور، بشریت نابود خواهد شد، و یکی از این دو بلوک در یک موقعیت معین بدان اندازه متعصب است که پایان بشریت را بیک سازش معقول ترجیح میدهد. در چنین موقعیتی بعقیده من آن بلوکی که کمتر متعصب است اگر خیر و صلاح بشریت را در نظر داشته باشد باید تسلیم شدن در جنگ را ترجیح بدهد و این موضوع برای هر دو طرف صدق میکند.

در هر دو اردوگاه، انسانهایی پیدا میشوند که عقیده دارند نابودی بشریت ضرر کمتری از پیروزی «دشمن» دارد. من این عقیده را خواه از طرف **B** یا از طرف **A** اظهارشود بی معنی میدانم. سیدنی هوک وعدهای از بیروان خروشچف با این عقیده اگر یکطرف آنرا اظهار کند موافق و اگر طرف دیگر آنرا بیان دارد مخالفند.

عقیده‌ای که از طرف من بیان شده مبنی بر اینکه تسلیم شدن بهتر از وارد شدن در یک جنگ اتمی است برای هر دو طرف بنحو مساوی صادق است و من احتمال نمیدانم که نظر مزبور در یک طرف بیش از طرف دیگر نفوذ و تاثیر داشته باشد.

این اظهار نظر که اگر قبلاً قصد تسلیم شدن در صورت اجبار بطرف گفته شود، دیگر نمیتوان با او به مذاکرات نتیجه بخش پرداخت کاملاً صحیح است. اگر من دولت **A** یا دولت **B** بودم چنین عقیده‌ای را اعلام نمی نمودم. ولی طرح یک موضوع صرفاً آکادمیک با این مسئله ربطی ندارد که اگر ما واقعا در یک چنین وضع مایوسانه‌ای قرار بگیریم چه باید کرد که محتاطانه تر باشد. در اینجا من باید برای یکبار دیگر تاکید کنم که نقطه نظر من مبنی بر لزوم اجتناب از یک جنگ اتمی حتی به گرانترین قیمت‌ها بطور مساوی برای هر دو طرف صادق است و تا آنجا که من میتوانم قضاوت کنم هیچیک از طرفین با آن هم عقیده نیستند. گمراهی کامل خواهد بود اگر از عقیده پیشنهادی من چنین فهمیده شود که گویا برای یکطرف سودمندتر از برای طرف دیگر است.

تا اینجا دفاع من بود. اکنون شروع به حمله میکنم.

\*\*\*

سیدنی هوک در مقاله خود به خواننده چنین میفهماند که من در عقیده خود مبنی بر اینکه تسلیم بهتر از جنگ اتمی است فقط غرب را مخاطب قرار میدهم ولی در حقیقت امر من بطور مساوی هر دو را مخاطب میسازم و اظهارات من در کشورهای کمونیستی نیز بهمان اندازه کشورهای متحده آمریکا شیوع یافته است. او بمن پاسخ خواهد داد: «چه میگوئید! شما خودتان باور ندارید که کمونیست‌ها حرف شما را خواهند شنید.» من جواب میدهم: «درست است اما من همچنین باور نمیکنم که آمریکا حرف مرا گوش خواهد داد.»

اوبدین موضوع اشاره میکند که «رهبران شوروی بدقت سیر عقاید و افکار عمومی را در غرب تعقیب میکنند.» طبیعی است که آنها چنین می کنند و طبیعی است که غریبها هم بدقت سیر افکار و عقاید عمومی را در کشورهای کمونیستی تعقیب مینمایند.

اوعقیده دارد که پیشنهاد صلح من در غرب انعکاس معینی خواهد یافت ولی در شرق ناشنیده خواهد ماند. این نظر با همه آنچه من بتجربه دریافته‌ام تناقض دارد. من نمیگویم که تلاش و کوشش من برای تقلیل تنشجات بین شرق و غرب خیلی موثر بوده است ولی دلائل کافی دارم که انعکاس آن در شرق نیز بهمان اندازه غرب زیاد بوده است.

هوک میگوید: «اگر غرب سیاست پیشنهادی من را بپذیرد، دیگر مخیر بین انتخاب تسلیم و یا جنگ نخواهد بود.» این امر بطور مساوی برای همه اجزاء سیاست خارجی که

من پیشنهاد میکنم صادق است .

من عقیده ندارم که یکی از دوطرف خواهان جنگ اتمی است و بر این عقیده‌ام که جزئی شعور سالم بشری از دوطرف مانع آن خواهد شد . مسئله متنازعیه که بین من و هوک مورد بحث قرار گرفته تنها در آن هنگام صورت حاد بخود میگیرد که یکی از طرفین فاقد این ذره شعور سالم بشری باشند .

این فرضیه هوک که اگر کمونیسیم یکبار بر جهان مسلط شد خصائص زشت آن تا ابد باقی میماند بنظر من کاملاً غیر قابل قبول است . زشت‌ترین خصائص کمونیسیم تحت تاثیر ترس بوجود آمده است و هنگامی که فشار ترس کمتر شد جبراً از اهمیت آن کاسته خواهد شد . هوک میگوید : « در گذشته ظلم و تعدی هنوز يك فن تکامل نیافته بود . ولی با وجود همه حالت ابتدائی آن تاثیرش کم نبود . وی از قربانی‌های انسانی دورهٔ جنگیزخان صحبت میکند . این قربانی‌ها بهمان اندازه ..... وحشتناک بود و هوک روش بحث قابل تردیدی پیش میگیرد هنگامیکه میگوید : « شکوه ساختمان های قوبلای قآن حتی یکی از صدها قربانیهای انسانی را که جسد جنگیزخان ساختمان دولت جهانی خود را روی آن پایه گذاشت جبران نمیکنند . » من مخالف این نظر چیزی بیان نکرده‌ام و فقط اظهار داشته‌ام که این تغییر و تحول ایجاد امیدواری میکند که يك رژیم بد میتواند بهتر شود و این مطلب کاملاً دیگری است .

يك مثال دیگر از روش مشکوک هوک در مباحثه عبارت از این استدلال اوست که ما در برابر نسلهای آینده که وقتی سیاست کنونی ماتعقیب میشود هنوز دنیا نیامده‌اند هیچ تمهید و وظیفه‌ای نداریم .

وی میگوید : « من زیاد طرفدار اینگونه مسائل تئولوژی نیستم » و این حرف را در حالی میزند که بخوبی میداند که در اینجا - برای من نیز - هیچگونه مسئله تئولوژیک مطرح نیست . موضوع این است که ببینیم آیا برای نسل‌های آینده زندگی کردن مفید و نافع است نه اینکه آنان بتوانند يك نوع « حقی » اعمال کنند زیرا آنان وجود ندارند و واضح است که نمی‌توانند چنین حقی اعمال نمایند . خود هوک هم در يك موقعیت آرام تر تصدیق خواهد کرد که حقوق يك مفهوم اساسی اخلاقی نیست .

هوک در چند مورد دیگر بی منطقی‌های قابل توجهی از خود نشان میدهد که بر تعصب او شهادت میدهد . وی میگوید : « کمونیست‌ها همیشه مکرراً اعلام داشته‌اند که در صورت لزوم ، باید نسل‌های زیادتری را فدا کرد تا برای نسل‌هایی که هنوز تولد نیافته‌اند زندگی عالی تامین نمود . » اما اظهارات و عقاید خودوی منجر بدین میشود که مرگ را نه تنها برای چند نسل بلکه برای تمام نسل‌های آینده صحیح بدانیم آنهم نه برای آنکه آینده درخشان و زندگی عالی داشته باشند بلکه برای آنکه هرگونه آینده‌ای را اساساً از آنان بگیریم . این امر بمنزله افراط فوق‌العاده در همان چیزی است که کمونیست‌ها را بدان جهت مورد سرزنش قرار میدهد .

من مایل بودم سوء تفاهمی را که ظاهراً در اثر انتشار مصاحبه‌ای که در آن فقط يك قسمت کوچک از نظریات من بیان شده بود ایجاد شده است برطرف کنم . من معتقدم که ممکن است تصمیمات عاقلانه و سیاستمدارانه از طرف غرب اتخاذ شود تا هم از جنگ اتمی و هم از تسلیم اجتناب گردد . وقتی من تحت فشار برهان منطقی مصنوعی قرار نداشته و با عمل سروکار داشته باشم خواهان موافقتی بین شرق و غرب هستم که در آن اجتناب ناپذیر بودن همزیستی و بی‌فایده بودن جنگ قبول گردد . من میل دارم هر دوطرف بدانند که جنگ برای هیچیک از آنها سودبخش

نیست و بنا بر این مسائل مورد اختلاف را فقط میتوان از راه مذاکره حل کرد .  
 هوک همیشه اعلام میکند که وی به آزادی ارزش زیاد مینهد. ولی در این موضوع  
 یک نوع خودفریبی نهفته است زیرا هوک حاضر نیست به آثاری که زندگی در رژیم کمونیستی  
 را بر مرگ ترجیح میدهند حق انتخاب آزاد اعطا کند . نه فقط مردمی که در کشورهای کمونیستی  
 زندگی میکنند بلکه ساکنین تمام کشورهای بیطرف از ابتدائی‌ترین آزادیها یعنی آزادی  
 اتخاذ تصمیم جهت زنده بودن خود محروم میشوند . این عقیده را که نابودی بشریت بهتر از یک  
 دنیای کمونیستی یا سرمایه‌داری است بزحمت میتوان با دلایل مجرد رد کرد . ولی بعقیده من  
 باید از هر کس که دارای این عقیده باشد سؤال نمود که آیا او حق دارد اعتقاد خود را به تمام  
 کسانی که دارای اعتقاد دیگری هستند تحمیل کند و بدین وسیله آنان را بطور دسته جمعی  
 محکوم به مرگ نماید . این یک نوع ستم و تعقیب مذهبی است که همه آنچه را تاریخ بشریت  
 تا کنون بصحنه عمل آورده است در پشت سر میگذارد .

## چیزی بالاتر از زنده ماندن

۳- سیدنی هوک :

خواننده دقیق متوجه میشود که برتراند راسل از موضعی که در مصاحبه خود  
 با ژوزف آلسوپ اتخاذ کرده بود عقب نشینی کرده است. انتقاد اولیه من بمناسبت این مصاحبه بود.  
 راسل در هوا صحبت نکرده بود . بیانات او در تمام جهان انعکاس یافت و در کشور های  
 دموکراتیک ایجاد لرزش عصبی شدیدی نمود . گرچه در آن هنگام سرویس های خبرگزاری ،  
 متن مصاحبه را در اختیار او گذاشتند ولی تا موقعی که این مباحثه آغاز شد ، راسل اظهارات  
 خود را نه پس گرفت و نه محدود ساخت .

اگر در یک مورد عادی بود من آخرین پاسخ او را بلا جواب میگذاشتم . در حقیقت  
 جواب او بمنزله اعتراف بدین حقیقت است که از لحاظ سیاسی اظهاراتیکه غربی ها باید  
 در صورت شکست همه مذاکرات با کرملین بنحو یکجانبه خلع سلاح را عملی سازند . « حتی  
 اگر این کار به تسلط جهانی کمونیستی منجر شود » احمقانه میباشد .  
 اما مسئله مورد بحث باندازه ای مهم است و نظریات سابق راسل بحدی به دنیای آزاد  
 زیان رسانیده که بعقیده من بحث باید ادامه یابد .

اگر من از نقل قول های ادبی و نیش و کنایه های راسل علیه خودم صرف نظر کنم  
 شاید او حتی اگر با من زیاد موافق هم نباشد ، بهتر نظریات مرا خواهد فهمید .

قبل از همه باید تذکر دهم این اظهار راسل که وی به دنیای غرب و دولت آمریکا  
 توصیه نکرده است که بصورت یکجانبه خلع سلاح شوند و بدین وسیله خطر احتمالی پیروزی  
 کمونیسم را بپذیرند و نیز اظهار نظر او مبنی بر اینکه بیاناتش « چیزی بیش از یک تمرین  
 در مسائل تئوری اخلاق » نبوده است صادقانه نمی باشد . نگاهی به متن مصاحبه او با آلسوپ  
 و پاسخ نخستین او به انتقاد من عکس این مطلب را ثابت میکند . در مصاحبه اش « خلع سلاح  
 یکجانبه ای » را وقتی کرملین مذاکرات معقول را نپذیرد پیشنهاد نمود . این امر چه ربطی  
 به تئوری اخلاق دارد ؟

در نخستین پاسخ خود راسل میگوید دونکنه را باید مورد بحث قرار داد :

« اول : تا چه اندازه احتمال دارد سیاست پیشنهادی من (راسل) منجر به تسلط جهانی  
 کمونیستی شود . » وی بدین سؤال پاسخی نمیدهد ولی قبول میکند که مسئله مزبور مستلزم

ملاحظات پیچیده سیاسی و روانشناسی است. ولی در اینجا موضوع صورت قطعیت دارد. مسئله مورد بحث مسلماً يك مسئله تئوری اخلاق نمی باشد.

حتی اگر چنین بود باز در هر صورت نظر راسل صحیح نیست. وی درباره تئوری اخلاق بطور کلی چه فکر میکند؟ هر گونه تئوری اخلاق بطور غیر مستقیم بارفتار و زندگی عملی مربوط است.

بنابراین تئوری اخلاق نه فقط درباره ماهیت درستی و خوبی بلکه نیز درباره این صحبت میکنند که چه رفتاری درست و چه کاری خوب است و چگونه باید در موقعیکه دو نظر متضاد مطرح است تصمیم گرفت. خود راسل. اولین بار این موضوع را تذکر داده است که تئوری اخلاق گاهی تأثیر مهم و قاطع بر روی عمل گروه های معین دارد. کافسی است درباره این مسئله فکر کنیم که اگر بین زندگی مادر باردار و طفل بخواهند تصمیم بگیرند موضوع فدا کردن مادر مطرح میشود.

همین امر درباره درخواست «تئوریک» راسل نیز صادق است و در اینجا نیز باید تسلیم و خطر تسلط جهان کمونیسم را با همه بربریت آن بر جنگ و خطر نابودی بشریت ترجیح داد. هیچگونه شك و تردیدی وجود ندارد که چنین طرز تفکری حداقل دارای این تمایل است که اراده مقاومت در برابر هجوم کمونیسم را از میان میبرد.

راسل تا آن حد بصحت نظریات خود در قلمرو تئوری اخلاق اعتقاد دارد که تصور میکند فقط دیوانگان میتوانند با او هم عقیده نباشند. اگر اینطور است چرا حاضر نیست مسئولیت اجرای عملی عقیده خود را بعهده بگیرد؟

\*\*\*

نکته دوم: راسل اظهار میدارد که «مسئله مورد بحث بین من و او فقط هنگامی مطرح میشود که هر گونه مذاکرات منجر به عدم موفقیت شده باشد» در اینجا نیز راسل اشتباه میکند مسئله اساسی این است که نظریات او به عدم موفقیت چنین مذاکراتی و نظریات من به موفقیت آن خدمت میکند. اظهارات تکمیلی راسل که دیر بیان شده است نشان میدهد که خود او نیز حالا تصدیق میکند نظریات مندرجه در مصاحبه اش از لحاظ عملی غیر عاقلانه است. امیدوارم تفکر بعدی وی را بدین حقیقت متقاعد خواهد ساخت که اگر گرملین به اراده غرب جهت مقاومت اطمینان داشته باشد احتمال تهاجم کمونیستی کمتر از موقعی است که حس کند تئوری اخلاق راسل الهام دهنده سیاست عملی غرب است. اگر راسل تنها این امر را قبول داشته باشد بقیه اختلافات نظری که بین ما موجود است دارای اهمیت درجه دوم خواهد بود.

در ارتباط با این موضوع مایل بودم درموجه بودن این نظریه راسل تردید کنم که وی «عقل ایده آل» خود را بنحو غیر جانبدارانه نسبت به دو طرف عرضه میدارد. نصیحت او که در صورت عدم موفقیت هر گونه مذاکرات باید بطور یکجانبه خلع تسلیحات را عملی کرد منحصراً معطوف به غرب بود و بسوی کمونیست ها متوجه نمی شد و در جهان کمونیست و بیطرف نیز فقط با همین معنی یکطرفه نقل قول شده است. طبق مدارکی که بیان کردم تشویش خاطر راسل جهت تخفیف تیرگی روابط شرق و غرب باعث شده است که غرب از لحاظ روانشناسی تضعیف شود و گرملین در حفظ و تعقیب سیاست کنونی خود تقویت گردد. عده ای از دانشمندان اتمی آلمان غربی سعی کرده اند امتناع خود را از تحقیقات مربوط به اسلحه اتمی که جهت دفاع لازم است باتکیه به نظریات او توجیه نمایند. راسل بایستی دانسته باشد که در اثر فقدان مطبوعات آزاد و نبودن اظهار نظر انتقادی در جهان کمونیستی برای او ممکن نیست در این

بخش از جهان نفوذ فکری در خارج از حدود نظریات کرملین اعمال کند. وی به افکار عمومی در اتحاد شوروی استناد میکند و میگوید در غرب بدقت جریان آنرا تقییب مینمایند. او چشم خود را بدین حقیقت می‌بندد که در اتحاد شوروی بجز افکار کرملین، افکار عمومی دیگری وجود ندارد.

راسل مرتکب اشتباه اساسی‌تری میشود، موقعیکه مسئله را در مناسبات مجرد و ریاضی بین دو قدرت بی‌نام تجزیه و تحلیل میکند بجای آنکه به مناسبات تاریخی بین بلوک‌های کمونیستی و غربی که صلح جهانی را فقط یکی از آنها تهدید میکند توجه نماید. سیاست خارجی غربیها و مخصوصاً کشورهای متحده آمریکا در بسیاری موارد غیر کافی است و من این جریان را همیشه بدون ملاحظه انتقاد کرده‌ام.<sup>۱</sup> اما کافی است ما به چکوسلواکی، محاصره برلین، کره و مجارستان فکر کنیم تا بفهمیم چه کسی چه کسی را تهدید میکند. از این جهت اعلی‌درجه عدم واقع بینی خواهد بود اگر هنگام مشخص کردن روابط دو بلوک قدرت‌های جهانی یاموقع عرضه کردن پیشنهادهای جهت یک سیاست عاقلانه در یک خلأ فضائی بین دو بلوک مزبور یک معادله ساده قرار دهیم.

**نتکته سوم:** راسل فرض میکند که یکی از دو بلوک سیاسی ناگهان هرگونه تعقل را از دست بدهد. با این فرض وی مسئله را بیش از پیش از اوضاع واحوال موقعیت امروزی دور میکند. فرمانروایان کرملین افراد آشفته فکر نیستند. آنها مردانی مصمم با اعصاب پولادین و بازیگرانی عالی میباشند که همواره میدانند زودباوران سیاسی را چگونه به پشت روشنائی رهبری نمایند. آنان هیچگاه به یک تهاجم دست نمی‌زنند مگر اینکه اطمینان داشته باشند پیروزی برایشان مسلم است.

اصول ایدئولوژیک، نظریات استراتژیک و طرز عمل گذشته آنان مجموعاً مؤید ادعای بالا میباشند. البته آنها طبیعتاً افراد بی‌وسواس، خشن و متعصبی هستند. ولی بازی موش و گرگ به آنها در برابر تیتو نشان میدهد که آنها سعی نمی‌کنند هرگونه ملحدی را نابود سازند.

درست‌بدین دلیل که آنان محاسبین خونسردی میباشند ما مجاز نیستیم این عقیده را تقویت کنیم که غرب نباید مقاومت کند.

من از آشفته فکری خروشچف نمی‌ترسم بلکه از مکر و حیله اومی‌ترسم که در اثر حماقت آنهایی که بدان کمتر از آنچه هست ارزش می‌نهند خطرناک‌تر میشود اکنون به «عقل‌ایده آل» و «مسئله صرفاً آکادمیک» راسل می‌پردازم که آنطور که وی عقیده دارد دارای نتایج و عواقب عملی نیست. راسل مکرراً بما اطمینان میدهد که این مسئله فقط آنگاه ممکن است صورت حاد بخود بگیرد که در یکطرف «یکذره عقل سالم بشری» موجود نباشد. آیا اگر کمونیست‌ها به تهاجم پردازند ما باید مقاومت کنیم و احتمالاً در حین جنگ نابود شویم یا آنکه باید تسلیم شویم؟ در پاسخ اولیه خود من چنین گفته‌ام:

« کسی که آزادی و زندگی بشریت برایش ارزشی داشته باشد، در هر یک از دو مورد بالا بایک تصمیم تراژیک مواجه میگردد. شاید وی در لحظه قطعی وضع را کاملاً متفاوت با آنچه ما امروز مجسم میکنیم خواهد دید. - من تصور میکنم که اگر دلائلی هم در این باره در اختیار داشتیم باز نمیتوانستیم خود را قانع کنیم که تصمیم به مقاومت حتی اگر نابودی بشریت را محتمل سازد از نظر اخلاقی بدتر از تسلیم در برابر کسانی است که یکذره عقل سالم بشری دارا نباشند. هر قدر اینان کمتر عقل سالم بشری از خود نشان بدهند همانقدر بیشتر باید از محنت و مشقت



و بریرتی که نسل موجود - یعنی تنها نسلی که اینجا حساب می‌آید - با آن مواجه میشود ترس و وحشت داشت. وقتی انسان بخواهد چنین تصمیم اساسی اخلاقی اتخاذ کند باید شادی و اندوه، شایستگی مقام و تحقیر مقام انسانی را بایکدیگر مقایسه نماید.

راسل دربارهٔ عقل من تردید میکند زیرا با او همعقیده نیست. ولی من فکر میکنم همه کس لااقل در اصول میتواند چنان موقعیتی را در نظر مجسم کند که وجود نداشتن بشریت در برابر يك رنج و محنت بی‌پایان دارای زیانی کمتر جلوه کند. مثلاً در صورتیکه بر اثر يك واقعهٔ ناگهانی همه بشریت دچار درد بیدرمان و شکنجه‌آوری گردد آیا غلط است اگر ما دنیای بدون انسان را ترجیح دهیم و از آن دفاع کنیم؟ منشاء چنین قضاوتی ممکن است غیر عقلانی باشد و من آن قدرها متعصب نیستم که در چنین عقیده‌ای تا آخر پافشاری نمایم.

اکنون در اینجا راسل اظهار امید میکند که درد نبال رنج و محنت نسل‌کنونی ممکن است آینده بهتری بیاید. او مینویسد «چنگیزخان نیز مستبد ظالمی مانند ستالین بود اما نواده اش قوبلای‌قان برعکس يك پادشاه دانشمند و فهمیده بود که در دورهٔ حکومتش تمدن چین يك دوران شکفتگی پیمود.»

من در انتقادی که کرده بودم هیچ‌وجه در امکان يك بهبودی تردید ننموده‌ام. من فقط در این موضوع - که در استدلال راسل نقش قطعی بازی میکند - بحث کرده‌ام که آیا این بهبودی به قیمتی که برای آن پرداخته شده است می‌ارزد. پس اگر بچنین قیمتی نیاززد در این صورت نمیتوان این تصمیم را توجیه کرد که بجای پایان دادن به تاریخ بشریت، ظلم و بیداد را تا مدتهای زیاد تحمل نمایم.

راسل نمی‌تواند خودش را بدین عقیده قانع و راضی سازد که دوران ظلمت جاودانی نخواهد بود و پس از چندصد سال سلطه کمونیستی، اوضاع بهتر خواهد شد.

وی باید از این لحاظ نیز مطمئن باشد که انتظار چنین بهبودی ممکن جهت زندگان به رنج و محنت و بقول وی «وحشت از سلطهٔ کمونیستی» می‌ارزد. در غیر این صورت توصیه‌های وی حتی بعنوان يك اصل تئوری اخلاق! بی‌معنی می‌بود.

راسل در اینجا ممکن است جواب بدهد (۱) که کمونیسم ممکن است دوران درخشان‌تری از تسلط چنگیزخان در عقب داشته باشد و این امر قیمت انقیاد زیر سلطه مسکورا توجیه میکند و (۲) که «زشت‌ترین صفات کمونیسم تحت تاثیر ترس بوجود می‌آید» و وقتی فشار ترس از میان برود اجباراً صفات مزبور اهمیت خود را از دست میدهد.

ابتدا نکته دوم را مورد بررسی قرار دهیم. اگر زشت‌ترین صفات کمونیسم تحت تاثیر ترس از دنیای خارج بوجود می‌آید چگونه میتوان این حقیقت را توضیح داد که در سالهای اول حکومت شوروی که هفت ارتش مهاجم به خاک شوروی روی آورده بود، ترور سیاسی و فرهنگی نسبت بدوران بعدتر یعنی وقتی که اتحاد شوروی از هر گونه مزاحمتی فارغ شده و در صلح زندگی میکرد تا اینکه جنبهٔ عمومی و شدید نداشت؟ تمام تاریخ روسیه کمونیستی (و چین کمونیست!) علیه حکم عمومی راسل سخن میگوید. شقاوت و استبداد جزء لایتجزای سیستم توتالیتری کمونیستی است و اگر فرمانروایان شوروی از چیزی بترسند، این ترس بیشتر از مردم تحت انقیاد خودشان است تا از جهان آزاد.

علاوه بر این راسل این استدلال را بسکوت برگذار کرده است که احتمالاً بین تیتوها، ماثوها و ستالین‌های آینده اختلاف و جدائی تراغ آمیز بوجود خواهد آمد و آنان اختلاف

عقیدهٔ ایدئولوژیک موجود را بهانه‌ای برای ادامهٔ سیاست ظلم و آزار خویش تلقی خواهند کرد. من قبول دارم که اوضاع ممکن است بهتر شود ولی بچنان تغییر قاطعی عقیده ندارم که بتواند پیشنهاد راسل جهت تسلیم را توجیه نماید.

مطمئناً کمونیسم ممکن است یک روز زندگی پر جلال و شکوهی در روی زمین بما بدهد، ولی در عین حال محتمل است زشتی‌های بیشتری ببار آورد.

راسل بی‌منطقی مرا ملامت میکند در صورتیکه مطلقاً وجود ندارد.

من از کمونیست‌ها بدین علت که حاضرند زندگان را جهت تأمین آیندهٔ بهتر برای نسل‌های تولد نیافته فدا کنند انتقاد کرده‌ام. در این مورد راسل چنین جواب میدهد: «اما اظهارات خود وی منجر بدین میشود که مرگ را نه تنها برای چند نسل بلکه برای تمام نسل‌های آینده صحیح بدانیم آنهم نه برای آنکه آینده درخشان و زندگی عالی داشته باشند بلکه برای آنکه هرگونه آینده‌ای را اساساً از آنها بگیریم. این امر بمنزله افراط فوق‌العاده در همان چیزی است که کمونیست‌ها را بدان جهت مورد سرزنش قرار میدهد.»

در اینجا راسل این حقیقت را می‌پوشاند که من قضاوت خود دربارهٔ لزوم مقاومت را با در نظر گرفتن مصالح نسلی که اکنون زنده است - و نه نسل‌های آینده - توجیه میکنم. پایه قضاوت من این نیست که از نسل حاضر هرگونه آینده‌ای گرفته شود بلکه این است که نسل مورد نظر در برابر یک آیندهٔ پراز شکنجه و خفت که در صورت تسلیم و انقیاد به «وحشت کمونیسم» طبق نظر خود راسل برای آنها حتمی است حفظ گردد. نظر باینکه در استدلال من حتی سخنی دربارهٔ نسل‌های آینده بیان نشده است که تمایلاتشان باید در نظر گرفته شود، بنابراین کسی نمیتواند مرا ملامت کند که میخواهم مرگ آنان را توجیه نمایم.

من به فلسفه افلاطون و دورهٔ جوانی راسل بازگشت نکرده‌ام. تفکر من منحصر آ روی نسل حاضر دور میزند. نسل حاضر است که باید تنها با در نظر گرفتن آرزوها، ترس‌ها و امیدهای خود سیاستی را انتخاب کند. اختلافی بیشتر از این با نظریات کمونیست‌ها را بزحمت میتوان مجسم کرد.

این تصور راسل بیشتر گمراه کننده است که گویا من برای کسانی که در کشور های کمونیستی یا بیطرف زندگی تحت رژیم کمونیسم را ترجیح میدهند آزادی انتخاب قائل نیستم. من با مردمی که در کشور های کمونیستی زیست میکنند طرف نیستم بلکه فقط علیه دیکتاتورهای آنان که میخواهند بوغ بندگی خود را به ملت‌های دیگر تحمیل کنند عمل میکنم. اگر نظر راسل درست باشد من نیز حق خواهم داشت بهمان دلیل راسل را ملامت نمایم که با تعقیب سیاست مقاومت علیه هیتلر، آزادی انتخاب تمام کسانی را که زندگی تحت رژیم فاشیسم را ترجیح میداده اند نفی کرده است. اما واضح است که خود هیتلر مسئول سرنوشت قربانی های مقاومت علیه فاشیسم بود و بهمین ترتیب مسئولیت اخلاقی عواقب مقاومت در برابر تهاجم کمونیستی بعهدهٔ کرملین است. اگر نظر راسل را قبول کنیم باید همهٔ انقلابیون تاریخ را که علیه ناطق ایستاده و مقاومت کرده‌اند بعنوان افراد متعصبی معرفی کنیم که خواسته اند آزادی انتخاب را از دیگران سلب کنند.

در حقیقت این یک تکرار لفظی بی‌معنی است که میتواند بصورت زیر بیان گردد: هر گاه دو تصمیم متقابلاً یکدیگر را نفی کنند انتخاب یکی از آنها دیگری را غیر ممکن میسازد. قضاوت راسل، قضاوت مخالفین او را نفی میکند و برعکس.

\*\*\*

من یقین دارم که بیشتر مردمانی که در پشت پرده آهنگین زندگی میکنند از نقطه نظر راسل در مصاحبه اش با آل سوپ که اکنون خود آنرا تغییر داده است متاسف میباشند. حتی اگر ما لزوم پیش گرفتن راه مذاکره را جهت یک سازش معقول با کرملین اعتراف نمائیم، همیشه این سؤال ناراحت کننده مطرح میشود: اگر کمونیست ها برلن غربی را اشغال کنند، اگر به آلمان غربی یا کشورهای دیگر اروپای غربی یا انگلستان تهاجم نمایند چه باید کرد؟ برعکس راسل من عقیده دارم که دنیای آزاد باید اعلام دارد که در برابر هرگونه اعمال زور دنیای کمونیستی مقاومت خواهد کرد و این کار را با چنان روشنی و صراحت انجام دهد که دیگر کوچکترین اشکی ممکن نباشد. در این صورت دیگر جنگی هم اتفاق نخواهد افتاد.

هیچکس نمیتواند به آزادی وصلح نائل آید مگر اینکه بر ترس خود در برابر مرگ غلبه کند. هیچ کشوری نمیتواند آزادی خود را حفظ کند مگر اینکه حاضر باشد از آن دفاع کند و خطر احتمالی نابودی خود را قبول نماید. عقیده ای غیر از این بمنزله عهد شکنی و غدر نسبت به کسانی است که برای دفاع از آزادی جان سپرده اند.

جامعه آزاد بشری از پریکلس تا کنون هیچگاه نابود نشده است زیرا ارزش هائی را بالاتر از صرف زنده ماندن دانسته است، زیرا بعضی اشکال زندگی را که برای مقام بشری ناشایسته میباشد نفی کرده است. برتراند راسل در زمره قیافه های بزرگ همین سنت است. از این جهت مادر عین حال که پیشنهاد های سیاسی او را نفی میکنیم، هواداری خود را از ارزش ها و ایده آل هائی که راسل در طی زندگی طولانی خود بدانها خدمت کرده و مواظبت از آنها را بما آموخته است اعلام میداریم.

پایان

### صلح و آزادی تجزیه ناپذیر

۱ - این حقیقت را ما بعنوان یکی از اصول موضوعه قبول داریم که آزادی روح و فکر انسانی یکی از حقوق بشری غیر قابل سلب است.

۲ - این آزادی در درجه اول عبارت از حق هر فرد انسانی در این مورد است که عقیده شخصی داشته و بتواند آنرا علنا اظهار کند، حتی در موقعیکه این عقیده از عقیده حاکمه (شرعی یا عرفی) متمایز باشد. اگر انسان نتواند «نه» بگوید در اینصورت به برده تبدیل شده است.

۳ - صلح و آزادی تجزیه ناپذیر هستند. در هر کشوری هر رژیمی که حکمفرما باشد اکثریت بزرگ افراد ملت از جنگ می ترسند و آنرا رد می کنند. خطر جنگ زمانی ظاهر میشود که دولتی نمایندگی ملت را مهار می کند و حق «نه» گفتن را در مورد جنگ از مردم سلب میکند.

صلح فقط زمانی ممکن است تأمین شود در صورتیکه حکومت ها اولاً مذاکرات و اعمال خود را زیر ممیزی ملت خود قرار دهند، و ثانیاً در موردی که صلح در خطر است یک سلطه بین المللی را بر رسمیت بنشانند که تصمیمات آن مقام بین المللی متبع باشد

از مانیفست کنگره آزادی فرهنگ در برلن

## يك انتقاد و توضیح در باره آن

### در باره اسرائیل و اعراب

بمناسبت مقاله‌ای که در شماره اول این سلسله انتشارات درباره اختلافات اسرائیل و اعراب منتشر گردید و مورد توجه اغلبی از روشنفکران و صاحب‌نظران قرار گرفت، عده‌ای از خوانندگان نظریاتی له و علیه آن مقاله ابراز داشته‌اند. عده‌ای از خوانندگان اظهار نظر کرده‌اند که ما با عقیده شما درباره اسرائیل موافقیم ولی انتشار اینگونه مطالب را صلاح نمی‌دانیم. چنین اظهار نظری در مورد مطالب دیگر مجله نیز که خلاف «افکار عمومی» است بعمل آمده است.

در این مورد باید این مسئله را بار دیگر یادآوری کنیم که ما با این روش محافظه‌کارانه و فرار از مقابل واقعیات بخاطر اینکه کسی نرنجد موافق نیستیم. مسئله اسرائیل و اعراب و مسئله کمونیسم و شوروی و غیره مدت‌هاست مطرح شده و بنابراین از مدت‌ها پیش حقایق را در این موارد می‌بایست گفت. حال اگر دیگران بمناسبتی که همه میدانند صرفه‌شان را در دنباله روی از آنچه «افکار عمومی» می‌نامند (و تا حدودی هم خودشان آنرا ساخته‌اند) می‌بینند، ما دچار چنین زبونی و ترسی نیستیم و حقایق را آنطور که تشخیص می‌دهیم بیان می‌کنیم. در مورد مسئله اسرائیل و اعراب ضمن اظهار نظرهای موافق و مخالف، یکی از خوانندگان مقاله‌ای فرستاده و در آن بقضاوت ماحمله کرده و تقاضای چاپ آنرا نموده‌اند. ما از نظر احترامی که برای عقاید مخالف قائل هستیم متن نامه ایشان را چاپ می‌کنیم و پس از آن ملاحظات خود را درباره آن بیان خواهیم کرد.

اینک متن نامه وارده:

میدانیم که در نوامبر ۱۹۴۷ (آبان ۱۳۲۶) به‌رنحوی بود طرح تقسیم فلسطین از طرف سازمان ملل متحد تصویب شد و چون عملی نگردید بین مسلمین و یهود جنگ‌های شدیدی در گرفت و سازمان ملل در ۱۱ دسامبر ۴۸ (آذر ۲۷) دستور آتش‌بس داد و هیئتی را مأمور نظارت بر اجرای این دستور نمود و ضمن آن مقرر کرد که مرزهایی که در تصرف طرفین است محفوظ بماند. طرح مصوبه سال ۱۳۲۶ مقرر می‌کرد که سه‌قسمت مجزای فلسطین در دست مسلمین و بقیه آن در دست یهود باشد و دو دولت مسلمان و یهودی در فلسطین اتحادیه اقتصادی و گمرکی داشته باشند و راهها و اداره پست مشترک ایجاد کنند.

در اثر جنگ‌های ۴۷-۴۸ یک میلیون عرب فلسطینی که بجزعه قلیلی که مسیحی هستند بقیه مسلمان می‌باشند در بیابانها آواره شدند و طبق آماری که سازمان ملل متحد پس از چندین سال منتشر کرد و در روزنامه مه‌رایران در سال ۱۳۳۶ چاپ شده بود یازده هزار نفر از این یک میلیون در اثر گرسنگی و شرایط نامساعد زندگی بمرض سل مبتلا شدند. پس از آتش‌بس که دولت اسرائیل بطور رسمی - نه بطور قانونی - بوجود آمد فقط ۶۰۰۰۰۰ یهودی در آنجا بودند و البته همه آنها نیز اهل فلسطین نبودند چونکه در سال ۱۹۱۷ که بالفور انگلیسی وعده ایجاد یک کشور یهودی نشین به یهودیان داد در فلسطین فقط نود هزار یهودی

بود و بقیه شصدهزار نفر از خارج وارد آنجا شدند و از ۴۸ تاکنون ۵۹ میلادی ( ۳۷ هجری شمسی - ۷۸ هجری قمری ) عده یهود به یک میلیون و چند صد هزار رسیده است و عده مسلمین نیز اکنون ۱۶۵ هزار نفر میباشد و مسلمین آواره همچنان در استیصال هستند در حالی که چهارده هزار میلیون تومان اموال آنها بوسیله یهودیان تصرف شده است . علت اینکه آنها تاکنون در کشورهای دیگری منزل مستمری تهیه نکرده اند اینست که میخواهند بر زمین خود مراجعت کنند علی الخصوص اینکه چون در ضمن جنگهای یازده سال قبل مسلمین و یهود رؤسای کشورهای عربی در آن زمان بمربازان خود خیانت کرده و سلاحهای ناجور و کهنه در اختیار آنان گذارده و موجبات تنگ شکست را برای مسلمین فلسطین و سایر سربازان اسلامی فراهم آوردند . آنها اصرار دارند که این شکست جبران شود و بدون اینکه اکتفا بگرفتن غرامت کامل و ناقص نمایند فقط خواهان مراجعت هستند و بس .

جالب اینست که سران یهود بهمین ستمها اکتفاء نمیکند و دعاوی عجیب دیگری دارند مثلا بن گورین نخست وزیر آنجا در سال ۱۹۵۰ در دانشکده عبری گفت : « این حدودی که اکنون اسرائیل را محدود میکند حدود واقعی ما نیست . مانقشه دیگری برای میهن یهودیان داریم که باید از رود نیل تا رود فرات را شامل شود . » شمارا بوجدان سوگند میدهم که ملاحظه کنید که پس از آن تجاوزات چه خیالاتی درس دارند . اینکه میگویم تجاوزات از این نظر است که طرفداران آنها نیز به تجاوز آنان اعتراف دارند و پروفیسور ارنولد توینبی در کتاب مطالعه ای در تاریخ . مینویسد « بسیار جای تاسف و غم انگیز است که یهودیان به جای اینکه شرارت های هیتلری ها و رفتار آن ها را با یهودیان محکوم سازند عملا از آن تقلید کردند . آنان در سال ۱۹۴۸ ، با توجه به تجربیات شخصی خود از هیتلریها ، میدانستند که چه میکنند . متاسفانه رفتار وحشیانه ای که یهود علیه اعراب فلسطین کرده اند بدتر از رفتار نازیهای آلمان با یهود بوده است . قتل عام مردان و زنان و کودکان در دیر یاسین در نهم آوریل ۱۹۴۸ - سبب شده عده کثیری از عرب های فلسطین سرعت فرار کنند و بعد هم یهودیان از تمام مناطق متصرفی خود بزور اعراب را اخراج کردند . » . اکنون نیز زندانهای تل موند و یافا و الرمله و طبریه و شتا از اعراب پر است و در انواع عذابهایی که اسرائیل برای آنها خواسته است دست و پا میزنند .

نسب فاضل کیساکور یک مقاله ای در بیوک دوغو چاپ ترکیه نوشته و اشاره ای به توحش مقامات اسرائیل نسبت به مسلمین نموده و سپس گفته است یهودیان در اولین بار نسبت به پیغمبر خود موسی علیه السلام خیانت کردند . مجله هاوثلام که در اسرائیل چاپ میشود و مخالف دولت است در شماره ۱۹ دسامبر ۱۹۵۶ ( آذر ۳۵ ) نوشته است « پنطیوس حاکم رومی از امضای حکم بدار آویختن عیسی علیه السلام خودداری کرد ولی چون یهودیان دست از اصرار خود برنمیداشتند دستهای خود را شست و گفت من مانند دستم از خون مسیح پاک هستم و سپس فرمان را امضاء کرد . اکنون در قضیه حمله ای که در « کفر قاسم » به مسلمانان شد مایهودیها دست خود را شستیم و گفتیم تقدیر نداریم در صورتیکه این روش مضحکی است . ولی متاسفانه جوانان اسرائیل را اینطور تربیت کرده اند و حتی زنان مربی اطفال آنها را به خوب بودن کشتار عرب ، و لزوم آن ، تشویق می کنند . »

در مورد مستعد شدن اسرائیل بمنظور تجاوز مجله التحریر از روزنامه بروی نقل میکند که دولت آلمان غربی مشغول مجهز کردن و تمرین دادن بیک ارتش کامل

در منطقه هوبرک میباید. این اقدام که بطور مخفی بعمل میآید برای اینست که این لشکر را در تحت اختیار اسرائیل بگذارد.

روزنامه مهر ایران نیز مقاله‌ای از روزنامه ویولت نقل کرده که عنوان آن اینست که « آیا صهیونیسم بین‌المللی نقشه جنگ سوم را فراهم میکند؟ ». و مجله کاتولیکی تیبلت در انگلستان در شماره مورخ اکتبر ۱۹۵۷ در مقاله‌ای بقلم ف. س. اندرسون مینویسد « علت اینکه در قرن ۱۲ ( قرن ششم هجری ) مسیحیان در جنگ‌های صلیبی توانستند ابتدا بر مسلمین غلبه کنند این بود که مسلمانان در آنوقت متفرق بودند ولی چیزی نگذشت صلاح‌الدین ایوبی پیدا شد و در سال ۱۱۸۷ ( ۵۶۶ هجری شمسی ) شکست سختی به صلیبیان که وارد کشورهای اسلامی شده بودند وارد آورد. صلیبی‌ها اگر فشار خود را بطرف دمشق قرار میدادند و بجای آنکه مناطق جنوبی فلسطین را تصرف کنند آنجا را متصرف میشدند دارای وضع بهتری میشدند. اکنون اسرائیل بایستی از وضع آنوقت حکومت صلیبی‌ها درس بگیرد. اگر یهود توانست قسمتی از فلسطین را تصرف کند از این سبب آب میخورد که مسلمین در آنوقت وضع متشستی داشتند و در نتیجه حزب صهیونیست یهودی توانست غلبه پیدا کند و حکومت اسرائیل را که شبیه حکومت صلیبی هاست بوجود بیاورد. ولی اگر یهودیان بطرف دمشق پیش نروند وضع آنها تکمیل نخواهد شد مخصوصاً اینکه می‌بینیم که وضع سیاسی سوریه طوری است که یهودیان میتوانند بهتر به بهانه‌های خاصی با آنجا پیش‌روی کنند. »

\*\*\*

مطلب زیاد است و نگارنده نمی‌توانم در این دو ساعت فرصتی که دست‌داد در پیرامون مقاله شما بطور کافی صحبت کنم و پاسخ دهم و آن را موکول بفرصت بیشتری مینمایم و فقط اکنون این چند صفحه را برای اینکه فاصله زمانی دراز نشود مرقوم و ارسال داشتم که با توجه بوظیفه وجدانی و مطبوعاتی مندرج فرمائید و موجب امتنان من را فراهم آورید.

۱۳۷۱/۳۷ - ش . م . رهنما

و اکنون جواب ما :

اولین مطلبی را که باید درباره مطالب نویسنده محترم تذکر بدیم اینست که در مقاله ایشان معلوم نیست که بالاخره درباره حل اختلاف اسرائیل و اعراب چه نظری دارند. آیا اساساً قبول دارند که دولت اسرائیل را باید بعنوان یکی از کشورهای خاورمیانه شناخت یا نه؟. مسئله اصلی اینست. ما عقیده داریم که باید این حقیقت را قبول کرد که اسرائیل دولتی است که بر طبق راه حل ملل متحد تأسیس شده و اکثریت مردم جهان این راه حل را تأیید کرده‌اند. در اینصورت میتوان درباره کنار آمدن اسرائیل و اعراب نظریات مختلفی ابراز کرد.

اما درباره مطالب قسمت‌های دیگر. تا آنجا که مربوط بوضع آوارگان عرب است در آن مقاله وضع رقت‌بار آنان تذکر داده شده است و شکی نیست که این مسئله دردناک باید با کمک همه مردم جهان و نماینده آنان که سازمان ملل است حل شود.

دولت اسرائیل هم همانطور که در مقاله مورد بحث اشاره شده وجوه بلوکه شده آوارگان را آزاد کرده است. موضوع دیگر اینکه نویسنده محترم همه یهودیانی را که در زمان تأسیس اسرائیل در آن کشور بوده‌اند « اهل فلسطین » نپنداند زیرا در زمان اعلامیه

بالفور فقط نود هزار یهودی در فلسطین بوده است . اگر بخواهیم این نوع استدلال را بپذیریم باز هم باید بعقب برگردیم . زیرا تمام این نود هزار نفر نیز اهل فلسطین نبوده اند باین دلیل که تعداد زیادی از آنان پس از ۱۸۷۰ که اسکان یهود در فلسطین شروع شد باین سرزمین آمده بودند . وبعلاوه اگر بازهم بعقب برگردیم ودر سال ۷۰ میلادی توقف کنیم ...؟ طبیعتاً همه یهودیان دنیا فرزندان ساکنین فلسطین هستند و صفات مخصوص خود را هم در این مدت طولانی حفظ کرده اند و یهودی باقی مانده اند . این نوع استدلال کمکی بحل مسئله نمی کند .

بعلاوه ما مقصود نویسنده محترم را ازاینکه ( .. دولت اسرائیل بطور رسمی - نه بطور قانونی - بوجود آمد ) نفهمیدیم . اگر مقصود از « قانون » قوانین بین المللی و موافق عدالت بودن است که اسرائیل بر حسب راه حل عادلانه و طبق قوانین بین المللی تأسیس شده است . و اگر مقصود از قانون تصدیق کشورهای عربی است ما با چنین تفسیری از قوانین بین المللی موافق نیستیم .

در مورد علت شکست اعراب ممکن است همانطور که نویسنده محترم نوشته اند علت اصلی شکست آنها عدم لیاقت یا خیانت رؤسای آژمان کشورهای عربی باشد ولی این امر بهیچ وجه دلیل این نمیشود که حمله کشورهای عربی را با اسرائیل صحیح و موجه بدانیم . متأسفانه نویسنده محترم با ذکر اینکه رؤسای کشورهای عربی خیانت کرده و « موجبات ننگ شکست را برای مسلمین فلسطین و سایر سربازان اسلامی فراهم کردند » حمله اعراب را با اسرائیل مشروع تلقی میکنند . گویا اگر بجای « ننگ شکست » « افتخار پیروزی » نصیب اعراب میشد عدالت اجرا شده بود .

مسئله اصلی اینست که حمله اعراب با اسرائیل برخلاف قوانین بین المللی و برخلاف عدالت و بشردوستی بوده است . علت شکست اعراب یک مسئله فرعی است . درباره اینکه بن گوریون گفته است که میهن یهودیان باید از نیل تا فرات را شامل شود باید تذکر بدهیم که بفرض اینکه چنین مطلبی صحت داشته باشد طبیعتاً ما مدافع چنین ادعاهائی نیستیم و دنیا نیز چنین چیزی را نمی پذیرد و زمامداران اسرائیل نیز آنقدرها عاقل هستند که چنین نقشه های غیر عملی طرح نکنند . ما امیدواریم روزی فرا رسد که نه تنها از نیل تا فرات بلکه از آمازون تا رودخانه زرد میهن همه کس باشد .

در مورد مطالب مجله تبیلت نیز باید یادآوری کنیم که مانه موافق پیشروی اسرائیل بسوی دمشق هستیم و نه طرفدار صلاح الدین ایوبی هائی که بعضی ها میخواهند در قرن بیستم بوجود آورند .

درباره اعرابی که در زندانهای اسرائیل هستند باتوجه باینکه اعراب در اسرائیل احزایی دارند و همانطور که در آن مقاله گفته شده در پارلمان نیز نماینده دارند میتوان حدس زد که اعراب زندانی منطقی باید از نوع « فدائیان » باشند نه اعراب صلح طلبی که در اسرائیل زندگی می کنند .

اما موضوعی که نویسنده محترم زیاد بآن تکیه کرده اند موضوع بیرحمی هائی است که اسرائیلی ها در زمان جنگ با اعراب انجام داده اند . طبیعی است هر انسان بشردوستی معتقد است که حتی در جنگ نیز باید از شکنجه و رفتار ضد بشری خودداری کرد ( هر چند که خود جنگ نیز عملی ضد بشری است ) . ما بدون اینکه وارد این بحث شویم که از

بیرحمی‌هایی که به یهودیان نسبت داده میشود چند درصد صحیح و چند درصد مبالغه و تبلیغات است باین نکته اشاره می‌کنیم که وضع روانی کسانی که دوهزار سال در تحت شکنجه و بیرحمی قرار داشته و « تجربیات شخصی » از هیتاریها دارندطوری نیست که در هنگام جنگ میان مرگ و زندگی مثل یک فیلسوف رواقی فکر کنند . آنها محکوم بودند مانند گالادیاتورها بجنگند . هنگامیکه پس از حمله دست‌جمعی کشورهای عربی با اسرائیل دبیرکل جامعه عرب ، غزام پاشا میگوید : « این جنگ ، جنگ انهدام و قتل عام عظیمی خواهد بود که از آن همچون قتل عام‌های مغول و جنگ‌های صلیبی یاد خواهد شد » طبیعتاً ملتی که « جایی ندارد برود » برای بقای خود بهر عملی دست خواهد زد هرچند که درموردی مجبور شود به قتل عام ساکنین دهکده‌ای نیز دست بزند ، زیرا اگر این کار را نکند خود او قتل عام خواهد شد و این انتخابی است که باو تحمیل شده است .

اعراب که جنگ را با اسرائیل تحمیل کردند و صریحاً اعلام « قتل عام مغولی » نمودند حالا که بهر علتی شکست خورده‌اند از بیرحمی‌هایی که یهودیانی که قرار بود قتل عام بشوند انجام داده‌اند گله می‌کنند . لابد اعراب انتظار داشتند که یهودیان بایک لبخند رواقی به قتل‌گاه بروند و سر خود را آنچنان که دوهزار سال اجباراً در مقابل زور فرود آورده بودند خم کنند . ولی این بار آنها میهنی داشتند و همه بشردوستان جهان حق اینرا که یهودیان میهنی داشته باشند تصدیق کرده بودند . درباره بازگشت آوارگان و « جبران شکست » در آن مقاله توضیح داده شده و در این جا فقط یادآوری میشود که مسئول جنگ اعراب بوده‌اند و طبیعتاً نیز مسئول شکست خود آنها هستند .

مطالبی از قبیل اینکه « یک ارتش کامل » آتمم از طرف آلمانها برای اسرائیل تربیت میشود و یا اینکه صیهونیسیم بین المللی نقشه جنگ سوم را میکشد بقدر کافی باور نکردنی است . مسئله جنگ سوم موضوعی نیست که اختیارش بدست « صیهونیسیم بین المللی » باشد و معلوم نیست اسرائیل از جنگ جهانی چه نفعی میبرد .

متأسفانه تعصب مذهبی نویسنده محترم درس تاپای نامه ایشان بچشم می‌خورد . ایشان از « مسلمین » و « سربازان اسلامی » در جنگ علیه اسرائیل آنچنان صحبت می‌کنند که مسلمانان صدر اسلام از جهادکنندگان « غزوات » علیه « کفار » . بنظر ما این موضوع صحیح نیست . مسئله اختلاف بین اسرائیل و اعراب یک موضوع سیاسی است و بهیچ وجه موضوع اختلاف بین یهودی و مسلمان مطرح نیست ، و اگر در این گپیرو دار می‌خواهند باختلافات مذهبی دامن بزنند صرفاً برای مقاصد سیاسی است و خود مذهب طرفدار چنین کینه‌توزی‌هایی نیست .

#### انقلاب مدرن !

... انقلاب کردن دیگر وظیفه ملت نیست ، راستی این کار دیگر ردمده شده . انقلابات دیگر احتیاجی به عصیان کنندگان ندارند . امروز دیگر پلیس خود هر کاری را انجام میدهد ، حتی در صورت لزوم دولت ها را نیز ساقط می‌کند . و بالاخره اینطور بهتر نیست ؟ ملت با کمال استراحت می‌تواند بخوابد ، زیرا چند روح نیکوکار عوض ملت فکر می‌کنند و بجای او تصمیم می‌گیرند که تا چه حد از خوشبختی برای ملت متناسب است .

البرت کامواز اثر موسوم به (حکومت نظامی)



## هدف‌ها و وظایف سوسیالیسم دمکراتیک اعلامیه انترناسیونال سوسیالیست مصوبه اولین کنگره (فرانکفورت ژوئیه ۱۹۵۱)

مقدمه

در مقدمه این بیانیه پس از اشاره به تناقضات و عدم توانائی سیستم سرمایه‌داری برای فراهم ساختن زندگی شایسته برای همه افراد تذکر داده شده است که :  
نهضت سوسیالیستی در آغاز بعنوان نهضت مزدوران علیه نظام سرمایه داری بوده است ولی از آن زمان تاکنون بسیاری از افراد جامعه از قبیل کشاورزان ، کارمندان ، ماهیگیران ، پیشه‌وران ، دستفروشان ، هنرمندان و دانشمندان متوجه شده‌اند که کلید آینده آنها بدست سوسیالیسم است . جنبش سوسیالیستی در مستعمرات تازه آزاد شده و یا آن‌هایی که در شرف آزاد شدن هستند توسعه پیدا کرده است . اما در حالیکه سوسیالیسم در جهان گسترش پیدا میکند، نیروی تازه‌ای از زمان انقلاب بلشویکی در روسیه پابصحنه گذاشته است .

کمونیسم در نهضت بین‌المللی کارگری شکاف ایجاد کرد و تحقق سوسیالیسم را در بسیاری از کشورها برای چندین ده سال بعقب انداخت .  
کمونیسم بدروغ ادعا میکند که در سنت سوسیالیستی سهیم است . در حقیقت کمونیسم این سنت را مسخ کرده است . کمونیسم یک ایمان مذهبی جامدی بوجود آورده که باروح انتقادی مارکسیسم کاملاً ناسازگار است .  
در حالیکه سوسیالیستها در جستجوی اینند که از طریق کاستن و از بین بردن استثمارکاره افراد را در تحت سیستم سرمایه‌داری تقسیم میکند با آزادی و عدالت برسند ، کمونیستها کوشش میکنند این تقسیم طبقاتی را شدیدتر سازند ، تنها برای اینکه یک دیکتاتوری یک حزبی روی کار بیاورند .

کمونیسم بین‌المللی آلت و ابزار یک امپریالیسم جدید است . او هر جا که بقدرت رسیده آزادی و یاشانس بدست آوردن آزادی را از بین برده است .

کمونیسم بر اساس یک بوروکراسی میلیتاریستی و یک پلیس تروریست قرار دارد و بوسیله ایجاد تناقضات ثروت و امتیاز ، یک طبقه اجتماعی جدید بوجود آورده است .

سوسیالیسم یک جنبش بین‌المللی است که خواستار یک هم‌شکلی جامد نیست . خواه ایمان سوسیالیستها بر اساس تحلیل مارکسیستی و دیگر روش‌ها و خواه ملهم از اصول مذهبی یابش

دوستانه باشد همه آنها برای يك هدف تلاش میکنند و آن يك سیستم عدالت اجتماعی ، زندگی بهتر ، آزادی و صلح جهانی است .

ترقی علوم و تکنیک قدرت روزافزونی برای بهبود زندگی و یا از بین بردن آن ، بانسان داده است . ازاینرو تولید را بدست لیبرالیسم اقتصادی نمیتوان سپرد ، بلکه باید آن را بطور منظم و براساس احتیاجات انسانی برطبق نقشه بنا نمود .

سوسیالیسم طرفدار کار طبق نقشه هم درمسائل ملی وهم درمسائل بین المللی است . نیل سوسیالیسم جبری نیست بلکه مستلزم فعالیت همه پیروان آنست .

### I دمکراسی سیاسی

۱- سوسیالیستها برای ساختن يك جامعه آزاد باوسائل دمکراتیک تلاش میکنند .

۲- بدون آزادی سوسیالیسم نمیتواند وجودداشته باشد. بسوسیالیسم تنها توسطدمکراسی میتوان رسید . دمکراسی تنها توسط سوسیالیسم میتواند کاملا تحقق یابد .

۳- دمکراسی حکومت مردم است ، توسط مردم ، برای مردم .

این دمکراسی باید این حقوق را فراهم کند :

الف- حق هر فرد بشر برای يك زندگی شخصی که از تجاوز مستبدانه دولت حمایت

شود .

ب- آزادیهای سیاسی مانند آزادی فکر ، بیان ، تعلیم و تربیت ، تشکیلات و مذهب .

ج- نمایندگی مردم توسط انتخابات عمومی بموجب حق رای عمومی مساوی و مخفی .

د - حکومت بوسیله اکثریت و احترام بحقوق اقلیت .

ه - تساوی افراد در برابر قانون ، صرفنظر ازمنشاء خانوادگی ، جنس ، زبان ، عقیده

و رنگ .

و- حق خود مختاری فرهنگی برای گروهها بازبان مخصوص خودشان .

ز - يك سیستم قضائی مستقل . هر فرد باید این حق راداشته باشد که بطورعلنی درمقابل

يك دادگاه بیطرف توسط جریان قانونی محاکمه شود .

۴- سوسیالیستها همیشه بخاطر حقوق بشر مبارزه کرده اند . اعلامیه جهانی حقوق بشر که درمجمع عمومی ملل متحد تصویب شده باید درتمام کشورها بمرحله اجرا درآید .

۵- دمکراسی مستلزم حق موجودیت بیش از يك حزب است ، وحق مخالف . ولی دمکراسی

این حق ووظیفه را دارد که خودرا درمقابل آنهائیکه از فرصت های دمکراسی فقط برای ازبین بردن آن بهره برداری میکنند محافظت کند .

دفاع ازدمکراسی سیاسی منفعت حیاتی مردم است و حفظ آن شرطی برای تحقق دمکراسی اقتصادی واجتماعی است .

۶- سیاست هائی که براساس حمایت ازمنافع سرمایه داری قرارداد نمیتواند قدرت

واتحاد لازم را برای دفاع ازدمکراسی درمقابل حمله توتالیترسیم توسعه بخشد .

از دمکراسی تنها با کمک فعالانه کارگران که سرنوشت آنها بسته ببقای آنست میتواند

دفاع نمود .

۷- سوسیالیستها وحدت منافع خود را با تمام مللی که در تحت دیکتاتوری خواه فاشیستی و خواه کمونیستی ، رنج میبرند و در کوشش های آنان برای بدست آوردن آزادی اعلام میکنند .  
۸- هر دیکتاتوری ، هر نوع که باشد ، خطری برای آزادی همه ملل و در نتیجه برای صلح جهانیست . در هر جا که بهره برداری از کار اجباری وجود داشته باشد خواه بموجب سود شخصی و خواه در تحت دیکتاتوری سیاسی ، خطری برای سطح زندگی و اخلاقی همه ملل است .

## II دمکراسی اقتصادی

۱- سوسیالیسم کوشش میکند که بجای سیستم سرمایه داری سیستمی برقرار سازد که در آن منفعت عمومی بر منفعت شخصی تقدم پیدا کند . هدف های فوری سیاست سوسیالیسی استخدام کامل (از بین بردن بیکاری) ، تولید زیاده تر ، سطح زندگی بالا ، امنیت اجتماعی و توزیع عادلانه درآمد و دارائی است .

۲- برای رسیدن باین هدفها تولید را باید طبق نقشه ، برای منفعت همه مردم سازمان داد . چنین طرح برنامه ای مغایر با تمرکز قدرت اقتصادی در دست عده ای معدود است . این امر مستلزم کنترل موثر دمکراتیک اقتصاد است . از این رو سوسیالیسم هم با طراحی سرمایه داری و هم با هر شکل طراحی توتالیتر شدیداً مخالف است .  
چنین برنامه هائی از کنترل عمومی تولید و توزیع عادلانه محصول آن جلوگیری می کند .

۳- بطراحی سوسیالیستی بوسائل مختلفی میتوان رسید . سازمان و وضع هر کشور تعیین کننده درجه مالکیت عمومی و شکل طرح نقشه است .

۴- مالکیت عمومی میتواند در شکل ملی کردن موسسات خصوصی و یا ایجاد موسسات عمومی جدید ، اقدامات شهرداریها و یا ناحیه ای و شرکت های تعاونی مصرف کنندگان و یا تولید کنندگان تظاهر کند .

اشکال مختلف مالکیت عمومی را نباید فی نفسه بعنوان هدف تلقی نمود بلکه باید وسیله ای برای کنترل صنایع و سرویس های اصلی که زندگی اقتصادی و رفاه جامعه وابسته بآست ، و برای راسیونالیزه کردن صنایع نالایق و یا ممانعت انحصارات و کارتلها از استثمار توده مرده مردم بشمار آورد .

۵- طرح نقشه سوسیالیستی مستلزم مالکیت عمومی تمام بوسائل تولید نیست . این طراحی با وجود مالکیت خصوصی در رشته هائی از قبیل کشاورزی ، صنایع دستی ، خرده فروشی و صنایع متوسط موافق است . دولت باید از سوء استفاده مالکین خصوصی از قدرت خودشان جلوگیری کند . دولت ممکن است و باید ، که شرکت آنها در ازدیاد تولید و رفاه در کادریک اقتصاد طبق نقشه کمک کند .

۶- اتحادیه های کارگری و سازمانهای تولید کنندگان و مصرف کنندگان عناصر لازم دریک جامعه دمکراتیک هستند . هرگز نباید اجازه داد که این سازمانها بصورت آلت و ابزار بوروکراسی مرکزی یا یک سیستم کورپوراسیونی جامدی درآید . چنین سازمانهای اقتصادی باید

در شکل دادن سیاست کلی اقتصادی شرکت کنند ، بدون اینکه حقوق خاص قانونی پارلمان را غصب نمایند .

- ۷- مقصود از يك اقتصاد سوسیالیستی طبق نقشه این نیست که تمام تصمیمات اقتصادی در دست حکومت و یا مقامات مرکزی قرار گیرد .
- ۸ - تمام افراد باید توسط شرکت در جریان تولید بوسیله سازمانهای خود و یا توسط ابتکار فردی از توسعهٔ بوروکراسی در صنایع عمومی و خصوصی جلوگیری کنند . کارگران باید بطور دمکراتیک در ادارهٔ کارخانه هایشان شرکت کنند .
- ۹- سوسیالیسم توسعهٔ آزادی فردی را بر اساس امنیت اقتصادی و اجتماعی هدف قرار داده است .

### III دمکراسی اجتماعی و پشیرفت فرهنگی

- ۱- در حالیکه اصل راهنمای سرمایه‌داری منافع شخصی است ، اصل راهنمای سوسیالیسم ارضاء نیازمندیهای انسانی است .
- ۲- احتیاجات اساسی انسانی باید اولین خواست در مورد توزیع نتایج تولید باشد . این احتیاج محرك فردی را از اینکه مطابق ظرفیت و استعدادش کار کند محروم نمیکند . سوسیالیست ها بعنوان امری مسلم حق فرد را برای اینکه باندازهٔ مساعی خود پاداش ببرد می شناسند . ولی آنها عقیده دارند که محرك های دیگری نیز وجود دارند ، مانند غرور در کاری که خوب انجام شده ، وحدت منافع و روحیه دست جمعی ، که هنگامی که افراد برای منافع مشترک کار میکنند ممکن است تقویت شود .
- ۳- سوسیالیسم نه تنها طرفدار حقوق سیاسی اساسی است بلکه طرفدار حقوق اقتصادی و اجتماعی نیز هست . از جمله این حقوق اینها هستند :
- حق کار کردن ، حق استفاده از وسائل بهداشتی و کمک بمادران ، حق استفاده از اوقات بیکاری ، حق تامین اقتصادی برای افرادی که بعلت پیری یا علیل بودن و یا بیکاری کار نمی‌کنند ، حق کودکان برای آسایش و حق جوانان برای تحصیل مطابق استعدادشان ، و حق مسکن مناسب .
- ۴- سوسیالیستها در راه از بین بردن تمام تبعیضات قانونی ، اقتصادی و سیاسی میان جنس ها ، میان گروههای سیاسی ، میان شهر و ده ، میان گروههای ناحیه ای و گروههای نژادی تلاش میکنند .
- ۵- سوسیالیسم معنایی خیلی بیشتر از يك سیستم اقتصادی و اجتماعی دارد . ترقی اقتصادی و اجتماعی تا آنجا ارزش دارد که شخصیت انسانی را آزاد کرده و تکامل بخشد .
- ۶- سوسیالیستها با سرمایه داری نه تنها از این نظر که از نظر اقتصادی ولخرج است و توده ها را از حقوق مادی محروم میکند مخالف هستند ، بلکه بالاتر از همه باین علت که سرمایه‌داری بادرک سوسیالیستها از عدالت منافات دارد . آن‌ها مخالف توتالیترسیم بهر شکل هستند . زیرا شان و مقام انسان را مورد تجاوز قرار میدهد .
- ۷- سوسیالیسم مبارزه میکند تا انسانها را از ترس ها و دلهره هائی که ذاتی تمام اشکال عدم امنیت سیاسی و اقتصادی است رهائی دهد . این رهائی راه را برای تکامل معنوی کسانی

که از مسئولیت های خود آگاهند و برای تکامل فرهنگی شخصیت انسانی باز میکنند. سوسیالیسم عامل نیرومندی در بجلو انداختن این تکامل فرهنگی است.

۸- سوسیالیسم میخواهد با افراد تمام وسائل ارتقاء سطح فرهنگیشان را بدهد و آرزو های خلاق روح انسانی را پرورش دهد. گنجینه هنر و علم باید در دسترس همه باشد.

#### IV دمکراسی بین المللی

- ۱- جنبش سوسیالیستی از آغاز يك جنبش بین المللی بوده است.
- ۲- سوسیالیسم دمکراتیک بین المللی است، زیرا هدف آن آزاد ساختن همه انسانها از هر نوع بردگی اقتصادی، روحی و سیاسی است.
- ۳- سوسیالیسم دمکراتیک بین المللی است، زیرا تصدیق میکند که هیچ ملتی نمیتواند مشکلات اقتصادی و اجتماعی خود را به تنهایی حل کند.
- ۴- خودمختاری مطلق ملی باید برتر شناخته شود.
- ۵- جامعه جدید جهانی که سوسیالیسم در راه آن تلاش میکند تنها در صورتی میتواند در صلح و آرامش بطور ثمربخشی تکامل یابد که برپایه همکاری داوطلبانه همه ملت ها باشد. بنابراین دمکراسی باید بریک مقیاس بین المللی و تحت حکومت يك قانون بین المللی که آزادی ملی و حقوق فرد را تضمین کند قرار گیرد.
- ۶- سوسیالیسم دمکراتیک تاسیس ملل متحد را بعنوان قدم مهمی بسوی يك جامعه بین المللی تلقی میکند و خواهان انجام دادن دقیق اصول منشور آنست.
- ۷- سوسیالیسم دمکراتیک هر نوع امپریالیسم را مردود میشمارد و علیه ظلم یا استثمار نسبت بهر ملی مبارزه میکند.
- ۸- ضد امپریالیسم منفی کافی نیست. مناطق بزرگی از دنیا بدون ایداد چاقو، بیسوادی و مرض هستند. فقر دریک جای دنیا خطری برای رفاه در قسمت دیگر است. فقر مانعی در راه توسعه دمکراسی است. دمکراسی، رفاه و صلح مستلزم تجدید توزیع ثروت جهانی و ازدیاد تولید در مناطق توسعه نیافته است. تمام ملت های این مناطق به ارتقاء سطح مادی و فرهنگی خود علاقه دارند. سوسیالیسم دمکراتیک باید بسط و تکامل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی این مناطق را الهام بخشد و نگذارد آنها قربانی شکل تازه ای از ظلم و فشار شوند.
- ۹- سوسیالیسم دمکراتیک حفظ صلح را در عصر ما بعنوان وظیفه ای عالی میشناسد. صلح را تنها توسط يك سیستم امنیت دست جمعی میتوان بدست آورد. این امر شرایط را برای خلع سلاح بین المللی ایجاد میکند.
- ۱۰- مبارزه برای حفظ صلح بطور جدائی ناپذیری با مبارزه برای آزادی پیوسته است این تهدید استقلال ملت های آزاد است که مستقیماً مسئول خطر جنگ در عصر ماست.

\*\*\*

سوسیالیست ها برای يك دنیای صلح و آزادی، برای دنیایی که در آن استثمار برده ساختن انسان توسط انسان و ملت ها توسط ملت ها وجود نداشته باشد تلاش میکنند، برای دنیایی که در آن رشد و تکامل شخصیت فردی اساس و پایه تکامل ثمر بخش نوع انسانی است آنها بوحثت منافع همه کسانی که کار میکنند در این مبارزه متوسل میشوند.

### بیانیه درباره سوسیالیسم و مذهب

- مصوبه کنفرانس مخصوص انترناسیونال سوسیالیست مارس ۱۹۵۳ در بنت‌ولد)
- ۱- سوسیالیسم يك اعتراض اخلاقی علیه خوار ساختن انسان در جامعه مدرن است. سوسیالیسم شان و مقام انسانی و حق هر مرد وزن را برای تساوی فرصت، برای آزادی روحانی و روشنفکری، سیاسی و اقتصادی و اعمال مسئولیت در تصمیم‌هائی که در زندگی و کار موثر است اعلام میکند.
  - ۲- سوسیالیسم میخواهد توسط تغییر شکل مالکیت و روابط اجتماعی نظام اجتماعی جدیدی بر اساس این اصول بوجود آورد. بنابراین سیاست سوسیالیستی تظاهر عملی علم اخلاقی است که ممکن است از منابع مذهبی و یا غیر مذهبی سرچشمه گرفته باشد.
  - ۳- اصول اخلاقی که ایدآلهای سوسیالیستی بر آن قرار دارد با سنت‌های درخشان فرهنگ خلاق پیوستگی دارد. سوسیالیسم که محرومین از حقوق بشری را ارتقاء میدهد يك نیروی جهانی برای بارور ساختن زندگی شده است.
  - ۴- سوسیالیسم نقشی را که هم توسط مذهب و هم توسط بشردوستی (هومانیسم) در شکل دادن به تمدن‌ها و سیستم اخلاقی جهان بازی شده است تصدیق میکند، و مخصوصاً تصدیق میکند که در اروپا انجیل مسیحی یکی از منابع روحانی و اخلاقی فکر سوسیالیستی است. سوسیالیسم از آگاهی روز افزون از مفاهیم اجتماعی انجیل در میان مسیحیان استقبال میکند. سوسیالیسم فی نفسه نه مذهبی است و نه غیر مذهبی بلکه يك نهضت سیاسی برای تغییر شکل دادن جامعه است.

### اعلامیه درباره استعمار

- (بیانیه مشترک انترناسیونال سوسیالیست و کنفرانس سوسیالیستهای آسیائی مصوبه ژوئیه ۱۹۵۵ لندن)
- ۱- اعلامیه جهانی حقوق بشر مقام انسان و حق انتقال ناپذیر او را برای انتخاب شیوه زندگی خود تصدیق میکند، بشرط اینکه بحقوق دیگران در این مورد تجاوز نکند.
  - ۲- حق ملت‌ها برای خود مختاری، باز هم بشرط اینکه حقوق ملل دیگر را در این مورد نقض نکند و بازآزادی آنان یا صلح جهانی لطمه نزنند، يك اصل اساسی سیستم دموکراتیک جامعه‌است. منشور ملل متحد این حق را برسمیت می‌شناسد.
  - ۳- خود مختاری که تاکنون توسط ملت‌های امپریالیست بعنوان امتیازی تلقی میشده است باید بعنوان يك حق توسط ملل مستعمرات و وابسته و کشورهای اقمار اعمال شود.
  - ۴- ملل مستعمرات و وابسته تحقق این حق را برای خود مختاری و مقام خود هدف قرار داده‌اند
  - ۵- حکمرانهای قدرتهای استعماری و امپریالیست هنوز «بماوریت مقدس» خود چه بمفاهیم قدیم و چه جدید چسبیده‌اند، تنها برای آنکه منافع خود را توجیه کرده و تسلط خود را تا زمانیکه ممکن باشد حفظ کنند.
  - ۶- تا زمانیکه قدرتهای استعماری و ملل غیر مستقل وجود دارند همیشه يك مبارزه دائمی و مصر بخاطر آزادی و علیه بردگی اقتصادی وجود خواهد داشت.
  - ۷- مبارزه علیه تسلط استعماری ذاتا اعتراضی بشری علیه فقر، بدبختی، انحطاط و خواری است که هر شکل امپریالیسم برای ملل تحت تسلط خود الزاما بیار می‌آورد.
  - ۸- ولی آزادی ملی تنها يك وسیله آزادی بشری است. مبارزه علیه استعمار باید هدفش

- متوجه رهائی از هر نوع استثمار انسان بوسیله انسان و متوجه برابری اجتماعی و اقتصادی توده های ستمدیده و برقراری یک جامعه سوسیالیستی دمکراتیک باشد .
- ۹- ادامه استعمار و امپریالیسم ، علاوه بر عدم تعادل اقتصادی و سیاست مناطق نفوذ یکی از منابع اصلی ناراحتی بین المللی است و تهدیدی دائمی برای صلح جهانی است .
- ۱۰- تمام دمکرات های اصیل در آرزوی مشتاقانه خود برای حقوق بشری و آزادی با این مبارزین سهمیه هستند و بنابراین در مبارزه علیه بیدادگری مستعمراتی و اشکال دیگر آن و در راه یک نظام جهانی آزاد از بردگی ، گرسنگی ، ترور سیاسی و جنگ شرکت دارند .
- ۱۱- ما جداً تصمیم گرفته ایم که تمام ملل و مردم جهان باید آزاد باشند و خودمان را با تمام قدرتی که در اختیار داریم وقف این کوشش بنمائیم .
- ۱۲- کنفرانس سوسیالیستهای آسیائی و انترناسیونال سوسیالیست از تمام احزاب سوسیالیست سراسر جهان میخواهند که روز آزادی ملل غیرمستقل را به پیروی از روح این اعلامیه جشن بگیرند .
- نا تمام

#### از ادبیات هند

«دهان سیتا مانند نیلوفر است و دندانهای زیبا و لبهای خوب دارد، من آن لب ها را که مانند آب حیاتست کی خواهم مکید و کی باشد که پستانهای پرگوشت سیتای خندان روی راکه مانند میوه «تال» است در لرزه خواهیم دید و کی باشد که خیل خیل «راجسان» (عفریته ها) را گریزانیده سیتا را به بینم ، چنانچه بعد از برطرف شدن ابر سیاه روشنی ماه دیده می شود؟ سیتا در اصل همین طور لاغر بود حال از اندیشه بسیار و ناخوردن چیزی بنا بر طالع من بیشتر لاغر شده باشد ، سیتا که در اصل لاغر بود حالا در میان راجس زنان (عفریته ها) با وجود آنکه من شوهر اویم ، مانند بی شوهران نگاهبان خود را نمی دیده باشد . من این غم فراق سیتا را که خطرناکست کی برطرف خواهم ساخت ؟ »

از کتاب راماین نقل از سبک شناسی مرحوم بهار

# مسجد جدید قم

## آبروی معماری قرن اخیر

مقاله زیر شرحی است از اثری که بنای این مسجد در یک بیننده کرده . ممکن است از نظر معماری عده ای قضاوت دیگری داشته باشند . در حال این نشریه انتقادات مربوط به موضوعی را که در صفحات نشریه به بحث گذارده میشود بانهایت خوش - وقتی منعکس خواهد ساخت .

### «علم و زندگی»

در حالیکه معماران و مهندسان و آرشیتکت های محترم مملکت اغلب در فکر شرکت در مناقصه های دولتی و تامین معاشند یا در فکر تقلید از معماری غربی با جرزهای هرمی و نشان دادن مقاومت مصالحی که یکجا از فرنگ وارد میشود و هرکودک کودنی در سوار کردن آنها سرهم - بهیچ مشکلی برنخواهد خورد - و در حالیکه مجموعه ساختمانهای جدید مهندسان از فرنگ برگشته ماجیزی جز زشتی یا تقلید صرف را بارمان نمیاورد - در چنین روزگاری یک معمار تجربه دیده ایرانی یعنی «مهندس لرزاده» - زیر نظر و بنا باراده مرجع تقلید عالم تشیع «حضرت آیهاله بروجردی» و بکمک مردم علاقمند بمذهب و سنن مذهبی - مشغول پایان دادن بساختمان بزرگترین مسجدی است که در قرن چهاردهم هجری در این مملکت ساخته شده است . و خالی از هر تعارفی یک تنه تمام خرابکاریهای دیگران را جبران خواهد کرد . سه چهارسال است هزاران نفر کارگر و بنا و کاشی ساز و آهنکار مشغول ساختن چنین بنای یادگاری از استقلال جامعه تشیع اند و هر زائری که بقم میرود اگر هم چیزی از فن معماری درک نکند دست کم میتواند پس از لذت بردن از زیباییهای دو صحن کهنه و نو - و پس از تماشای آنهمه شکوه آینه کاریهای مقصوره آستانه - ساعتی را نیز بتماشای این هنر - نمائی جدید متخصصان فن معماری ایران بگذرانند . مساحت کل این مسجد که بر جای مخروطیهای بیکاره افتاده ای بنا شده یازده هزار متر مربع است - صحن زیر گنبد آن ۴۰۰ متر مربع - هر یک از دو شبستان جناحین ۹۰۰ متر مربع - با آبریز بسیار مرتب و تمیز و کتابخانه و شوقاژ ساترال . ارتفاع گلدسته ها که هر یک دو پلکان مارپیچ دارند از کف بنا ۵۰ متر و ارتفاع گنبد ۴۰ متر - و قطر و ارتفاع خود گنبد ۲۰×۲۰ متر - کلفتی بدنه آن دو متر که در آن راهروهای تعبیه شده است و از همه مهمتر اینکه بزرگترین گنبدی است که در قرن معاصر با کلافی یکسره آهنی ساخته شده که در عکس میبینید این عکسها البته مربوط بیک سال پیش است چرا که اکنون حتی گلدسته های مسجد نیز بزیر مژده رسیده اند و کاشیکاری ایوانها و مقصوره بزرگ تمام شده است و مشغول کاشیکاری درون گنبدند . در تمام بنای باین بزرگی اصلا گچ بکار نرفته است . همه آهن و سیمان و آجر و کاشی و مرمر . باین طریق باید بخاطر سپرد که تحول مصالح ساختمانی نیز نمیتواند از تجدید حیات معماری اصیل



ایرانی جلوگیری کند و اکنون آقایان مهندسان ما نمونه‌ای پیش روی خود دارند. نمونه‌ای بسیار زیبا با بهترین کاشیکاریهایی که شاید هیچکدام ما باور نمی‌کردیم در این روزگار هرج و مرج امکان پذیر باشد. در مقابل چنین بنائی و چنین امکاناتیست که معماران فرنگ دیده ما مسجد دانشگاه را میسازند با چنان بدقوارگی و بدریختی. و مهمتر از همه اینکه برای ساختن این مسجد نه مشاور عالی از فرنگ وارد کرده‌اند و نه از سازمان برنامه کمک مالی گرفته‌اند و نه بر بودجه هیچیک از وزارتخانه‌ها تحمیلی کرده‌اند.

باید دید چرا چنین است؟ چرا با تکیه بمعقدهات مذهبی هنوز میتوان چنین شاهکار-هائی را در فن معماری بوجود آورد - در حالیکه بزرگترین محصول فرنگ رفته‌های ما در این فن - اگر منتهای کوشش را هم برای تلفیق معماری شرق و غرب بکار برده باشند - تازه میشود چیزی شبیه عمارات بیشمار بانک ملی؟ بانمائی از کاشیکاری مدرن شده و دور از طرحها و اشکال هندسی اصیل ایرانی. واقعا چرا؟ آیا نباید علت را در سستی اساسی دانست که ما تمدن مثلا جدیدمان را بر آن قرار داده‌ایم؟ مسلم است که در کار تجدید ظواهر تمدن ما نه ایمانی با خود داریم و نه علاقه‌ای قلبی و حال آنکه مهندس لرزاده ها هنوز از سرچشمه ایمان آب میخورند و با تکیه بر قدرتهای مخفی هنرمندان بی‌نام و نشان قم و اصفهان میکنند.

کاشیکاری مسجد قم از جمله شاهکارهاییست که تا آنرا نبینید گمان نمیکنید که خواب و خیال نیست. در عصر فیبر و لاستیک و مواد الاستیک و چنین رنگهای لاجوردی امیبلی؟- آیاممکن است؟- نه تنها ممکن است بلکه این واقعه امر است. مسجدیست در یازده هزار متر مربع و با پنجاه متر ارتفاع که از چهار فرسخی فریادمیزند و شمارا بتماشای خود میخواند. تمام آجر مسجد را در خود قم پخته‌اند که بهترین آجریزی‌ها را دارد و کاشیها را در اصفهان پخته‌اند و بقم آورده‌اند و معرق کرده‌اند و کار گذاشته‌اند.



صرف نظر از سقف مسطح دو شبستان جناحین گنبد که مسلما اجبار تیرهای آهن بوده

است و مثل اغلب مسجدهای نوی که در سالهای اخیر در مملکت ساخته‌اند بفهمی نفهمی ریخت کلیسایی بمسجد میدهد - و این البته بسیار امر دقیقی است که امیدواریم بعدها مورد توجه قرار بگیرد - تنها يك نکته را در تزئین این مسجد باهمه زبائیهایش باید مورد توجه قرار داد و آن اینکه زینت کردن خانه خدا با چراغ فلورسنت بسیار زشت مینماید . بگذارید همان شهردار تهران در ودیوار میدانها را چنین بصورت دکانهای سلمانی در بیاورد . بهتر نیست خانه خدا را با قندلیهای ساخت اصفهان و بانوری ملایم‌تر از این که فعلا هست روشن کرد؟ مگر نشینیده‌اید که چراغی که بخانه رواست بمسجد حرام است؟ آن چراغی که بمسجد حرام است همین فلورسنت ها هستند . بخصوص در جائیکه يك سفارش کلان برای آنهمه قندیل مورد احتیاج در شستان‌ها و ایوانهای این مسجد بسیار زیبا بکسب دوسه هزار نفر دیگر از هنرمندان بینام اصفهان و شیراز رونقی خواهد داد که مسلما مورد توجه مراجع تقلید بوده‌اند . چه بخواهیم چه نخواهیم و بانیان این مسجد چه نظر دنیائی داشته باشند چه نظر باآخرت - مسلم است که در نتیجه گوشه‌ای از اقتصاد این مملکت را سالها بکار انداخته‌اند و چه بهتر که اکنون نیز بجای اینهمه چراغهای با نورهای زنده تمام این مسجد باین عظمت را با هزاران قندیل کوچک و بزرگ ایرانی مسین یا برنجین زینت کنند . البته باید در نظر داشت که روشن کردن چنان مقصوره‌ای یا چنان گنبد و گلدسته‌هایی جز بانورافکنهای قوی امکان پذیر نیست که لابد پس از اتمام مسجد تعبیه خواهند کرد تا کاشیکاری گنبد و گلدسته‌ها شب و روز بدرخشد .

و اکنون بدانیم که به جمع هزاران مسجدی که در سراسر ایران - در طول این چهارده قرن هجری - ساخته شده است یکی دیگر افزوده شده با همان ابهت و جلال و باهمان سبک و روش معماری - خالی از تظاهر - دور از ریا و سروصدا و جنجال و مطبوعات بازی و مصاحبه - و با این تفاوت که اگر تاکنون هرگز بیاد نداریم که بر پیشانی مسجد نام یکی از بزرگان اولوالامر را نخوانده باشیم - بر پیشانی مقصوره این مسجد جدید نوشته است که «بناباراده مرجع‌عالم تشیع بنا شده است» و این مطلب درعین حال که رساننده استغنائی عالم تشیع از توسل بسیاست و حکومت است میرساند که اولیاء امور در زمانه ما از این بابت نه‌دچار تنگ‌نظری هستند و نه‌در بند عجب و غرور .

امیدواریم که پس از اختتام ساختمان این بنای مبارک و زیبا بتوانیم به تفصیل بیشتر و با تصاویر رنگی بازهم از آن سخنی بمیان بیاوریم .

## هنرمند، کویسم، اکسیستانسالیسم، هر وئین و

### مکتب صادق هدایت

بعضی از خوانندگان مقاله اکسیستانسالیسم اظهار عقیده کرده‌اند که آنها در مقاله مذکور چیز دیگری انتظار داشته‌اند بخوانند، اگر اینطور باشد ما از انتشار این بحث درست به‌دفع تردید شده‌ایم، زیرا نه تنها در ایران بلکه تا حدودی در اروپای قاره‌ای (یعنی اروپا منهای انگلستان) که مهد اکسیستانسالیسم است نیز این وضع وجود دارد که مصداق خارجی اکسیستانسالیسم با فلسفه خاص آن متفاوت است. بعضی از شخصیت‌های صاحب‌نظر اظهار عقیده کرده‌اند که سارتر خواهی نخواهی نقش آن ژان پل سارتر را بازی کرده است که خود او ابداع کننده آن سارتر نبوده است. مقتضیات زمان یک فلسفه کنار خیابان، یک فلسفه کافه قنادیها را لازم داشت، این مقتضیات خود سارتر و یا اکسیستانسالیسم را «انتخاب» کرده‌اند. بعضی از این قضاوت کننده‌ها بیشتر رفته و دنباله روی سارتر را از این مقتضیات که او را مجبور ساخته است نقش سارتر مورد لزوم فلسفه عامیانه را بازی کند، تا حدود شارلاتانی توصیف کرده‌اند. ما پس از خاتمه یافتن شرح مختصری که به فلسفه اکسیستانسالیسم اختصاص داده‌ایم، در باره اینگونه قضاوتها در باره اکسیستانسالیسم که با نام سارتر توأم است مطالبی منتشر خواهیم کرد. آنچه در اینجا مورد استناد و توجه ماست اینست که آنچه در کشور ما ایران و بخصوص در خیابان‌های شمالی و سرپل تجریش موسوم به اکسیستانسالیسم گردیده و رفتار و گفتاری که با تکیه باین مکتب توجیه می‌شود حتی کوچکترین شباهت بآن فلسفه تغییر شکل یافته هم که در خیابانها و کافه‌ها و اماکن خاص پاریس رائج است، ندارد.

از مختصات آنگونه مکاتب فلسفی یا اجتماعی که عامه و یا قشرهای وسیعی از جامعه آن مکاتب را «انتخاب» میکنند اینست که پیروان متعصب و جدی آن مکتب اغلب بدون اینکه ادبیات یعنی رسالات آن مکتب را خوانده باشند در آن باره ملاحظه‌اند. در کنار خیابانها و گوشه کافه‌ها و کاپاره‌ها دربار کتب و افکاری که آنها را هیچ‌کجا نخوانده‌اند اول بحث مفصل می‌کنند و رفتار و کردار خود را بآن تطبیق می‌دهند و بعد از آن بعضی‌ها آن ادبیات را می‌خوانند و یا بقول یکی از نویسندگان معاصر، پس از بحثی که در آن باره کرده‌اند دیگر احتیاج بخواندن هم ندارند. حتی خود سارتر گفته است آنها نیکه استناد اعمال و گفتارشان بیشتر از همه با تکیه به اکسیستانسالیسم است، اگر از آنها معنی و مفهوم این اصطلاح سؤال شود سخت دست پاچه و سردرگم میشوند علاوه بر اکسیستانسالیسم، مکتب نقاشی کویسم نیز یکی از مواردی است که عامه و یا قشر معینی از عامه که گویا نویسندگان و هنرمندان روشنفکر باشند از آن حد اکثر سوء استفاده را کرده و همچنین حد اکثر ابتذال را با حد اقل اطلاعات که تا حدود صفر میل میکند، با هم ترکیب میکنند. نگارنده سطور اعتراف میکنم، با وجود اینکه نمایشگاههای چندی در اروپا و انگلستان از نمایشگاه‌های آثار کویسم را دیده‌ام، با وجود اینکه در آنجا توضیحات زیادی در اطراف این مکتب

نقاشی از اهل فن شندهام و باوجود اینکه در ایران نیز بحث و دقت کافی در این مورد بعمل آورده‌ام معذک با صراحت می‌گویم که خیلی از آثار کویبیس را نمیتوانم درک کنم. بعضی از توضیحات که برای توجیه مکتب داده می‌شود برای من فی‌حد ذاته قابل قبول است بدون اینکه این توضیحات معقول بتواند بعضی آثار را که بنظر من غیر معقول است موجه سازد. امثال من بدون اینکه اهمیت مکتب را انکار کنیم (چون بیهوده سخن باین درازی نمی‌شود) لابد بعقل قاصر خود لعنت می‌فرستیم. در هر حال بعضی از آثار اساتید مثلاً تصویری که پیکاسو اخیراً از ستالین ساخته بود برای ما مردم عوام (عوام در مکتب کویبیس) قابل فهم است باین معنی زمانیکه هنوز قلب مرد شماره یک از حرکت باز نایستاده بود (در زمان مرگ ستالین رادیوها و جراید و خطابه‌های رسمی ابتدا اصطلاح مرگ را در باره او بکار نمی‌بردند زیرا «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق» بلکه از اینکه قلب او از حرکت باز ایستاد حرف زدند) اما این باز ایستادن تردید بود، پیکاسو تصویری از او درست کرد که مانند آدمهای معمولی دو چشم و یک سر داشت و چشم‌هایش در کفش نبود و سرش نیز دوشقه شده بود همه چیز در سر جای خود بود، معذک این تصویر که مورد ایراد و تحریم کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و فرانسه واقع شد، از این لحاظ یک شاهکار هنری و فکری بود که سخنرانی سری خروشچف را در کنگره بیستم در چند سال پیش مجسم کرده بود. باین معنی که پیکاسو در خطوط عادی چهره استالین همان مرد شماره یک را مجسم ساخته بود که میکویان و خروشچف در کنگره بیستم آن تصویر را از او ساختند. منظور ما در این سطور قضاوت درباره کویبیس یا اکسیستانسیالیسم نیست، بلکه منظور اشاره باین نکته است: در صورتیکه من و امثال من که با داشتن تحصیلات عالی خیلی از آثار کویبیس را که واقعاً جنبه هنری نیز دارد نمیتوانیم درک کنیم لابد عده زیادی نیز وجود دارند که آنرا نمیتوانند درک کنند، درست از همین جاست که شارلاتانی در این مکتب زمینه پیدا میکند. یک اثر واقعاً هنری کویبیس با اثری که یک شارلاتان سیاسی را روی سفید نقش کرده باشد این وجه مشترک را برای من و یا ما و امثال من و ما دارد که هر دو آنها را ما درک نمی‌کنیم. اینست که عده‌ای از جوانان بی‌بند و بار که بدن‌های کثیف و چرک را بلباسهای بی‌قواره و براق و زنده‌ترین رنگها ترکیب کرده‌اند تمام پوشاک و رفتار و کردار خود را مثلاً با کویبیس و یا اکسیستانسیالیسم توجیه می‌کنند. زیرا کویبیس از حدود نقاشی آزاد شده و بموسیقی و خیاطی و مد و غیره نیز شامل گردیده و وسعت یافته.

در اکسیستانسیالیسم میدان برای شارلاتانی بازر است. اعتیاد به هروئین و سایر مخدرات و پناه بردن به مخدرات را بعضی از جرائد و مجلات امروز، که یکی از نویسندگان معاصر آنها را «ادبیات شکم» نامیده، باین طریق توجیه میکنند که گویا هنرمندان حساس برای تسکین اعصاب تحریک شده خود بمناسبت مشاهده اوضاع ناگوار اجتماعی چاره‌ای جز پناه بردن بآنها ندارند! مرحوم صادق هدایت و رفقا، در پاطوقهای خیابان اسلامبول مکتبی بوجود آورده‌اند که او هم مانند پیغمبر اسلام اگر هر دو سر از خاک بردارند مکتب خود را باز نمی‌شناسند. مثلاً صادق هدایت در ایران سارتر و مالرو و در فرانسه و قی علیهذا اگر اعصاب تحریک شده داشتند و از اوضاع ناگوار اجتماعی می‌بایست به مغزی پناه بیاورند اولاً آنها احساس و فکر و درک داشتند و ثانیاً در راه ایده‌آلی مبارزه می‌کردند. صادق هدایت و شرکاء در دوران بیست‌ساله دور هم جمع بودند ادبیات عصر را باضافه اوضاع

اجتماعی جهان امروز را می‌شناختند و درک می‌کردند و لااقل عده‌ای از آنها در راه بهبود اوضاع اجتماعی مبارزه می‌کردند و اگر در نتیجه این احساس‌ها و شکست‌ها مفری جستجو می‌کردند اگر قابل توجه کردن نباشد لااقل قابل توضیح هست. سارتر عضو نهضت مقاومت بود عملاً مبارزه می‌کرد، مدت‌ها در آلمان زندانی رژیم هیتلری بود، اندره مالرو تفنگ بدست گرفته و داوطلبانه علیه فاشیسم در اسپانیا جنگیده است.

حالا عده‌ای که سازی می‌زنند و یا آوازی می‌خوانند و از این راه صاحب آلافلوالمف شده‌اند خود را هنرمند می‌نامند و گویا بعنوان پیروی از مکتب صادق هدایت هروئین و تریاک قاچاق را رواج میدهند و حتی مدارس دخترانه و پسرانه را نیز استثنا نمی‌کنند، و مجلات و ادبیاتی پیدا می‌شوند که اعمال زشت و بی‌رویه این یا لانچی پهلوانان را با توسل به اکسیستانیالیسم و غیره توجه می‌کنند زیرا بنا بگفته آن نویسنده اروپایی اینها نان تن‌وبدن عریان آن هنرمندان را می‌خورند.

اگر دردنیای امروز از هنرمند و مکاتب فلسفی و اجتماعی که هنرمندان پیروان آن مکاتب هستند بحث میشود، منظور آنهایی نیستند که مثلاً تاری می‌نوازند و یا آوازی می‌خوانند، بلکه منظور آنهایی هستند که از تاریخ تحولات فکری و اجتماعی و هنری بشر مطلع هستند و روح زمان خود را درک کرده‌اند و در راه ایده‌آل مشترک با قلم یا قدم مبارزه می‌کنند. ممکن است که بعضی از افرادی که در کشور ما امروز هنرمند نامیده می‌شوند واقفاً شاهکار هنر خلقت باشند، و بتوانند مدل یک نقاش هنرمند قرار گیرند، اما هنرمند بودن غیر از اینست که بتواند موضوع هنر قرار گیرند. از بازیگر ساده بودن تا مقام هنرمندی یا هنرپیشه‌ای مراحل دشواری باید پیموده شود. در هر حال در کشور ما متأسفانه یک‌عده که بالاخره تأثیر غیر مستقیم در عده بیشتر دارند و حتی در نسل جوان تأثیر می‌کنند، بطور مسخره تقلید هنرمندان آنهم هنرمندان نویسنده و متفکر را درمی‌آورند. افرادی که اصلاً درک و حس اجتماعی ندارند و تا حالا حتی یک‌قدم در راه رسیدن به یک‌هدف، یک ایده‌آل، برنداشته‌اند و یا آنهایی که مبارزه را با تریاک و مشروب و بالاخره با هروئین شروع کرده و بهمان خاتمه داده‌اند، آری اینگونه افراد و اعمال آنها را نمیتوان بمناسبت حساس بودن هنرمند توجه کرد.

مسئولین امور مانند همیشه وقتی کار از کار گذشت در صدد چاره جوئی بر می‌آیند. صبر می‌کنند مرض عمومیت پیدا کند بعد با وسائلی که ندارند بمعالجه می‌پردازند. حالا که کار از کار گذشته در رادیو مانند همیشه مبارزه شروع شده‌است و تصور می‌شود که با پند و اندرز های حکیمانه که گاهی با موزیک توام است این امراض را معالجه کنند. اصلاً توجه ندارند که چرا از مرض پیشگیری نکنیم چه عوامل و اوضاعی این شرائط را بوجود آورده است؟

گفتیم عده‌ای تقلید مسخره از هنرمندان و نویسندگان کرده‌اند حالا مختصر توجهی بانها نیکه این تقلید از آنان بعمل آمده: صرف نظر از صادق هدایت و رفقاییش، نسل جوانتری از نویسندگان و متفکرین بوده‌اند که در حزب توده و یا نهضت ملی ایران برای هدف و ایده‌آلی مبارزه کرده‌اند. بین آنها هنرمند و یا لااقل اشخاصی که استعداد هنری داشته‌اند فراوان بودند. شکست‌های پی‌درپی اخلاقی و سقوط خدایانی که مورد پرستش آنها بود یک‌وضع روحی خاصی در آنان بوجود آورده است که نمونه آن بین تمام روشنفکران جهان وجود دارد. اغلبي از اینها که در همان پاتوقهای صادق هدایت و رفقا روزی شب

و شبانه‌ای را بروز می‌رسانند در موقع یاس و نومیدی پای خود را جای پای استاد می‌گذارند. ما در این نشریات در موارد مختلف اینگونه نویسندگان و هنرمندان جوان را بر سوناژهای ایرانی يك تراژدی بزرگ تاریخی نامیده‌ایم که در تمام تاریخ بشر بی نظیر است و صحنه حدوث این تراژدی تقریباً تمام کره زمین ما می‌باشد. نتایج مختلف اجتماعی که از این تراژدی واقعی زندگی در کشور ما ناشی شده است در چند سال اخیر گاهی بعنوان قوه گریز از مرکز و تمایل به مهاجرت و یا خودداری دانشجویان از مراجعت بایران ظاهر شده و زمانی در پناه بردن آنان به مشروبات و مخدرات تجسم پیدا کرده است.

برای مواجه شدن با این خطرات که از طرفی یاس و نومیدی و مهاجرت و از طرف دیگر رواج هروئین و امثال آنست نباید تنها به وسائل معالجه اکتفا کرد بلکه باید بوسائل پیش‌گیری توجه داشت یعنی باید شرائطی را که موجب پیدایش این وضع شده از بین برد. این امراض اجتماعی که در این چند سال اخیر پیدا شده بنظر ما بیشتر مربوط به نبودن آزادیهای اجتماعی است باید بجامعه بخصوص برای نسل جوان و روشنفکران آزادیهای بیشتری قائل بود، باید آنها را در مسئولیت‌ها بیشتر شرکت داد.

منظور ما از قائل شدن آزادی ابدأ تجدید هرج و مرج سابق نیست. ایران در موقعیت جغرافیائی خاصی قرار گرفته که در وضع کنونی برای حفظ استقلال باید جامعه نظارت بیشتری در فعالیت‌های سیاسی داشته و آنرا ممیزی کند تا اطمینان حاصل شود که بیگانگان با اعمال نفوذ در فکر نسل جوان و روشنفکران و کارگران مخاطراتی برای کشور ایجاد نکنند. اما اگر این خطر بانه‌ای باشد که هر گونه آزادی را خفه کنند این خود بطور غیر مستقیم کمک بهمان بیگانگانی خواهد بود که به بانه جلوگیری از آن خطر آزادی را خفه میکنند.

### نمونه‌ای از نثر ساده «دروصف مصر»

از سفرنامه ناصر خسرو

«... شهر مصر بر کنار نیل نهاده است بدرازی و بسیار کوشک‌ها و منظرها چنانست که اگر خواهند آب برسمان از نیل بردارند، اما آب شهر همه سقایان آورند از نیل، بعضی بستر و بعضی بدوش و سبوا دیدم از برنج دمشق که هر يك سی من آب گرفت و چنان بود که پنداشتی زین است... و در پیش‌مصر جزیره‌ئی در میان نیل است که وقتی شهری کرده بودند و آن جزیره مغربی شهر است و در آنجا مسجد آدینه‌ایست و باغهاست و آن‌پاره سنگ بوده است در میان رود و این دو شاخ از نیل هر يك بقدر جیحون تقدیر کردم اما پس نرم و آهسته می‌رود و میان شهر و جزیره جبری بسته است بسی و شش پاره‌کشتی و بعضی از شهر، دیگر سوی نیل است و آنرا جیزه خوانند و آنجا نیز مسجد آدینه‌ایست اما جسر نیست. بز ورق و مبر گذرند و در مصر چندان کشتی و زورق باشد که بیفداد و بصره نباشد...»

# اعداد سخن می گویند

چندی پیش اهالی مونتانا که یکی از ایالت های ایالات متحده امریکا است شکایت نزد قاضی کردند که قیمت بنزین در این ایالت خیلی گران است - دستگاه دادگستری بکار افتاده و مامور بررسی کامل این موضوع شدند و پس از مدتی نتایج مطالعات خود را در دسترس دستگاه قضائی گذاردند - شرکت های نفت و فروشندگان آنها که تعداد زیادی بودند با هم رقابت شدید داشتند و بالاخره شمه ای از این کشت و کوشش در راه احقاق حق برخاستند - کتابها نوشتند و بالاخره شمه ای از این کشت و کوشش در راه احقاق حق و با عدالت پژوهی به مطبوعات نیز راه یافت و ارقام زیرین در صفحه ۳۷ مجله نفت هفتگی (پترولوم ویک) مورخه ۲۸ نوامبر ۱۹۵۸ منعکس شد.

## تجزیه قیمت بنزین در ایالت مونتانا :

قیمت یک گالون امریکائی ( ۳٫۸ لیتر ) = ۳۶ سنت امریکائی معادل ۲۷ ریال.	
این قیمت شامل اجزاء زیرین است :	
الف - مالیات حکومت ایالتی	۶ سنت امریکائی = ۴٫۵ ریال
ب - مالیات حکومت مرکزی	۳ « « « = ۲٫۲۵ «
ج - منافع نماینده فروش	۷ « « « = ۵٫۲۵ «
د - مخارج پخش شامل مخارج حمل - فروش - تبلیغات - تسهیلات - انبارهای توزیع و غیره	۸ « « « = ۶٫۰۰ «
ه - مخارج تصفیه که شامل قیمت نفت خام می باشد	۱۲ « « « = ۹٫۰۰ «

۲۷٫۰۰ ریال

برای مقایسه با قیمت بنزین در ایران اجزاء فوق را به واحد لیتری تبدیل

می نمائیم :

قیمت ۵ لیتر بنزین در مونتانا ( امریکا ) = ۳۵٫۶۱ ریال	شرح زیر :
الف - مالیات حکومت ایالتی	۵٫۹۶ « = ۱۶٫۶۸ درصد کل
ب - مالیات حکومت مرکزی	۲٫۹۴ « « = ۸٫۲۶ « «
ج - منافع نماینده فروش	۶٫۹۳ « « « = ۱۹٫۴۸ « « «
د - مخارج پخش	۷٫۹۲ « « « = ۲۲٫۲۴ « « «
ه - مخارج تصفیه در پالایشگاه ( شامل قیمت نفت خام )	۱۱٫۸۸ « « « = ۳۳٫۳۶ « « «

۳۵٫۶۱ ریال در صد ۱۰۰

برای اینکه بتوانیم فروش بنزین را در ایران با مونتانا ای امریکا مقایسه کنیم باید قیمت خرید از پالایشگاه معلوم باشد از مقامات رسمی توانستیم قیمت رسمی را پیدا

کنیم اما اشخاص مطلع از روی محاسبه، در نظر گرفتن اینکه باید بنزین قیمت تمام شده بشرکت مله نفت فروخته شود مطابق مطالعات دقیق تخمین زدند که این قیمت نمیتواند از سی شاهی برای ۵ لیتر کمتر و از دوریال بیشتر باشد. ما بطور متوسط ۱٫۷۵ ریال برای ۵ لیتر را در نظر میگیریم و برای احتیاط بیشتر از ۰ ریال نیز برای مخارج دیگر اضافه میکنیم و قیمت خرید ۵ لیتر بنزین را از پالایشگاه ۱٫۸۵ حساب میکنیم که بدون شک و مطابق نظر خبره حتما خیلی بیشتر از این نمیشود و فرض اینکه چند شاهی بیشتر بود در حسابهایی که میکنیم تغییر معنایی نمیدهد بنابراین با در نظر گرفتن مالیات و عوارض شهرداری و خیریه و غیره و خرید بنزین از پالایشگاه و کسر کردن آنها از مجموع قیمت و تعیین مخارج پخش و نماینده فروش میتوان جدول مقایسه زیر را تهیه کرد:

موتانا (امریکا)		شرح
۸٫۸۸ ریال	درصد قیمت کل در امریکا	الف - مالیات و عوارض شهرداری و خیریه
۶٫۹۳ ریال	۲۴٫۹۴ درصد	ب - منافع نماینده فروش
	۱۹٫۴۴ درصد	ج - مخارج پخش شامل مخارج حمل و نقل
۷٫۹۲ ریال	۲۲٫۲۴	و تبلیغات، انبار توزیع، تسهیلات و غیره
۱۱٫۸۸ ریال	۳۳٫۳۶	د - قیمت خرید بنزین از پالایشگاه
۳۵٫۶۱ ریال	۱۰۰٫۰۰	۵ لیتر بنزین جمع =

ایران		شرح
۱۱٫۷۵ ریال	درصد قیمت کل در ایران	الف - مالیات و عوارض شهرداری و خیریه
۸٫۹۰ ریال	۵۲٫۲۲ درصد	ب - منافع نماینده فروش
۱٫۸۵	۳۹٫۰۱	ج - مخارج پخش شامل مخارج حمل و نقل و تبلیغات، انبار توزیع، تسهیلات و غیره
۸٫۲۷	۸۰	د - قیمت خرید بنزین از پالایشگاه
۲۲٫۷۵ ریال	۱۰۰٫۰۰	۵ لیتر بنزین جمع =

**تخیلات:**

- ۱ - مخارج کلی پخش بنزین در ایالت موتانا امریکا ۶۶٫۷ درصد قیمت خرید بنزین از پالایشگاه است.
- ۲ - مخارج کلی پخش و سود فروشد، (شرکت ملی نفت) در ایران ۴۷٫۸ درصد قیمت خرید بنزین از پالایشگاه آبادان است.
- ۳ - نسبت قیمت فروش بنزین در موتانا (امریکا) به قیمت خرید از پالایشگاه ۲۹۹٫۷ درصد است.
- ۴ - نسبت فروش بنزین در ایران به قیمت خرید از پالایشگاه ۱۲۰۹٫۶ درصد میباشد.
- ۵ - ۲۵ درصد قیمت بنزین را یک امریکائی بعنوان مالیات و عوارض میبرد از ۰.



۶ - ۵۲٫۲۲ درصد قیمت بنزین را یککنفر ایرانی بعنوان مالیات و عوارض  
و غیره میپردازد .

۷ - قیمت خرید بنزین از پالایشگاه در امریکا ۶٫۳۸ برابر قیمت خریدی است  
که از پالایشگاه آبادان میشود .

۸ - اگر ارقام انسان را همراه نکنند و بفرض اینکه قیمت خرید بنزین از  
پالایشگاه پایه عمل قرار گیرد و در ایران مخارج و عوارض و مالیات بهمان نسبت  
هائیکه در امریکا ( با وجود اینکه سطح هزینه زندگی که در امریکا خیلی بالاتر از ایران  
و قابل مقایسه نیست ) معمول است به قیمت خرید از پالایشگاه اضافه شود قیمت بنزین در  
ایران بشرح زیر درمی آید

الف - قیمت خرید از پالایشگاه ۱٫۸۵ ریال  
ب - مخارج پخش شامل مخارج حمل و تبلیغات، فروش، انبارهای توزیع و تسهیلات  
سود فروشند ۲٫۳۳ <  
ج - مالیات و عوارض ۱٫۳۹ <

قیمت بنزین ۵ لیتر در ایران بنا به فرض بالا باید باشد : ۵٫۵۷ ریال  
اگر بارقام بالا عامل جدیدی را نیز اضافه کنیم که شرکت ملی نفت ضرر میکند  
و مواد نفتی را ارزانتر از آنچه تمام میشود بفروش میرساند معلوم میشود که مخارج توزیع  
خیلی بیشتر از آنچه چیزی است که در اینجا بحساب آمده است . سایر محصولات مواد نفتی را  
خودتان از این حساب مقایسه کنید .

\*\*\*

البته از این ارقام وحشت نکنید و مبادا به خیالتان خطور کند که خدای نکرده  
قیمت مواد نفتی در ایران به نسبت گرانتر از امریکا است باید خوشبین و خوش باور باشید  
و هر روز صبح زندگی خود را با امید و اطمینان باولیای شرکت ملی نفت و دیگر مسئولین  
شروع کنید تا موفق باشید ، زیرا شرایط زمان و مکان و آب و هوا و وسائل انجام کار  
فواصل بین شهرها و فاصله پالایشگاه آبادان بمراکز عمده مصرف و قیمت خیلی  
نازل خرید بنزین از پالایشگاه آبادان ( قیمت خرید بنزین از پالایشگاه در امریکا  
شامل سود پالایشگاه نیز میباشد ) و طرز اداره تسهیلات در دو مملکت کاملا مختلف و  
متمایز و دلائلی است که بخوبی می تواند ثابت کند که قیمت بنزین و با مقایسه با آن سایر  
مواد نفتی ، برای مصرف کننده در ایران خیلی ارزانتر از امریکا است ؛ بنابراین باین  
بازی با ارقام اگر مایل باشید جنبه شوخی بدهید تاجدی ، زیرا اینجا کشور ایران است  
و کشور امید و ایمان تبلیغاتی و سفارشی توأم با پند و اندرز و موسیقی ، نه کشور اعداد  
و ارقام .

لازم است دعای خیر همه مصرف کنندگان مواد نفتی شامل حال کلیه گردانندگان  
چرخهای صنعت عظیم نفت در ایران بشود تا با توجه و رضایت عموم متصدیان امور نفتی  
توانند بخدمات بی شائبه و فداکاریهای شبانه روزی خود ادامه داده و در تقویت پایه اقتصادی  
کشور کوشا باشند ؛ آمین یارب العالمین .

و بازار هم :

## اعداد سخن میگویند :

مجله پترولیوم هفتگی مورخه دوم ماه ۱۹۵۸م ( صفحه ۴۰ ) محصول نفت  
خاورمیانه را بشکل زیر ذکر مینماید.

اختلاف	مارس ۱۹۵۸	مارس ۱۹۵۷	مملکت
۵۵۶۰۰۰	۱۳۹۳۳۰۰	۸۳۷۳۰۰	کویت
۲۶۶۳۰۰	۱۰۵۱۰۰۰	۷۸۴۷۰۰	عربستان
۲۱۷۰۰۰	۸۴۶۰۰۰	۶۲۹۰۰۰	ایران
۳۳۶۰۰۰	۶۴۹۵۰۰	۳۱۳۵۰۰	عراق
۶۲۵۰۰	۱۸۵۸۰۰	۱۲۳۳۰۰	قطر

ارقام فوق مقدار بشکه در روز است ( تقریباً ۷٫۶۸ بشکه مساوی یک تن متر  
یک است.)

### تجزیه ارقام فوق

این ارقام بامقایسه با گذشته افزایشهای زیرین را نشان میدهد.

کویت	۶۶٫۵ درصد
عربستان سعودی	۳۴٫۰
ایران	۳۴٫۶
عراق	۱۰٫۷
قطر	۵۰٫۵

چنانچه ملاحظه میشود احتیاجات بازار نفت خاورمیانه بترتیب از عراق کویت

قطر - ایران - عربستان سعودی تامین شده است.

توجه بارقام زیر سهمی را که از این بازار نصیب ایران شده است روشن می -

سازد.

اضافه محصول		مملکت
سهم بازار	مقدار	
۳۹٫۰ درصد	۵۵۶۰۰۰ بشکه در روز	کویت
> ۱۸٫۷	> > ۲۶۶۳۰۰	عربستان سعودی
> ۱۵٫۴	> > ۲۱۷۰۰۰	ایران
> ۲۳٫۵	> > ۳۳۶۰۰۰	عراق
> ۴٫۴	> > ۶۲۵۰۰	قطر
۱۰۰٫۰ درصد	> ۱۴۳۷۸۰۰	جمع

ملاحظه میفرمائید که اضافه احتیاجات بازار نفت خاور میانه بترتیب زیر تامین شده و یا بعبارت دیگر بدون توجه بااحتیاجات مالی ممالک مختلف نفت خیز (جمعیت ووسعت کشور) برداشت از منابع زیرزمینی آنها بشکل زیر در آمده است

مملکت	سهم بازار	جمعیت (نفر)	سهم بازار نسبت بجمعیت
کویت	۳۹٫۰ درصد	۱۷۵۰۰۰	۰٫۰۰۰۰۲۲
عراق	> ۲۳٫۵	۵۰۰۰۰۰۰	۰٫۰۰۰۰۰۴۷
عربستان سعودی	> ۱۸٫۷	۲۵۰۰۰۰۰	۰٫۰۰۰۰۰۷۵
ایران	> ۱۵٫۴	۲۰۰۰۰۰۰۰	۰٫۰۰۰۰۰۰۷۷
قطر	> ۴٫۴	۱۷۰۰۰	۰٫۰۰۰۰۲۶

ستون سهم بازار نسبت بجمعیت از تقسیم ارقام ستون سهم بازار بستون جمعیت بدست آمده

ارقام فوق نشان میدهد که سهم یکنفر ایرانی از بازار نفت شرق میانه از سهم سایرین بمراتب کمتر بوده است. برای اینکه این موضوع بهتر تفهیم شود سهم یکنفر ایرانی را از بازار نفت شرق میانه یک فرض میکنیم تا ملاحظه شود سهم یکنفر از ممالک دیگر از این بازار چند برابر بوده است.

مملکت	سهم بازار نسبت به جمعیت	نسبت
ایران	۰٫۰۰۰۰۰۰۷۷	۱٫۰
عراق	۰٫۰۰۰۰۰۰۴۷	۱٫۶
عربستان سعودی	۰٫۰۰۰۰۰۰۷۵	۹٫۷۵
کویت	۰٫۰۰۰۰۰۰۲۲	۲۸۸٫۳
قطر	۰٫۰۰۰۰۰۰۲۶	۳۳۸٫۰

از ستون نسبت ملاحظه میفرمائید که سهم هر فرد از ممالک بالا از بازار نفت شرق میانه چیست و یا بعبارت دیگر سهم یکنفر عراقی ۱٫۶ برابر- عربستان سعودی تقریباً

۱۰ برابر - کویتی ۲۸۸ برابر و قطری ۳۳۸ برابر بکفرد ایرانی بوده است. باتوجه باینکه سهامداران شرکت های نفت که از منابع فوق برداشت میکنند تقریباً یک گروه معین هستند و همه از این خوان نعمت یکسان ویا نزدیک بآن استفاده می برند قابل توجه است که طرز تولید و برداشت طوری درآمده که سهم ایران از این بازار تا این پایه کم و بالتبع مافع حاصله ایران از نفت خود و بازار روز نا چیز شده است .

- من مطمئن هستم اگر کارشناسان ایرانی ویا شرکت ملی نفت بخود زحمت میدادند و همان اطلاعاتی که در روزنامه های هفتی مثل **Petroleum week** منتشر میشود تجزیه و تحلیل می نمودند میتوانستند باروسای شرکت های مختلف نفت که منافعی در ایران دارند وارد مذاکره شده ویا آنها بقبولانند که سهم ایران از بازار نفت شرق میانه خیلی بیش از این باشد\* هنوز هم دیر نشده تجزیه و تحلیلی که در این مختصر شده میتواند بهترین راهنمای این گروه از متخصصین نفت باشد تا بامختصری صرف وقت منافع مملکت را تامین و باتبیه پول بیشتر از این منابع عظیم نفت دست دولت را در اجرای برنامه های اصلاحی باز کنند و نگذارند ملت ایران و سازمان برنامه هر روز دست احتیاج بطرف بانگهای خارجی برای دریافت وام دراز کنند (ظریفی میگفت بیشتر وقت کادر رهبری و فنی شرکت ملی نفت صرف مناقشات بین خودشان میشود تا جائیکه دیگران حداکثر استفاده را از این وضع نموده و در نتیجه آتیه کادرفنی و صنعت نفت ایران در معرض خطر قرار گرفته) حال بد نیست این بحث را بشکل دیگری دنبال کرده و ببینیم عواید ممالک مختلف مورد اشاره از نفت در سالهای مختلف چه بوده و سهم هر فرد از جمعیت آنها چیست؟

واحد	جمع	عربستان سعودی	بقیه ایران		کویت	قطر	عراق	مملکت
			بخرین	ایران				
تن	۲۵۰۱۱۰۰۰	۲۸۲۶۰۰۰	۱۰۰۳۰۰۰	۱۲۸۴۰۰۰۰	-	-	۴۴۲۰۰۰	محصول ۱۹۴۵
درصد	۱۰۰٪	۱۱٪	۴٪	۶۷٪	-	-	۱۷٪	درصد نفت خاورمیانه
-	-	۴۸۲۰۰۰۰	۷۸۰۰۰۰	۱۵۷۴۷۰۰۰	-	-	۶۴۸۳۷۰۰	درآمد نفت-دولار
نفر	-	۲۵۰۰۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰۰	۱۷۰۰۰۰	۱۷۰۰۰	۵۰۰۰۰۰۰۰	جمعیت
دولار	-	۱۹۳	۶۵۰	۰٫۷۹	-	-	۱٫۳۰	درآمد نفت هر نفر
تن	۸۴۵۳۶۰۰۰	۲۶۱۹۷۰۰۰	۱۵۱۲۰۰۰	۳۱۷۵۰۰۰۰	۱۷۲۸۰۰۰۰	۱۶۳۶۰۰۰	۶۱۶۱۰۰۰	محصول ۱۹۵۰
درصد	۱۰۰٪	۳۱٪	۱٫۷۸	۳۷٪	۲۰٫۴۴	۱٫۹۴	۷٫۳۰	درصد نفت خاورمیانه
-	-	۱۱۲۰۰۰۰۰۰	۳۳۰۰۰۰۰	۴۴۸۹۰۰۰۰	۱۴۵۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰	۱۴۷۹۸۰۰۰	درآمد نفت-دولار
نفر	-	۲۵۰۰۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰۰	۱۷۰۰۰۰	۱۷۰۰۰	۵۰۰۰۰۰۰۰	جمعیت
دولار	۱۰۰٫۰۰۰	۴۴٫۸	۲۷٫۵	۲٫۲۴۴	۷۳٫۰	۵۹٫۰	۲٫۹۸	درآمد نفت-هر نفر
تن	۱۵۶۷۵۷۰۰۰	۴۶۷۸۰۰۰	۱۵۷۰۰۰۰	۱۶۰۰۲۰۰۰	۵۳۸۹۴۰۰۰	۵۳۶۲۰۰۰	۳۳۱۴۴۰۰۰	محصول ۱۹۵۵
درصد	۱۰۰٪	۲۹٫۸۲	۰٫۹۶	۱۰٫۲۰	۳۴٫۴۰	۳٫۴۲	۲۱٫۲	درصد نفت خاورمیانه
-	-	۲۵۰۰۰۰۰۰	۸۱۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۲۷۶۰۰۰	۱۷۰۰۰۰	۲۶۸۰۰۰۰۰۰	۵۰۰۰۰۰۰۰	درآمد نفت
نفر	-	۲۵۰۰۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰۰	۱۷۰۰۰۰	۱۷۰۰۰	۵۰۰۰۰۰۰۰	جمعیت
دولار	-	۵۰٫۱	۶۷٫۵	۵۰٫۱	۴	۱۵۷٫۰	؟	درآمد نفت هر نفر
-	-	۲۵۰۰۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰۰	۱۷۰۰۰۰	۱۷۰۰۰	۵۰۰۰۰۰۰۰	محصول ۱۹۶۰
-	-	۲۵۰۰۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰۰	۱۷۰۰۰۰	۱۷۰۰۰	۵۰۰۰۰۰۰۰	درصد نفت خاورمیانه
-	-	۲۵۰۰۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰۰	۱۷۰۰۰۰	۱۷۰۰۰	۵۰۰۰۰۰۰۰	درآمد نفت
-	-	۲۵۰۰۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰۰	۱۷۰۰۰۰	۱۷۰۰۰	۵۰۰۰۰۰۰۰	جمعیت
-	-	۲۵۰۰۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰۰	۱۷۰۰۰۰	۱۷۰۰۰	۵۰۰۰۰۰۰۰	درآمد نفت-هر نفر

درآمد نفت هر نفر در ۱۹۴۵ - عراق ۱٫۳ - قطر ۰٫۰ - کویت ۰٫۰ - بحرین ۰٫۶ - بقیه ایران ۰٫۷۹ - عربستان سعودی ۱۹۳ دلار در سال  
 > ۱۹۵۰ > ۲٫۹۸ > ۵۹٫۰۰ > ۲۳۰۰ > ۷۳۰۰ > ۲۷۵ > ۲۲۴ > ۴۴٫۸۰ >

# انعکاس ((انحطاط و تکامل مطبوعات ایران))

بقیه از پشت جلد

اما از طرف «راست» های سیاسی که اخلاقاً راست نما هستند، یکی از بی‌مایه‌ترین خدمتگزاران هیئت حاکمه عوض اینکه بانتقادات منطقی ما توجه کند و از آنها بحث نماید، بمان حربه مبتذل، و حالا مضمترکننده ورشکسته‌های سیاسی متوسل گردیده، و از دلار ولیره و غیر آن بحث بمیان آورده و اینطور وانمود کرده است که گویا برای شکستن قلم ایشان نیروهای تجهیز شده و بمیدان فرستاده شده‌اند! در حالیکه همه میدانند برای شکستن قلم احتیاجی باینه تجهیزات و به حرکت در آوردن «سرخها» وجود ندارد و بایک اشاره هر قلمی را میتوان شکست. در هرحال ما از این مطالب صرف نظر کرده بهچند نکته که در آخرین مقاله پس از انتشار انتقاد ما بازمه در مقالات «چارراه خاورمیانه» درج شده بود اشاره می‌کنیم.

نبردیم و معنی توتالیتیر را فهمیدیم :

اشتباه و علت شکست خیلی از سیاستمداران و یا سیاست بافان آسیائی و آفریقائی در اینست که آنها بیک مفهوم نوین سیاسی و اجتماعی که در عصر حاضر بوجود آمده توجه ندارند و آنرا نمیشناسند. این مفهوم در اصطلاح توتالیتیر خلاصه می‌شود. شناختن روشها و تاکتیکها و ستراتیژی قدرتهای توتالیتیر برای سیاستمداران روز خیلی لازم و ضروری است. نهضت ملی ایران بمناسبت عدم آشنائی با همین تاکتیکها و ستراتیژی دچار شکست شد. قدرتهای توتالیتیر یک نمونه با پدیده اجتماعی نوینی هستند و کاملترین نمونه آنها در فاشیسم و کمونیسم ظاهر شده. هر چند محتوی مکاتب این دو رژیم و یا ایدئولوژی آنان باهم متفاوت و کم و بیش ضد و نقیض است اما در یک صفت که عبارت از توتالیتاریسم باشد مشترک می‌باشند. منظور از رژیم‌های توتالیتیرانهائی هستند که از تمام انرژیهای اجتماعی و حتی الامکان و در درجه آخر از تمام مساعی فرد جامعه برای رسیدن بهدف دولت استفاده و یا سوء استفاده می‌کنند. حکومتهای استبدادی قدیم فقط ارتش و قدرت سیاسی را در دست داشتند. اما قدرتهای توتالیتیر تمام اقتصاد کشور را یا مستقیم و یا بوسیله رژیم اقتصادی ارشاد شده در خدمت هدف قرار میدهند و به ابتکارات خصوصی میدانی نمیدهند علاوه بر اقتصاد علم و هنر و صنعت و نقاشی و موزیک و همه چیز در تحت اختیار دولت درمی‌آید و از تمام آن شئون برای استقرار قدرت دولت و تبلیغات استفاده میکند. در زمان جنگ گوبلس پس از تجهیزات عمومی در زمانی که آثار شکست پیدا شده بود علاوه بر تجهیزات عادی یک تجهیز توتال یا تجهیز تمام و کمال را اعلام داشت در این تجهیز توتال حتی زنها نیز با فاشیسم با سلام و صلوات بخانه و مطبخ فرستاده بود از نو بکارخانه و راه‌سازی و غیره فرستاد تا بتواند مردان غلیل و کارشناسان و کارگران کارخانه‌ها را نیز بمیدان جنگ بفرستد بعدها در آستانه شکست یک تجهیز مافوق توتال نیز اعلام شد و حتی نیروهای کودکان خردسال نیز در خدمت قدرت حکومتی درآمد اما بازمه تمام نیروهای مادی و معنوی تجهیز شده نتوانست رژیم را نجات دهد، زیرا یک رژیم توتالیتیر دیگری نیز وجود داشت که کمیته مرکزی حزب حتی به رژیم‌سورهای تئاتر و برای موسیقی دانان و برای کبش‌ها تکلیف تعیین میکرد و تمام نیروهای آنان را از لحاظ تبلیغات و غیر آن در دید قدرت

حزب ورهبر حزب متمرکز میساخت.

مفهوم حکومت‌های توتالیتر در دنیای سیاست امروز جزء القابای سیاست است گرچه در آسیا و آفریقا نه تنها سیاست‌با فان حتی بعضی سیاستمداران نیز به مفهوم آن آنطوریکه باید توجه نکرده و استنتاج های منطقی از آن بعمل نمی‌آورند.

مؤلف مدینه‌فاضله و کسی که مدعی است که راهنمای «اداره‌کنندگان آینده کشور» است در شماره‌ایکه پس از انتقاد ما بیرون داده می‌نویسد: « کمی پس از آن تاریخ ستالین دیکتاتور متبحر و مخوف شوروی نیز سر بزیر خاک فرو برد و جای خود را بیک نوع رژیم «توتالیتر» یا حکومت دسته‌جمعی (خروشف، ژوکف، بولگانین و مانند آنها) سپرد. از این جمع خروشف زیرک‌تر و واقع‌بین‌تر بود و بحکم « بقای اصلح و یا اولی » در مسابقه قدرت و فرمانروائی برنده شد ... »

بنابر این معلوم میشود که مطابق « مکتب‌نویین » این دیپلمات که سازنده «مدینه‌فاضله» است رژیم ستالینی توتالیتر نبوده است و این خروشف است که پس از مرگ او و تظاهر باینکه پشت پا به سنت شخص‌پرستی زده «حکومت دسته‌جمعی یعنی رژیم توتالیتر» را بوجود آورده است. واقعا جفا القلم! لابد بعدها چون خروشف « ژوکف و بولگانین و مانند آنها» را از حزب راند دوباره خاصیت رژیم توتالیتر از حکومت شوروی رخت بر بسته و دموکراسی و مکتب‌پرستی سیاست مسالمت‌جویانه جای‌آنرا گرفته است.

ستالینیسیم و خروشف دو روش مختلف برای يك هدف دارند:

در این مورد مؤلف «مدینه‌فاضله» مینویسد:

« ... در اینجا بود که دکترین جدید خروشف پابصره وجود گذارد، زیرا وی « بمحض تحصیل قدرت با يك تصمیم فوری و قاطع، خوی‌گرگی و پلنگ صفتی پیشین شوروی را ترك گفته و با اتخاذ سیاستی ملایم و دلپذیر و شیوه‌ای که زداپنده کینه‌های دیرین از دل مردم فراموشکار و سریع‌التأثیر « خاورمیانه و آسیاست ... .. بمنظور نقشه‌های بزرگتر و نتیجه‌ای « عالیتر از مداخله در امور داخلی کشورهای آسیائی و افریقائی دست‌کشیده « و با ترك اعمال فشار و ناراحتی بتدریج در منطقه خاورمیانه و نزدیک «درخت دشمنی» برکنده و « نهال دوستی» بنشاند ... »

صاحب «مدینه‌فاضله» برای اینکه تفسیر « بمنظور نقشه‌های بزرگتر و نتیجه‌ای عالی‌تری» را که خروشف از دکترین جدیدش می‌خواهد بگیرد آئین جدید خروشف در شماره پیش از شماره های مذکور اینطور تعریف کرده است:

« .... و آئین جدید خروشف که بر اساس «همزیستی مسالمت‌آمیز» و عرضه «کمکهای مالی و فنی پی ریزی گردیده است جایگزین افکار توسعه طلبانه و ایجاد آشوب و بلوا در کشورهای دیگر قرار گرفته است.»

برای تکمیل این تعریف از آئین جدید خروشف در موارد متعدد کمکهای فنی و مالی شوروی را باوصف «بلاشرط» توصیف فرموده‌اند. واقعا دقت کنید که آیا یک نفر کمونیست دوآتشه بهتر از این خدمتگذار نادان هیئت حاکمه میتواند سیاست خروشف را به نفع تبلیغات شوروی تفسیر کند؟ ایست «چشم و گوش باز کردن نسل جوان» و «چراغ راهنما» می

که باید «اداره‌کنندگان آتیه‌کشور» فرازاه خود دارند؟

صحیح است که روش خروشف فرق با زمان ستالین دارد و ما مختصری در اینجا بآن اشاره خواهیم کرد اما واقعا رژیم کنونی شوروی «خوی‌گرگی و پلنگ‌صفتی پیشین شوروی را ترك گفته است؟» و خوی بره «ملایم و دلپذیر» را پیشه خود ساخته؟ آیا حادثه خونین مجارستان از علائم این خوی بره «ملایم و دلپذیر» است یا تظاهر پلنگ‌صفتی که حتی شاید در زمان ستالین نیز نظیر نداشت؟ آیا واقعا در مکتب و با بقول «دیپلمات» در دکترین جدید خروشف «افکار توسعه‌طلبانه و ایجاد آشوب و بلوا» بکلی رخت برسته و بجای این «درخت‌های دشمنی» تازگی‌ها «نهال دوستی» نشانه شده؟ سوریه و عراق و تحریکات بر علیه جمال عبدالناصر که تا دیروز بزرگترین عامل ضد استعمار قلمداد میشد و امروز متدرجا لقب خود را بمامل استعمار تبدیل میکنند غیر از از «افکار توسعه‌طلبی و ایجاد آشوب و بلوا» چه معنی دیگر دارد. دنیای غرب، البته برای خاطر حفظ منافع سیاسی و اقتصادی خودش، سکوت و آرامش را در خاورمیانه خواهان است آیا تشدید اختلاف عرب و یهود از طرف شورویها و فرستادن اسلحه برای دامن زدن باین اختلافات نیست؟ آیا این اسلحه واقعا برای کمک به ناسیونالیسم اعراب و برای وحدت بین آنها بود و یا منظور بیاداشتن «آشوب و بلوا» و گل‌آلود کردن آب کانال سوئز برای گرفتن ماهی در مجارستان بود؟ اگر تصرف مجارستان توسعه طلبی نیست اگر سی و کوشش برای بلعیدن برلن غربی علی‌رغم تصمیم دو میلیون آلمانی توسعه طلبی نیست پس چه معنی دارد؟ اگر عرضه داشتن «کمک‌های مالی و فنی» واقعا «بمنظور نتیجه‌های عالیتر» است که همان «همزیستی مسالمت‌آمیز» باشد، چرا درباره یوگسلاوی بطور یکجانبه قرارداد های اقتصادی بخلاف تمام رسوم بین‌المللی لغو شد؟ آیا یوگسلاوی و تیتو عامل امپریالیسم هستند اما امام یمن و پادشاه افغانستان سوسیالیست می‌باشند؟

اینک مختصری راجع به اختلاف سیاستی که بین آئین جدید خروشف با روش خشن ستالین وجود داشت :

حادثه مجارستان به لهستان و دیگر کشورها و اشخاصی که راجع به هدف دکترین خروشف در اشتباه بودند يك اخطار خونین وجدی بود. حالا هیچ آدم ساده لوح و حتی احمقی نیز نمی‌گوید که شوروی از «افکار توسعه طلبانه و ایجاد آشوب و بلوا» دست کشیده است يك توجه ساده بآزمایشهای زمان خروشف نشان میدهد که هدف همان توسعه طلبی در واحد مقیاس جهانی است اما روش با زمان ستالین فرق کرده است :

روش ستالین خشن و غیر انسانی اما در عین حال نسبتا رك و راست تر بود سیاست آنان در خاورمیانه و آسیا و افریقا اولاً متکی با اقدامات دیپلماتیک بر پایه اعمال قدرت و از طرف دیگر بر پایه اقدامات احزاب کمونیست بود .

مهمترین فرق روش خروشف اینست که در آئین جدید شوروی بدون اینکه از احزاب کمونیست صرف نظر شده باشد با عناصر دیگر از هر نوع و حتی با عقب مانده ترین عناصر هیئت های حاکمه نیز همکاری میکنند . در زمان ستالین توسط احزاب کمونیست مبارزه جدی باتمام عناصر هیئت حاکمه و حتی مبارزه با نهضت های ملی و عناصر مترقی وجود داشت . هر چند احزاب کمونیست با ابتکار خود با بعضی از عناصر هیئت حاکمه همکاری و از آنها استفاده میکردند . اما بطور کلی سیاست ستالین مبارزه با هیئت حاکمه این کشورها و تکیه به طبقات سوم بود . در زمان خروشف يك تحرك عجیبی در راه سعی و کوشش برای جلب هیئت های حاکمه بعمل آمد و نتایج خوبی نیز گرفته شد . اما شورویها هرگز از احزاب کمونیست چشم



نوشیدند. زیرا این احزاب برنده ترین اسلحه قرن حاضر برای بدست گرفتن حکومت جهانی از طرف صاحبان قدرت مسکو است. اینکه گاهی احزاب کمونیست محلی را موقنفادای هیئت حاکمه ویا فدای سیاست جهانی شوروی میکنند تاژگی ندارد. در زمان استالین نیز حزب کمونیست یونان و یا دموکراتهای آذربایجان در ایران فدای سیاست شوروی گردیدند. اما هم در آلمان و هم در زمان خروشف احزاب کمونیست محلی موثرترین اسلحه نهائی رژیم شوروی میباشند همانطور که آزمایشهای دنیای عرب بار دیگر این حقیقت را روشن ساخته است. تصور نمیرود که جاه طلبی خطرناک و دست بردن باسلحه در زمان ستالین بیشتر از زمان خروشف امکان داشته است.

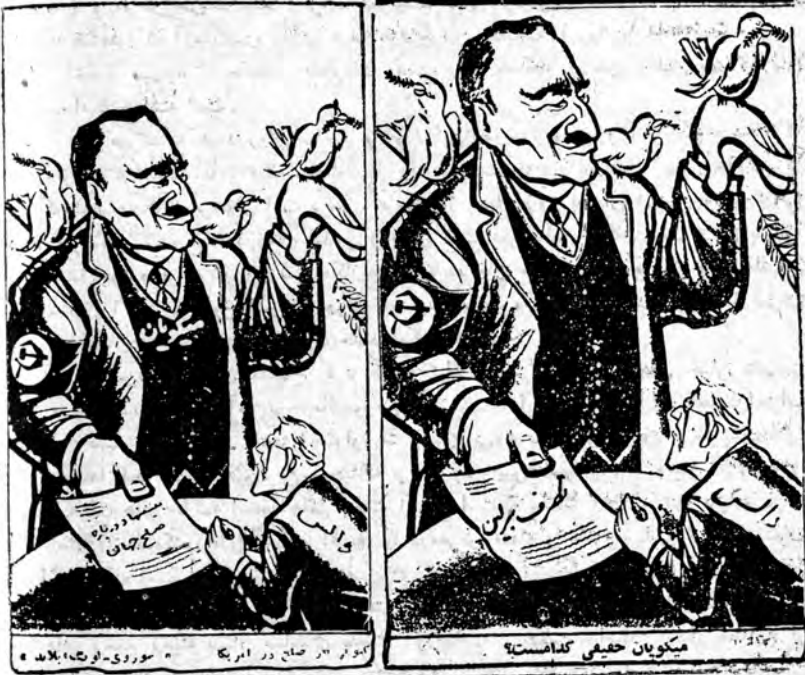
بنظر میرسد که هم در زمان ستالین و هم در این دوره رژیم شوروی ترجیح میدهد که بدون توسل به اسلحه اما با تهدید باسلحه از راه مسالمت جویانه به هدف نهائی خودش که تسلط کمونیسم مسکوئی بر جهان است برسد. هر چند از اعمال زور بعنوان آخرین وسیله نهائی هرگز صرف نظر نشده، اما در زمان ستالین و برای مدت عمر ستالین امکان دست بردن باسلحه کمتر محتمل بود و برای شوروی کمتر امکان داشت تا در زمان خروشف که جواتر و جاه طلب تر می باشد، زیرا استالین باوج قدرت و شهرت خود رسیده بود و در سالهای معدودی که از عمرش باقی بود امکان دست زدن بیک ماجرای جدید امکان نداشت.

رویه گرفته می توان استنتاج کرد که تاکنیک و ستراتیژی خروشفخی خیلی متمرکز و خطرناکتر و غیر مسالمت آمیزتر از مال دوره ستالینی است. اگر رژیم ستالینی فقط بین احزاب کمونیست دنیا خطرناکترین اسلحه ایدئولوژیک و سازمانی به دست آورده بود، خروشف علاوه بر این اسلحه خطرناک با دقیق ترین و محیالانه ترین روش بین عناصر و افراد و حتی گروه های بزرگ هیئت های حاکمه اسلحه هائی بدست آورده است که بکمک آنها نه تنها دنیای غرب بلکه استقلال کلیه کشورهای آسیا و آفریقا را در معرض حمله و هجوم سیاسی و ایجاد آشوب و بلوا قرار داده است. روش نوین خروشف برای ایجاد خواب خرگوشی نه تنها ترس سیاست بافان پست هیئت های حاکمه بعضی از کشورها حتی بین رجال ملی آسیا و آفریقا و همچنین در نزد توده های وسیع زمینه بسیار مساعدی بدست آورده است. بهمین مناسبات انتشار مطالبی از نوع آنچه «در چهارراه خاور میانه» منتشر میشود بنظر ما خیلی خطرناکتر و مضرت ر از هر وئین است که بین ده ها هزار خواننده منتشر می شود.

ما برای صفحات نشرییمان بیشتر از آن ارزش قائل هستیم که بطورزیادی را وقف حملات مبتدل و تهمت ها سازیم اما فقط این نکته را به خاطر ده ها نفر که مستقیم اطلاع داشتند و صد ها و یا هزارها نفر که غیر مستقیم مطلع بودند می آوریم که همین سیاستمدار سیاست باف ضدغریب امروز چندی پیش بانظاهار باینکه اونختت وزیر آینده آمریکائیها در ایراقت سعی میکرد گروه مترقی بعنوان حزب جدید بوجود آورد. پس از اینکه افسری لو داده شد و همچنین پس از آنکه علی ماند و حوضش مقالات در چهار راه خاورمیانه شروع شد. حالا این سوابق سیاسی را با این بی سوادی و آن ادعاهای بلند پروازانه باهم جمع کنید، تهمت و افتراهای مبتدل رانیز بآن اضافه فرمائید و خودتان بدون کمک ما سعی برای این گونه عناصر پیدا کنید. علاوه بر این پس از پرده برداشته شدن از روی جریانهای سیاست خارجی اخیر میتوان حدس قریب به یقین زد که شروع مقالات در چهارراه خاورمیانه جزئی از مانور سیاست خارجی بوده که لاقلا در قسمت مطبوعاتی اش باورشکستگی کامل روبرو شد.

## تقلب و تحریف به سود میکویان

يك خدمتگذار صمیمی هیئت حاکمه بمناسبت مانور ناشیانه سیاست خارجی اخیرا در سلسله مقالات «در چهارراه خاور میانه» که حالا جلدش را عوض کرده و «مهندس سیاسی»



آورده در صاحب در آمریکا • سوری-اوت، ایلا •

میکویان حقیقی کداست؟

در اطلاعات

در مقالات چهارراه خاور میانه

گردد، چنان که در دو کاریکاتور بالا دیده میشود در تصویر سمت چپ محتوی اعلامیه‌ای را که در دست میکویان است و همچنین زیر نویس آنرا تحریف کرده و از میکویان فرشته واقعی صلح ساخته! در حالی که در نسخه اصلی آن که در اطلاعات نیز چاپ شده و عین گراور آن در سمت راست دیده میشود میکویان از طرفی تظاهر به خوشه زیتون و کبوتر صلح میکنند از طرف دیگر مارش ب طرف برلن غربی را اعلام میدارد و دالس از خود سؤال میکند میکویان حقیقی آنست که باشاخه زیتون مزین است و یا آن که مارش ب طرف برلن را اعلام میدارد؟

## تجزیه و تحلیلی از سنو بیسم

نوشتن يك مقاله جدی درباره سنو بیسم (۱) اقدامی است که تقریباً بهمان اندازه مقاله‌ای که چندی پیش درباره شوخی نوشته‌ام خالی از شوخی است. ولی این موضوع از مدت‌ها پیش و مخصوصاً از زمانی که در انگلستان متوطن شده‌ام، مرا بخود جلب کرده است و متدرجاً باین عقیده رسیدم که سنو بیسم تنها يك ضعف احقانه انسانی نیست، بلکه يك عامل اساسی در طرز تفکر انسان جدید است؛ نشانه‌ای که بیماری عمومی عصر ما را منعکس می‌کند: آشفتگی ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی در خلال تمدن ما.

ابتدا به سنو بیسم فرهنگی و سپس به سنو بیسم اجتماعی می‌پردازم.

## I

قبل از هیتلر، در روزهای رونق جمهوری وایمار، در برلین زنی را که در يك بنگاه مطبوعاتی چه مشغول کار بود می‌شناختم. ماری ب جذاب و باهوش بود و در تمایلات جنسی مشهور به آزادیگی. درباره اولطیفه‌ای در اذهان بود که بموجب آن ادعا می‌شد که او با تمام نویسندگان آن بنگاه مطبوعاتی که کتابهایشان بیش از ۲۰۰۰۰ نسخه فروش رفته، بدون رعایت سن و جنس به‌بستر رفته است. از آنجائیکه تا آن موقع هنوز کتابی از من منتشر نشده بود طبعاً شانسى ترد ماری نداشتم، ولی باهم دوست بودیم. یکروز از او سؤال کردم آیا این شایعه صحیح است او باوقار تمام توضیح داد که رویهم‌رفته واقعیت دارد، و سپس علت رفتارش را که بنظر من يك شکل افراطی سنو بیسم ادبی جلوه کرد ذکر نمود.

ماری از يك خانواده ملاک اصیل و متعصب پروتستان پروس شرقی بود. در بیست سالگی خانه پدری خود را ترك کرد تا چنانکه خود او می‌گفت «زندگی خودش را بکند». او بمرادان مختلف جوانی یکی پس از دیگری علاقمند شد، اما خود او معترف بود که بآنها از لحاظ لذت جنسی احتیاج داشت، زیرا احساس ارتکاب گناه بوجود او مسلط بود.

هنگامیکه بیست و يك ساله بود توسط یکی از نویسندگان مشهور که از لحاظ جسمی اصلاً جلب توجه او را نمی‌کرد از راه بدر برده شد، و جالب اینکه حالاً همان احساسات قدیم باو دست داده بود بدون اینکه این بار در خود احساس گناهی بکند. باین تجربه عقده او «حد اقل بیست هزار نسخه» شروع شد. توجیه این موضوع را خود او پیدا کرد و در شکل يك گفتگوی فرضی با پدر متعصبش آنرا اینطور بیان نمود «... آخربین پدر، وقتی آدم با مردم شهری داشته باشد،

(۱) سنوب در زبانهای اروپائی بکسی گفته می‌شود که عادت به «تصحیح احقانه» دارد. مقصود از تصحیح احقانه این است که شخص بدون معرفت به موضوع یا چیزی بآن اظهار علاقه میکند و این علاقه نوعی تقلید از دیگران است. همچنین بکسانی که قضاوتشان درباره اشخاص بسته بظواهر است گفته می‌شود. این اصطلاح مفهوم وسیعی دارد که نویسنده مقاله کوشش کرده است آنرا و علل آنرا بیان کند. این مقاله از مجله آلمانی «مونات» ترجمه شده است.

کارجلفی نیست. مثل اینست که آدم با تاریخ به بستر برود. چه کسی میتواند ماریا والوسکارا بعثت اینکه خود را بناپلئون تسلیم کرده است سرزنش کند؟ گناه آنچه شخص بامرد مشهوری میکند ازین میرود و بصورت لطیفه‌های تاریخی درمیآید.

ماری قربانی کمپلکس خود شد. او معشوقه میخائیل کزوف خبرنگار معروف آلمان پروا داشت؛ مرد کوچک اندام و نازیبایی که نه تنها ۲۰۰۰۰ نفر بلکه دو میلیون نفر خواننده داشت کزوف در اثنای تصفیه بزرگ روس در سال ۱۹۳۸ مفقود شد و ماری نیز همراه او ناپدید گردید. من بعداً یکبار دیگر بموضوع او برمیگردم، چه خیال میکنم قضیه او در روشن کردن جنبه‌های روانشناسانه سنوبیسیم سهمی خواهد داشت.

## II

خانمی از آشنایانم که او را برندا می‌نامیم، در روز تولد خود، از یکی دوستدارانش يك تابلوی پیکاسو را در يك قاب ساده و مدرن دریافت کرد. این تابلو يك نمونه درخشان و ممتاز و نمونه‌ای از دوره «کلاسیک» کارهای پیکاسو بود؛ جوانی یونانی که دختری را روی بازوان خود حمل میکند. در این تابلو طرح این دو اندام چنان بهم آمیخته‌اند که تشخیص آنها از هم در بعضی قسمت‌ها ممکن نیست؛ مانند دو قلوهای سیاهی که دست و پای مشترکی دارند؛ چیزی که بتأثیر این تابلو بعنوان يك تاثیر کلی ظریف و هماهنگ می‌افزاید.

تابلو مثل اینکه چاپ سنگی بود ولی شماره ردیف نداشت. از این رو برندا آنرا يك کپی (۱) تصور کرد - و کمی دزده از این هدیه - آنرا در پلکان منزل آویخت. در ملاقات بعدی من در چند هفته بعد تابلو بالای بخاری در اطاق نشیمن آویخته بود. من گفتم: «می‌بینم که کپی پیکاسو ارتقاء رتبه پیدا کرده است؟» او خشمگین فریاد زد:

«- کپی؟ نه بالاخره معلوم شد که نسخه اصیل است»

و در حقیقت آن تابلو اریژینال بود؛ هدیه‌ای که از طرف عاشق کمروی او بطور خیلی ساده و با فروتنی تقدیم شده بود. از آنجائیکه این تابلو فقط از طرح‌های سیاه روی کاغذ سفید تشکیل شده بود، برای تشخیص اینکه اصیل، کپی، یا چاپ سنگی است، يك کارشناس و یا حداقل يك ذره بین خوب لازم بود.

نه براندا و نه هیچ‌کدام از آشنایان او نمی‌توانستند تفاوت آنرا دریابند، ولی آنها - مثل همه ما - این را طبیعی میدانستند که يك تابلوی اصیل استحقاق محل شایسته‌ای را دارد در حالی که يك کپی در هر صورت جایش در پلکان است.

من حالا میخواهم سعی کنم بطور اصولی پایه‌های این نظر ظاهراً طبیعی را بررسی کنم.

يك تابلو اصل یقیناً گرانتر از يك کپی است، با وجود این همه ما با عصبانیت این تصور را که ما يك تابلو را فقط باین علت که گران قیمت است بمعرض تماشا می‌گذاریم رد می‌کنیم. ما ادعا میکنیم که این اشیاء را از لحاظ زیبایی شناسی صرف می‌سنجیم، پس میتوان تصور کرد که تحقیر مانسبت به کپی‌ها مربوط به کیفیت بد و بدی سیستم چاپ دوره و ویکتوریاست. اما تکنیک جدید چاپ معجزه میکند، بعضی از کپی‌ها و تابلوهای آب و رنگ از اصل آنها قابل تشخیص نیست.

## Reproduction

در وضع خاصی مانند این طرح پیکاسو، از نظر زیبایی شناسی، تساوی کاملی میان تابلو اصلی و کپی آن وجود داشت. اما در این تساوی چیزی وجود دارد که ما را از خود زده میکند. شجاعت خاصی لازم دارد تا خود را متقاعد کنیم که تاثیر زیبایی شناسانه يك کپی از يك تابلوی اصیل قابل تشخیص نمیتواند باشد.

ما در عصر تولیدات عظیم گراور زندگی میکنیم پس از تولیدات بمیزان زیاد اثاثیه منزل و غیره تصور تولید زیاد از آثار پیر و دولافرانچسکا (۱) چیزی وازنده درخود دارد. از طرف دیگر ما علیه تولید بمیزان زیاد صفحه گرامافون و کتاب چنین اعتراضی نمیکیم، اگرچه اینها هم در مقوله «تجدید تولید» (۲) قرار دارند.

بنابراین چرا شخص - هرکس بر حسب استطاعتش - نقاشی اصیل يك نقاش کم و بیش درجه دوم را بامیل بیشتری بدیوار منزلش آویزان میکند تا يك کپی درجه يك از يك شاهکار نقاشی؟ آیا شخص دستخط يك شاعر متوسط جوان را بامیل بیشتری میخواند تا آثار شکسپیر را در يك مجموعه چاپی؟

تجزیه و تحلیل ما بنظر میرسد که به بن بست رسیده باشد. بگذارید آنچه را که خود برندا در يك گفتگو با مولف برای توجیه این رفتارش گفته است بشنویم:

ب. من بهیچ وجه نمیتوانم بفهمم مقصود از این کارها و گفتگوهای بیهوده چیست. طبیعی است که نظرم نسبت بتابلو از زمانی که دانستم پیکاسو شخصاً آنرا ساخته است تغییر کرده است. این به سنوبیسم هیچ ربطی ندارد.

موضوع فقط اینست که قبلاً بمن در این باره چیزی گفته نشده بود.

ک. بنابراین نظریه تو تغییر کرده است، ولی آیا این چیزی هم که بدیوار آویزان است تغییر کرده است؟

ب. طبیعی است که نه، ولی من حالا آنرا طوری دیگر می بینم.

ک. خیلی مایلم بفهمم که نظریه تو درباره يك تابلو بطور کلی توسط چه چیز تعیین میشود.

ب. طبیعتاً توسط کیفیت آن.

ک. و بجهت وسیله کیفیت آن معین میشود.

ب. اینقدر ملاحظه ای نباش، توسط رنگ، کمپوزیسیون، هارمونی، استحکام و غیره و غیره.

ک. بنابراین تو نظریه ات را هنگام ملاحظه يك تابلو تابع خصوصیات صرف زیبایی شناسی که نام بردی قرار میدهی.

ب. طبیعی است.

ک. از آنجائیکه این تصویر تغییر نکرده است و خصوصیات آن نیز تغییر نیافته، چگونه نظریه تو میتواند نسبت بآن تغییر کرده باشد؟

ب. اما من این را قبلاً بتو، توی ابله، گفتم؛ طبیعی است که نظر من نسبت به تابلو از زمانیکه میدانم نه فقط يك کپی بین میلیونها کپی دیگر نیست، بلکه پیکاسو شخصاً آنرا کشیده است، فرق کرده است، تونمی توانی اینرا درک کنی؟

ک. نه، من نمیتوانم اینرا بفهمم؛ تو برخلاف حرف خودت صحبت میکنی. کمیابی شیئی و معرفت تو درباره طرز بوجود آمدن آن هیچ تغییری در خصوصیات آن نمیدهد، و اگر

واقعاً نظریهٔ تومبنتی بر ملاحظاتی زیبایی شناسی صرف باشد - آنطوریکه بعقیده تودراین مورد هم صادق است - نباید باعث تغییر عقیدهٔ تودراین مورد بشود. قضاوت تومبنتی بر آنچه کم‌هی‌بینی نیست بلکه صرفاً مبتنی بر یک اطلاع تصادفی است که هم میتواند غلط باشد و هم صحیح، و با وجود واقعی شیئی ارتباطی ندارد.

ب. بیخود؛ چطور جرات میکنی بگویی که تابلوی پیکاسوی من اصیل نیست، چطور جرات میکنی ادعای این مسئله که آیا او خودش شخصاً آنرا ساخته است بوجود واقعی شیئی ارتباطی ندارد؟  
و بدین ترتیب میشد بلاائنها به صحبت ادامه داد.

در این مورد برندا احمق نیست. او تا این حد اشتباه میکند که تصور میکند قضاوت او در مورد یک اثر هنری تنها توسط ملاحظاتی زیبایی شناسی صرف تعیین میشود، در حالیکه در حقیقت تحت تأثیر عواملی کاملاً از نوع دیگر قرار دارد. برای او غیرممکن است که تابلوش را مجزا و بدون ارتباط با معلوماتش دربارهٔ منشاء آن ببیند؛ و اگر قرار بود مطلع شود که با وجود این آن تصویر یک کپی است، موافق با این رابطهٔ تغییر یافته، نظرش مجدداً تغییر میکرد. علاوه بر این او در این ادعا که مسئلهٔ مأخذ تابلو با ارزش زیبایی شناسی آن فی‌نفسه هیچ ارتباطی ندارد صادق است، چقدر نظر مامسئله مأخذ، موجد و اصالت یک اثر هنری - اگرچه فی‌نفسه در سطح کاملاً دیگری قرار دارد - چنان تنگ و غیرقابل تفاوت با نظر مادر بارهٔ خود شیئی پیوسته است که تقریباً برای ماجدا کردن این دو مسئله از یکدیگر غیرممکن است. بدین ترتیب برندا ندانسته واحد مقیاس نامتجانسی را در «سیستم ارزش» های کاملاً متفاوتی بکار میرد.

آیا باین دلیل برندا یک سئوب است؟ پاسخ باین سؤال تابع تعریف مفهوم سئوبیسیم است که ما امیدواریم در پایان این تفصیلات بآن برسیم.

من میخواهم بعنوان یک «فرضیه کار» پیشنهاد کنم که فرض کنی: این جریان نادانسته یک قضاوت ناشی شده از یک سیستم ارزش نامتجانس، در یک قلمرو معین، ذات پدیدۀ سئوبیسیم را تشکیل میدهد. (یعنی سئوبیسیم قضاوت در ارزش هنری هنر مورد بحث نیست بلکه قضاوت دربارهٔ ارزش دیگری است که با هنر مورد بحث از یک جنس نمیشد) بموجب این مقیاس اگر برندا میگفت «کپی در حالت موجود بهمان قشنگی اصل تصویر است، اما اصل تابلو بنا بر علی که هیچ ارتباطی با زیبایی ندارد مرا بیشتر تحریک میکند» سئوب نمیبود.

او یک سئوب ناآگاه است، زیرا قادر نیست بین دو عنصر این قضیه تفاوتی بگذارد، و نمی‌تواند علت نامتجانس قضاوت مبتنی بر سابقه ذهنی خود را بگوید، و یا بداند که قضاوتش مبتنی بر سوابق ذهنی قبلی است. من متوجه هستم که بطور ملاحظه‌ای موضوعی ور میروم که واضح و بدیهی است، اما اگر بمسئله دیگری که با وجود این بمسئله بالا مربوط است بپردازیم بلافاصله واضح بنظر رسیدن آن کمتر خواهد شد.

### III

در سال ۱۹۴۸ یک تعمیر کننده آلمانی نقاشی بنام دیترش فی که در کارهای مربوط به تجدید بنای کلیسای قدیمی ماری در شهر لوبک مشغول کار بود اعلام کرد که کارگران او در روی دیوارهای کلیسا زیر یک قشر گچ آثار قدیمی فرسک‌های

گوتیک را که مربوط بقرن سیزدهم است کشف کرده‌اند .  
 تعمیر آنها به معاون (فی) نونارمالسکات واگذار شد و او دو سال بعد کار را  
 خاتمه داد .

در مراسمی که بمناسبت خاتمه تعمیرات در سال ۱۹۵۰ برگزار شد ، کارشناسان هنری  
 از تمام نقاط اروپا بریاست صدراعظم شرکت کردند . نظریه عمومی که دکتر آدناور آنرا  
 بیان کرد این بود که ۲۱ تصویر مقدمه گوتیک قرن سیزده بر دیوار های کلیسا « یگ گنجینه  
 گرانبها و یگ کشف عالی شاهکارهای هنری گم شده » است .

هیچ یگ از کارشناسان در این موقع یا بعد از آن در باره اصالت فرسک‌ها شکی ابراز  
 نکردند . این خود آقای مالسکات بود که دو سال بعد پرده از حیل برداشت . او بمیل خویش  
 خود را به رئیس پلیس لوپک معرفی کرد و توضیح داد که فرسک‌ها تماما کار شخص خود  
 اوست و بدستور رئیس خودش (فی) آنها را ساخته است ، و تقاضا کرد که بعلت تقلب  
 بدادگاه جلب شود .

با وجود این بزرگترین کارشناسان هنری آلمان در عقیده خود باقی ماندند و  
 اطمینان دارند که فرسک‌ها بدون شك اصیل هستند و مقصود آقای مالسکات فقط یگ تبلیغ  
 ارزان برای خودش میباشد .

یگ کمیته تحقیقات اداری تشکیل شد ، اما تازه بعد از اینکه آقای مالسکات اعتراف  
 کرد که صدها تابلو نیز از رامبراند ، واتو ، تولوز ، لوتره ، پیکاسو ، هاری روسو ،  
 کورو ، شاگال ، فلامینک و سایر استادان جعل کرده است ، و واقعا چند تا از آنها هم در  
 منزل (فی) کشف شد ، باین نتیجه رسید که تعمیر فرسک‌ها یگ حقه‌بازی بوده است .

اینکه کارشناسان آلمانی بدون این « اسناد » باز هم اعتراف میکردند که  
 فریب خورده‌اند مسئله ایست مشکوک . من در اینجا کاری به امکان اشتباه کردن کارشناسان  
 ندارم . کار آقای مالسکات تازه ترین نمونه در میان یگ سری از حقه بازیها و تقلبات  
 موفقیت آمیزی است که شاید باور نکردنی ترین آنها ( فرمر ) ( ۱ ) های تقلبی فان مگرن (۲)  
 باشد . در نتیجه این سؤال ناراحت کننده پیش میآید که آیا تصاویر مقدسه (لوبک) حالا  
 کمتر زیبا هستند؟ آیا آنها دیگر « یگ گنجینه گرانبها از شاهکارهای هنری » نیستند ، باین  
 دلیل که آنها بوسیله آقای مالسکات نه دیگری نقاشی شده‌اند؟ و بعلاوه اگر فان مگرن میتوانست  
 بخوبی خود فرمر نقاشی کند چرا باید تابلو های او را در موزه های هلند و دیگر موزه ها  
 از دیوار برداشت؟ وقتی که خود کارشناسان نمی توانند ما بین این دو (فرمر) تفاوتی پیدا  
 کنند پس بایستی فرمر های تقلبی همانقدر باعث لذت زیبایی شناسی بینندگان عادی موزه‌ها  
 شوند که اصلی های آنها . موزه داران کاری ندارند جز اینکه در کاتالوگ نام (فرمر) رابه  
 (فان مگرن) تبدیل کنند .

پاسخ های مختلفی میتوان باین طرز تفکر داد ، اما قبل از اینکه بآنها بپردازم میخواهم  
 در نقش یگ (۳) *Advocatus diaboli* باین بحث ادامه دهم و به بحث درباره تقلبی  
 بردازم که در زمینه دیگری انجام شد ، به *Ossian* ماکفرسون .

این قضیه بقدری معروف است که جریان واقعه فقط احتیاج به توضیح مختصری  
 (۱) (ورمیر) *Vermeer* نقاش هلندی قرن ۱۷ - (۲) جعل کننده آثار فرمر (۳) وکیل

ابلیس خو. کسی که علیه عقیده خودش استدلال میکند

دارد .

شاعر و ماجراجوی اسکاتلندی ، جمس ماکفرسون (۱۸۹۶ - ۱۷۳۶) مدعی بود که در خلال سیاحت های خود در (هایلاند) چند دستخط قدیمی «گلی» . ۱۱ پی یافته است . ادبای علاقمند اسکاتلندی بلافاصله بمجمع اعانه پرداختند تا ادامه تحقیقات ماکفرسون را ممکن سازند .

ماکفرسون در ۱۷۶۱ « فینگال یک حماسه قدیمی در شش کتاب همراه با بسیاری از اشعار اوسپیان پس فینگال » را منتشر کرد . اوسپیان پهلوان و شاعر افسانه‌ای ادبیات کلتی (۴) است که ظاهرا در قرن سوم زندگی میکرده است . بعد از فینگال در مدت کوتاهی یک کتاب حماسی قطور تر اوسپیان بنام تمورا و پس از آن « مجموعه آثار اوسپیان » منتشر شد .

اصالت متونی که ظاهرا توسط ماکفرسون پیدا شده بود بلافاصله در انگلستان موردشک قرار گرفت ، و قبل از همه دکتر جانسون این شک و تردید را اظهار نمود . پاسخ ماکفرسون دعوت بدوئل بود و تا هنگام مرگش به بهانه های مختلف بيموردی از انتشار متن اصلی « گلی » سر باز زد .

درسالهای آخر قرن ۱۸ قضیه به نتیجه رسید و تأیید شد که ماکفرسون در واقع چند قطعه از اشعار کلتی را مورد استفاده قرار داده اما بیشتر متون اوسپیان توسط خود او تهیه میشده است .

متن اوسپیان بزبانهای متعددی ترجمه شده و تاثیر بزرگی در محیط ادبی و فرهنگی اروپای اواخر قرن هیجده و اوائل قرن نوزده داشته است . درانسیکلوپدی بریتانیکا درباره ماکفرسون باعبارات زیر قضاوت شده است :

« این حقیقت که اثر او برآخذ مختلف متکی است و بعنوان اشعار حقیقی کلتی بی ارزش است ، در این مسئله چیزی تغییر نمی دهد که او یک اثر هنری خلق کرده است که بیش از هر اثر دیگر باعث شد که جنبش رمانتیک در ادبیات اروپائی بخصوص آلمانی جان بگیرد .... هر در و گوته ... درزمره تحسین کنندگان صادق ماکفرسون بودند » . رشته این امثال میتواند بدون انتها دنبال شود .

مبلهای آنتیک ، مجسمه های رمی ، تاناکرافیکور ( ۱ ) های یونانی (مادوناهاى ۲) ایتالیائی همیشه و دائماً جعل ، کپی و تقلید میشوند ، و ارزشی که ما بآنها نسبت میدهیم نه بوسیله ارزیابی زیبایی شناسی و مورد پسند واقع شدن نظری ، بلکه توسط قضاوت مردم و نامطمئن کارشناسان تعیین میشود .

به تابلو متوسط اما اصیل یک استاد بزرگ بیشتر ارزش داده میشود تا به اثر شاگرد گمنامش که از نظر هنری عالیت است و یا «مکتب» خود او . در حقیقت نه تنها در نظر تجار آثار هنری ، که فقط از نظر مادی بآن توجه دارند ، بلکه از نظر همه ما و از جمله خود مولف اینطور است . و آیا بنا بر این همه ما سنوبهائی هستیم که برای ما یک علامت ، یک نظریه رسمی ، و مهر یک عصر مهمتر است تا زیبایی حقیقی خود شیئی ؟ و هم چنین با آثاری از شکسپیر و یوهانس سباستیان باخ ، که اصالت آنها مورد بحث است ، چه باید کرد ؟ آیا کیفیات

(۴) کلت یا سلت زبان قدیمی که در قدیم در انگلستان رایج بود .

(۱) مجسمه های کوچک و ظریف (۲) مجسمه های حضرت مریم .



دراماتیک ، شعری و هارمونیک آنها تابع عقاید تکنیکی بی حد و حصر میان متخصصین و دانشمندان است ؟

## VI

پس از این نمایش نکات مورد دعوی ، اینک میخواهم موضوع را از جنبه دفاعی آن روشن کنم .

آخرین دفاع را میتوان در يك جمله خلاصه کرد : قضاوت ما در باره يك اثر ادبی یا هنری هر گز يك عمل واحد نیست بلکه نتیجه دو جریان مستقل و همزمان است که متمایل بنقض یکدیگرند .

وقتی ما يك (فرسك) مصری را ملاحظه میکنیم در اینحال تصویر را بر طبق ارزش ظاهریش نمیسنجیم ، بلکه آن را بوسیله يك تطبیق ناخود آگاه روحی بر طرز تفکر آندوره ارزیابی میکنیم .

ما مثلا میدانیم که مصریها تکنیک پرسپکتیو را هنوز کشف نکرده بودند ، و نیز میدانیم که در بعضی از نقاشیهای دیواری مصری بزرگی جثه ها بستگی بدرجه اجتماعی آنان دارد . در وضعی شبیه باین ماهر تصویر را در يك کادر دوگانه ملاحظه میکنیم ، در کادر مادی که آن را از محیط اطرافش جدا میکند و بعبارت دیگر جای معینی در فضا بآن میدهد ؛ و در کادر روحی يك مقیاس ، که بآن يك محل محدود در زمان می بخشد و آنرا در عصر خود و محیط فرهنگی خود قرار میدهد .

وقتی که ما تصور میکنیم يك قضاوت صرف زیبایی شناسی متکی بر درك عقلانی خود میکنیم ، در حقیقت بمفهوم این کادر یا سنجش عقلانی دوم (یعنی بوسیله دستگاه مقایسه دیگر) قضاوت میکنیم .

هراثر هنری ، ادبی ، یا موسیقی ، فقط در پیوستگی با دوره ایجادش میتواند ارزیابی شود ؛ و ما درست این کار را ناآگاهانه انجام میدهیم : زمانیکه ساده لوحانه تصور میکنیم که معیار های مطلق را بکار برده ایم ، درحالیکه آنها املاک های نسبی هستند .

هنگامیکه ما برای اولین بار (فرمر) تقلبی را باین خیال که اصیل است تماشامیکنیم ، و دفعه دوم با علم باینکه تقلبی است بآن مینگریم ، دراینصورت احساس زیبایی شناسی ما در حقیقت کاملاً تغییر کرده است ؛ اگر چه تصویر همانچه که بوده باقی مانده است ؛ زیرا حالا تصویر در کادر روانی دیگری است و از این جهت شکل دیگری دیده میشود . چنین تفکراتی در مورد خود بوجود آورندگان این تابلو های جعلی نیز وجود دارد . شاید او بتواند تکنیک مکتب فلمیک قرن هیجده را تقلید کند ؛ اما او نتوانسته است مانند (فرمر) راسا کاری شروع کند ، چه طرز ید او نوع دیگری است . چه او واقعیت را بشکل دیگری درك میکند ؛ برای اینکه او بوسیله يك کوشش غیر طبیعی میتواند تجربیات متراکم هر آنچه را که از دوره (فرمر) بیعد در زمینه نقاشی بوجود آمده است از ضمیر خود بزدايد . و اگر يك نقاش معاصر با کمک سعی و کوشش فوق العاده موفق شود که دید خود را بافلامیک قرن هیجده یا با کوآتروچنتو (۱) ایتالیائی وفق دهد همانطور نیز باید هیپوتیزی بکار برد که شکل دید خریدارانش را نیز بهمان ترتیب تغییر بدهد .

(۱) نقاشی قرن پانزدهم ایتالیا

ما میتوانیم به دانائی و تجربه خود بیفزائیم ، اما نمی توانیم چیزی از آن بکاهیم .  
اگر پیکاسو تصمیم میگیرد که قوانین پرسپکتیو را نادیده بگیرد ، بدان معنی است که  
او از تکنیک معینی گذشته و مرحله بالاتری رسده است ؛ بر خلاف نقاشان قدیم مصر که هر  
گر آنرا نمی شناخته اند .

یک پریمیتیو (بدوی یا ابتدائی) ساز مدرن چیز دیگری است تا یک پریمیتیوساز پریمیتیو  
کلاسی سیم معاصر چیز دیگری است تا هر اثر کلاسیک کلاسی سیم . تنها بیماران روحی  
میتوانند قسمتی از گذشته خود را کنار بگذارند .

با وجود این هنگامیکه آثار گذشته را ملاحظه میکنیم ، برای اینکه خود را در محیط  
و طرز تفکر دوره مورد نظر قرار دهیم مجبوریم یک چنین جریان کاهش روانی را انجام  
دهیم ؛ برای اینکه چنین آثاری را ارزیابی کنیم باید در روح آنها نفوذ کنیم و تجربه مدرن  
خود ، همه آن چیزی را که از بعد از ایجاد این شعر حماسی یا موزائیک دوره بیزانس بوجود  
آمده است فراموش نمائیم . ما باید در گذشته فرو رویم و تمامی حال را از ضمیر خود بزدایم .  
هرچنین نشیبی مرحله ای از یک تمکین ناآگاهانه است . هرگونه پائین یاعقب رفتن در این مورد  
نوعی از عمل تمکین از روی تواضع است . ما چشمان خود را در برابر تکنیک نارسا ، فهم  
ساده لوحانه ، خرافات ، معلومات محدود و اشتباهات اساسی آن زمان می بندیم ؛ به آنها  
امتیازاتی میدهیم .

یک آزمایش کوچک شرافتمندانه از خود همیشه مویذ این تمکین است که به تحسین ما  
در مورد کلاسیک ها آمیخته است ، و نشاطی که ما در خود ، زمانیکه باوای گذشته گوش  
میدهیم حس میکنیم ، تا حدودی از این رفتار نیمه آگاهانه ناشی میشود : «آفرین بر مردی که  
در عصر خود اینها را میدانسته اند» .  
ما احساس میکنیم که از یک پیچ حلقه ای این شکل حلزونی پائین مبرویم . ما با تعجب و تحسین  
بیهشت وحشت زای داتته مینگریم ولی احساس میکنیم که با یک حرکت ظریف و ملاحظه کارانه  
سوی آن خم میشویم .

این شکل مجاز استتیک ، بمجرد اینکه چهار چوب روانی که توسط آن تصویر را  
ملاحظه میکنیم مهمتر از خود تصویر بشود ، و بمحض اینکه احساس هیجان و شادی که  
توسط ژست تشویق آمیز نزول بگذشته بوجود میآید ، بر مسئله خود زیبایی شناسی بر تری  
یابد ، تبدیل به سنویسم میشود .

نتیجه ، عبارتست از آشفتگی بزرگ قضاوت منقدانه ؛ ارزش دادن بیجا بمردگان ،  
کوچک کردن زنده ها ؛ نظر احترام آمیز بدون تفاوت نسبت بهرچه کلاسیک ، آنتیک ،  
پریمیتیو (بدوی) و بطور ساده کهنه است .  
این تمایل در شکل فوق العاده آن انسانها را بر آن میدارد که شمعدانها و قاب عکس  
هایشان را مصنوعا کثیف کنند تا بدینوسیله با آنها زنگار قدمت بهخشند ؛ از اینجهت ما آنرا  
سنویسم زنگاری می نامیم .

جریانیکه انسانها را باین انحرافات در قضاوت میکشاند فی نفسه همان چیزی است  
که قبلا توضیح داده شد ؛ یعنی مادرك يك اثر هنری و ارزش آنرا با مدرج و یا واحد مقیاسی  
اندازه می گیریم که از لحاظ روانشناسی به قلمروان نزدیک اما از لحاظ طبیعتش نسبت به آن  
بیگانه است .

علت وجودی سنوبیسم در اینست که شخص ارزش را بامقیاس غلط می‌سنجد. سنوب همیشه سعی میکند زیبایی را با گرما سنج و سنگینی را با ساعت بسنجد.

## V

دختر سیزده ساله یکی از رفقایم با شخصی بموزه گرینویچ رفت. وقتی از او سؤال شد که درموزه از چه چیز بیش از همه خوشش آمد، بی معطلی جواب داد: «پیراهن نلسون»؛ و در جواب اینکه چه چیز در آن زیباست، توضیح داد: «پیراهن خونین فوق‌العاده زیبا بود. این شیئی خون حقیقی را بر روی یک پیراهن که بکسی متعلق بوده است، که از لحاظ تاریخی حقیقتاً وجود داشته نشان میدهد» شور و شوق کودک آشکارا از همان جا سرچشمه می‌گیرد که جاهوی دوات ناپلئون، طره موبرس مومیائی مصری، یادگارهای مرد مقدسی که در مراسم سالیانه مذهبی حمل میشود، قطعه طنابی که قاتل مشهوری با آن پدار آویخته شده، و صورت حساب رختشویی تولستوی.

در عالم تصور و تخیل مردمان بدوی، یک شیئی که در گذشته به شخصی تعلق داشته یا با او در تماس بوده، فقط یادگاری ساده از او نمیباشد، بلکه آن شیئی در نظر او بطور سحرآسا از آن شخصیت مورد نفوذ قرار گرفته و بطور معجزآسا حاکی از طبیعت و وجدان شخص است.

چندی پیش در یک سرمقاله دلیلی اکسپرس چنین نوشته شده بود: «من اعتقاد دارم که برای بسیاری از ما لذت مخصوصی دارد که دندانهایمان را در هلوئی فروبریم که در ملک یک کنت خویشاوندی با خاندان سلطنتی روئیده باشد... تصورات یک نیروی جادویی ابتدائی در ضمیر ناآگاه تمدن‌ها بزندگی خود ادامه میدهد.

منگوله یک مدال، لباس جشن مادر بزرگ، باد بزن کهنه اولین مجلس رقص، علامت رمز حکومت، همه این چیزها اگر انسان بآن نیمه آگاه هم باشد با خاصیت طلسم‌رادرند. جوانک هائی که در قرن بیستم تکه پاره های لباس فلان خواننده را نگه میدارند، نوع عوامانه معتقدینی هستند که در گذشته تکه استخوانهای پیرمرد مقدسی را پرستش میکردند. ارزشی که ما بیک دستخط اصیل (امضاء شده)، به قطعه اثاثیه، به قلم دیکسن یا تلسکوپ که بر نسبت میدهیم بیان سزاوار سادگی ناآگاهانه است. این همانطور که آن کودک گفت «فوق‌العاده زیبا» است.

مشاهده یک قطعه مرمر از مجسمه کارپراکسیتیلِس هر چند هم که متلاشی و با گوشه‌های شکسته و بینی سائیده دیگر باندام انسانی هیچ شباهتی ندارد؛ دست دادن با یک استاد، قدرت سحر آمیزی دارد، و باین دلیل به انسان احساس هیجان انگیزی دست میدهد، مانند «خون حقیقی نلسون بر پیراهن حقیقی او».

تعبیر ناگهانی که در نظریه ما - و در قیمت فروشنده آثار هنری - بمحض اینکه اطلاع حاصل کنیم که فلان قطعه چلوار متمایل بسپاهی کهنه و پاره یک اثر تأیید شده از فلان است، هیچ ارتباطی با زیبایی، استتیک و نظائر آن ندارد. این ها بقایائی از پرستش یادگار هاست. اهمیت اغراق آمیزی که ما برای یک اثر اصیل، برای چیزی که اصالت آن ثابت شده باشد، قائل هستیم، در حالت مخصوصی که فقط کارشناس بتواند تفاوتی را تشخیص دهد، یک نوع بت پرستی ابتدائی است. و این حالات خاص، همانطور که هر فروشنده منصف آثار هنری قبول دارد، بقدری زیاد است که میتوان آنرا بعنوان یک قاعده تلقی کرد.

علاوه بر این، در گذشته همکاری استاد با شاگردانش برای یک کار بزرگ یک رسم

عمومی بوده است. در مورد اغلب آثار گذشته در بسیاری حالات ما بین يك شاهکار مسلم و تصدیق شده از قلان ویا نوشته ای از بهمان با اثری از مکتب دیگری نمی توان تفاوت روشن و واضحی را تشخیص داد. بزبان ساده: درباره بسیاری از اعصار و مکاتب که يك سبک معین وجود داشته، درک اختلاف کیفی بین هنرمندان صلاحیتدار آن زمان فقط و فقط برای افرادی مقدور است که امروز در مشخصات آن عصر متخصص و متبحر باشند.

تماشاچیان عادی موزه ها نه بوسیله چشم بلکه توسط نیروی سحر آمیز اسم و عصر هدایت میشوند.

آشفته گی اسرار آمیز احساس های زیبایی شناسی بعلت بت پرستی ناآگانه و سنوویسم زنگاری، يك عامل اساسی در نظریه ما نسبت بهتر اعصار گذشته شده است؛ نظریه ای که با ارزیابی واقعی آن بهمان اندازه کم ارتباط است که هم آهنگی تیبیک «لباس تازه قیصر» با اشکال هنری افراطی مدرن.

موضوع پذیرفتن این اشتباه را کنار میگذاریم؛ این مسئله بقدری بدیهی است که من حالا می توانم از سنوویسم فرهنگی به سنوویسم اجتماعی بپردازم.

## VI

پرنس چارلز هنوز همه دندانهایش را دارد؛ ازدحام و اجتماع بزرگ دیروز در جلو کاخ بوکینگهام بمناسبت این شایعه بود که پرنس چارلز یکی از دندانهایش را از دست داده است.

دیلی اسکچ اکتبر ۱۹۵۴

کریون شجاع خود را بدار بزن - ، مادر آرک جنگیدیم و تو در آنجا نبودی. (۱)

من فراموش کرده ام که کریون باین اظهار هانری چهارم چه جواب داد، ولی مطمئن هستم که او می بایست در مدت بقیه زندگی از اینکه يك موقعیت تاریخی را از دست داده است خود را سرزنش کند.

این «کمپلس کریون» اینطور که من آنرا می نامم، شاید در يك طرح خشن، هنگامیکه تاریخ ساخته میشود بعنوان يك نیروی محرکه و حداقل یکی از عوامل آن باشد. در وهله اول بنظر میرسد که این خصوصیت متعلق بعده کمی از مردم یعنی حسودها و جاه طلب هاست. اما من تصور میکنم که این نیروی محرکه ریشه های عمیق تر از آنچه ظاهر امر نشان میدهد دارد، و اگر چه بمقادیر مختلف، عده زیادی را تحت تاثیر قرار میدهد.

ماری ب در مورد آرزوی «با تاریخ به بستر رفتن» يك نمونه افراطی از کمپلکس کریون بود.

يك شکل کمتر افراطی آن آرزوی متداول ملاقات با يك شخصیت مشهور یا تاریخی است.

در يك نگاه سطحی بنظر میرسد که این آرزو بعلت خودنمایی اغراق آمیز اجتماعی و احتیاج باینکه شخص اعلام کند: «من با فلان کس مشهور آشنا شدم» بوجود می آید. و همچنین مقدار معینی کنجکاوی واقعی میتواند این نقش را بازی نماید که تعیین کنند فلان کس در زندگی واقعی خود چگونه آدمی است.

(۱) (کریون سردار معروف هانری چهارم بوده است)

با وجود این میلیونها مردمی که - قبل از اینکه این آداب و رسوم بوجود بیاید - برای اینکه پارئیس جمهور دست بدهند پکاخ سفید درواشنگتن رفته‌اند ، تا این اندازه از خودخواهی و کتبخاوی و مثلاً از آرزوی « دست تاریخ را فشردن » تحریک شده بودند .

توده های مردمی که همه نواع ناراحتی را تحمل می‌کنند تا بتوانند نگاه گذرنده‌ای براسم تاجگذاری ، ملاقات های یک‌رجل سیاسی ، یا انفجار یک‌کوه آتشفشان بیندازند ؛ حداقل تا این اندازه آرزوی « شرکت کردن » یا « شاهد ساخته شدن تاریخ بودن » آنها را تحریک کرده است که دروقایع معاصری که در دنیا اتفاق می‌افتد شرکت کنند ، هرچند هم که منفی یا ازدور باشد .

برعکس ، این تمایل نشان میدهد که در این قضیه ترس چیزی از دست دادن ، از دست دادن شانس یک معاصر ، یک شاهد عصر حاضر بودن ، کاملاً معلوم نشده‌است .

کمپلکس‌گریون سنوبهای اجتماعی متعددی از قبیل کسانی که تاریخ را از سوراخ کوچکی نگاه می‌کنند ، کسانی که میخواهند با اشخاص مشهور ملاقات کنند ، « درتاریخ شرکت داشته باشند » ودراین یادر آن زمینه در سرنوشت زمان خودشان تاثیر کنند بوجود می‌آورد .

برجسته‌ترین سنوب تاریخی ، اولین نمونه شهرت طلبان و کلکسیونرهای دستخط ، کسی که تمام شب‌ها در خیابان اردو میزند برای اینکه بتواند نگاه کوتاهی باعمال یک شخصیت مشهور بیندازد ، شاید جمس‌بوسول نویسنده شرح حال دکتر جانسون باشد . (۱)

« کمپلکس‌گریون » تمام زندگی اجتماعی را تحت نفوذ قرار میدهد ، و هم‌چنین بمیزان زیادی در انتخاب دوستان ما تاثیر میکند . ما بکسانیکه کار برجسته معینی انجام داده باشند ، بکسانیکه در رشته خودشان ویا در مسائل مورد علاقه ما ویا زمینه‌های دیگر کار مهمی کرده‌باشند ، وبآنهائی که احتمالاً زمانه مهر خودرا برآنها زده است ، علاقه مخصوصی داریم .

اینکه آنها سیاستمدار ، چین‌شناس یا کلکسیونر انفیه‌دان باشند بهمان اندازه نقش کمی بازی میکنند که کیفیت انسانی آنها . ارزشی که مادر بازار اجتماع برای انسانها قائلیم نه‌بوسیله اینکه اوچه هست ، بلکه توسط اینکه چگونه بنظر مینماید معین میشود . کافی نیست که شخص خودش باشد ، بلکه باید « چه‌کسی » باشد . این پدیده بقدری عمومی است که بزحمت میتوان اجتماعی را نشان داد که باکتری‌های سنوبیسم بآن حمله‌ور نشده‌باشند . در یک چنین اجتماع ضد عفونی شده‌ای انسان تنها بوسیله ارزش درونی خود و نه به موجب موقعیت اجتماعی ، شهرت ، ثروت و برجسته‌بودنش مورد قضاوت قرار میگیرد .

اما در اینجا بلافاصله این سؤال پیش می‌آید : ما واقماً از ارزش درونی چه‌می‌فهمیم ، شجاعت یا فروتنی ، حاضر جوابی ، ذوق یا پرهیزکاری ؟ . ما بدون کادر روانی یک مقیاس بهیچ قضاوت ارزشی نمی‌توانیم برسیم . تنها هنگامیکه مقیاس مشخصی را برای خود تعیین کنیم میتوانیم ارزشی را اندازه گیری نمائیم .

در اینجا ما نمیتوانیم سؤال کنیم که آیا این مقیاس «مناسب» است ؟ یک بوکسور اگر برای جولویی ارزش بیشتری از ت - س . الیوت قائل باشد سنوب نیست ؛ و همچنین

جمس بوسول دراین بیوگرافی جزئیات زیاده‌ای را باآب وصاب نقل کرده‌است .

اگر يك علاقمند بموسیقی برای یهودی منیوئین اهمیت بیشتری از سروینستون چرچیل قائل باشد سنوت نخواهد بود .

با وجود این يك خانم اهل مهمانی که بقدر گاو هم از موسیقی سردر نمی‌آورد و برای یهودی منیوئین سر و دست می‌شکند و مصرا مایل است که او در کوکتل پارتیش حضور داشته باشد ، يك سنوب است ؛ زیرا او ارزش را بموجب کیفیت دیگری غیر از آنچه در حقیقت در آن مورد وجود دارد اندازه گیری میکند .

در حالات فوق‌العاده شاید يك جامعه اجتماعی بتواند بيك سلسله مراتب هم آهنگ تعیین ارزش ها برسد . چنین جوامعی نسبتاً آزاد از سنوئیسیم خواهند بود ؛ برای اینکه در این حالات مقیاس ارزش دیگری پیدا نمیشود که در تشخیص قضاوت نقشی بازی کرده و اخلال نماید .

در جبهه جنگ یا در يك ماموریت خطرناك ، ترکیبی از شجاعت ، خوشبینی ، صحت ، امانت و رفاقت بالاترین ارزش را نمایان می‌سازد که تمام مقیاس های فعلی را کنار می‌زند ؛ فرد را از اجبار های معمولی خود ، درجه و موقعیت اجتماعی و غیره رها می‌سازد .

همچنین در جوامع «بسته» مانند زندان‌ها ، آسایشگاهها و دیرها يك سیستم ارزش واحدی توسعه پیدا میکند ، هرچند که در اینجا ترکیب دیگری از صفات و مشخصات لازم است .

در چنین وضعی بعلت فشار شدید ، روابط معین و مشخص ، اعضاء این اجتماع بسته یکدیگر را خارج از ملاحظاتی که در شرایط عادی در قضاوت تاثیر میکند ، بموجب « ارزش درونی » و « کیفیت انسانی » قضاوت خواهند کرد .

معهدا در شرایط عادی ، جامعه انسانی هرج و مرجی است که در آن «سیستم ارزش» های انحصاری و متقابل دائما با هم برخورد میکنند ، یکدیگر را قطع میکنند ، و مرتباً با هم در منازعه هستند .

من گوش کرده‌ام نشان بدهم که چگونه در قضاوت هنری ، در حالی که ما خیال میکنیم بر يك معیار زیبایی شناسی صرف مبتنی است ، سیستم های نا متجانس داخل شده و قضاوت ما را آشفته می‌سازند و ما را به سنوب های فرهنگی تبدیل میکنند .

تمایلاتی که در قضاوت در مورد کیفیات انسانی نقشی بازی میکنند و در آن تاثیر کرده و ما را در زمره سنوب های فرهنگی درمی‌آوردند ؛ و ریشه های پسیکولوژیک احترام ما در مقابل عنوان ، نفوذ و ثروت ، باسانی شناخته میشوند .

اشکال کار در اینست که باید قبلا در این مسئله توافق کرد که اساسا ما کدام کیفیت انسانی را از جنبه اجتماعی «باید» رجحان دهیم .

پاسخ باین سؤال تنها میتواند مبهم و غیرصریح باشد ، ولی رویهمرفته توضیح دادیم که ما بطور خود بخود گوش میکنیم که دوستان خود را در میان کسانی بجوئیم که در جمع آنها محرك یا آسایشی پیدا کنیم ؛ کسانی که در زمینه های معینی سلیقه های همشکل و علاقه‌های مشترکی با ما داشته باشند و از يك محیط مساوی فرهنگی یا اجتماعی بیرون آمده باشیم ؛ کسانی که وفادار و هوشیار و شایسته دوستی هستند ، و هم چنین وقتی که تمام امتیازات مربوط بدرجه و شغل کنار گذاشته شود .

در حقیقت انتخاب دوستان ما ، هر چند که در مقیاس کوچکی آنرا در نظر بگیریم ، توسط چنین ملاحظاتی معین میشود . در اینجا اشتباه در اینست که ما از يك فرض خیالی نتیجه

گیری میکنیم؛ ما هر گز نمیتوانیم يك انسان را از محیط و کادر خودش جدا سازیم. در اینجا من يك نمونه ساده و فشرده را نقل میکنم  
 در يك کوکتل پارتی ادبی بسیار شلوغ من بيك خانم میانه سال بی‌نمکی معرفی شدم که از یکی از کتابهای من مقداری تعریف کرد. از آنجائیکه من اسم او را نفهمیدم از او پرسیدم که آیا او خودش نیز نویسنده است؟ او جواب داد:  
 «نه، من يك سالن مد را اداره میکنم». من مایوسانه در اولین فرصت از او جدا شدم و خود را با صحبت کردن با یکی از مهمانان سرگرم کردم. این شخص در ضمن از من پرسید که پرنس ژ (یکی از اسامی مشهور تاریخی فرانسه را نام برد) بنظرتان چطور آمد. من برگشتم و دوباره باین خانم بی نمک نگاه کردم؛  
 خداوندا! یکمرتبه چقدر زیبا شده بود! این زن مانند کپی پیکاسو که اصلتش معلوم شد تغییر نکرده بود، ولی در مقابل، نظرم تغییر کرده بود و او را در روابط دیگر و روشنائی دیگری می‌دیدم.

البته این حقیقت که او يك سالن مد را اداره میکرد می‌بایست باندازه ابتذال وحشتناک رفتارش تاثیر مهمی داشته باشد. توضیحات طعنه‌آمیز باین نتیجه منجر شد که شاهزاده خانم سابقا مانکن بوده و بعلت ازدواج کوتاهی با یکی از خویشاوندان ژ در خانه او رفت و آمده داشته است.

باین ترتیب او در نظر من بایک ضربت بجای اصلی خودش برگشت؛ تابلو پیکاسو دوباره بیلکان تبعید شد.  
 در دویست سال پیش این تغییر نظریه من بهیچوجه سنویسم نبود، بلکه بعنوان نتیجه طبیعی سلسله مراتب مورد قبولی بود که بموجب آن يك شاهزاده خانم صحیح‌النسب در مرتبه بالاتری از يك شخص معمولی قرار داشت.  
 و همچنین در آن زمان علاقه عاشقانه بدن‌دان‌های پرنس چارلز بیان کاملا عادی و مهیج طرفداری ملت از پادشاه آینده می‌بود.

اروپای عصر فتودال تقریبا يك سلسله مراتب واحد ارزشهای اجتماعی بوجود آورده بود که در آن اصالت، وضع اجتماعی، و موقعیت هائی که «بلطف خداوندی» بدست می‌آمد يك مقیاس مورد قبول عمومی بشمار میرفت.

این مقیاس پس از حمله بیاستیل و اعلام و تعریف حقوق انسانی، هرچند که از لحاظ ثوریک تغییر کرد. ولی نمونه های اصلی ارزش های پیشین و سمول‌های آنها، پادشاهان اصیل و شاهزاده خانم های زیبا، شوالیه‌ها و نجبا، پس از این تغییر هنوز زندگی میکنند و افکار دمکراتیک و آزادیخواهانه ما را ناراحت می‌سازند.  
 موقعیت اجتماعی و اعتبار، عنوان و نسب تا این حد برای ما بعنوان معیارهای بازار سیاه پسیکولوژیک در پیشخوان دکانهای اجتماع باقی مانده‌اند.

## VII

تمام اشکال متعدد سنویسم در يك نمودار اساسی جای‌میگیرند: تناوب دوسیستم‌ارزش مختلف.

سیستم اول که بموجب قبول یاظهار ما اساس قضاوت ما را تشکیل میدهد: معیارزیبائی شناسی، قدرت جاذبه شخصی، کیفیت درونی انسانی، و غیره.... سیستم دوم سیستمی است که درسیستم اول اخلال کرده و قضاوت ما را آشفته می‌سازد: بت پرستی، کمپلکس کریون، عنوان

نمودن و غیره ....

برای فرموله کردن دقیق تعریف پیشنهادی من توضیح میدهم : سنویسم نتیجه‌ترکیب پسیکولوژیک دوارزیایی مستقل و جدا از هم است ، که از اصول ذات مجزاست ، و در روح هر ناظر ، هر چند مبهم و پیچیده ، بهم آمیخته شده است . این موضوع این معنی را نمیدهد که سیستم دوم «سیستم مزاجم» فی‌نفسه بی‌ارزش است ؛ نیروی محرکه آن که ارزش سیستم اول را منقلب و آشفته میسازد اغلب از منابع عمیق نمونه‌های باستانی سرچشمه میگیرد . فقط يك سنوب با علائم معکوس مثلا ادعا خواهد کرد که آریستو کراسی ، بمفهوم اصلی کلمه ، بعنوان افراد زنده‌ای که بوسیله سنت و تربیت شکل یافته‌اند و در نتیجه در يك سطح عالی از لحاظ اعمال و رفتار و سلیقه قرار دارند بی‌ارزش است .

قبل از حمله بباستیل فرهنگ اروپائی رویهم‌رفته فئودالی و آریستو کراتیک بود. اینها دو پهلوی بودن اصطلاح **Common man** (۱) این حقیقت خشن را منعکس میکند که يك سطح زندگی پائین مترادف با رفتار زنده و سلیقه عوامانه است .

در کشورهای که یامانند فرانسه و روسیه شوروی يك انقلاب اجتماعی اساسی انجام داده‌اند و یامانند ایالات متحده امریکا و استرالیا در عصر جدید بعنوان دولت‌های پیشرو بوجود آمده‌اند «شخص عادی» در حقیقت حامل تمدن است ، و عنصر آریستو کراتیک در این کشورها (تأحدی که هنوز وجود دارد) تبدیل‌یك فسیل فرهنگی شده است .

تاچندی پیش در اینجا آن اتحاد اجتماعی از طبقات پائین آریستوکراسی و طبقات بالای بورژوازی تجارتي که بعنوان «طبقه متوسط بالا» ی انگلیس مشهور است سهم اصلی را در رهبری ملت ، در سیاست ، ادبیات و هنر داشته است ؛ حتی نویسندگان پیشرو مارکسیست نیز در این سی‌سال اغلب دونام داشته‌اند .

شاید بر این اساس ، طبقه انتلکتوئل انگلیسی از اینکه منحصر اعلایند بآریستوکراسی است قابل عفو باشد بولی اگر تمام اینها تصدیق شود ، باز سنویسم بعنوان بالای زشتی برای جامعه انگلیسی باقی میماند و بعلت میل ساده و طبیعی سبب میشود که وابسته به نخبه‌های اجتماع و یا حد اقل در مجاورت آنها باشد ؛ در چنین وضعی شاید افراد زنده نیز دچار انحطاط شوند . در چنین سطحی «کمپلکس کریون» در این ترس ظاهر می‌شود که آیا می‌توان در صحنه جامعه ، در نبرد های آرک ، نزد نخست‌وزیران ، و در کوکتل پارٹی‌ها دست از مبارزه کشید ولی نه بخاطر ارزش ظاهری :

تولین شجاع خودت را بدار آویز ، مادر بن‌هایم شام خوردیم و تو آنجا نبودی

## VIII

علت عمومی و وسیع سنویسم را من هنوز ذکر نکرده ام : تقویت «من» نامطمئن خود بوسیله پذیرفته شدن در اجتماع بر گزیدگان . حالا ممکنست که این بر گزیدگی بعلت عنوان پول ، یا يك کار بزرگ هنرمندانه باشد. اما این تعبیر سنویسم از مسئله اصلی دور میشود ، جبران و تلافی کمپلکس حقارت یکی از جریان های قطعی و مسلم پسیکولوژیک است ؛ ولی این تعبیر توضیح نمیدهد که چرا سنوب کوشش میکند باین شکل مخصوص تلافی کند .

راسل لینه در کتاب مشغول کننده خود «سنوب‌ها» مینویسد :

«تقریبا میتوان گفت که در مفهوم «سنوب» اساس و پایه اینست که او در روابط اجتماعی خود (بمفهوم وسیع) نا مطمئن است و از اینجهت به سنویسم تمایل پیدا میکند . زیرا او در

(۱) شخص عادی



آن وسیله ای می‌بیند که بتواند «من» خویش را تقویت کند. و از آنجا که بزحمت کسی پیدا میشود که مطمئن باشد، و «من» او احتیاج بمقدار معینی احیاء خارجی نداشته باشد، بزحمت کسی نیز پیدا میشود که سنوب نباشد.

بسیار خوب، ولی موقعیت های زیادی برای تقویت «من» خود وجود دارد، مانند امکانات مختلف فعالیت های انسانی. از زمان دمستن که لکتت زبان مادر زاد خود را با مجبور کردن خود باینکه با دهان پر از سنگریزه صحبت کند جبران نمود، و بدین ترتیب بزرگترین سخنران یونان شد، تا ناپلئون که با غلبه بر اروپا کوچکی اندام و پائین بودن سطح خانواده خود را تلافی کرد، همیشه احساس بی کفایتی یک محرک قوی برای خودخواهی بوده است. با وجود این مسئله اصلی اینست که چرا این محرک مساوی در موقع تلافی، در یک حالت بوسیله انجام یک کار بزرگ و در حالت دیگر توسط یک رفتار مضحک و بی ثمر ارضاء میشود.

اغلب اشخاص احتیاج «بمقدار معینی ماساژ «خود» دارند، ولی سنوب برای این ماساژ بروغنی احتیاج دارد که از جنگل های زیتون بالای «غار آبی» در کاپری بدست آمده باشد.

از آنجائیکه سنوب با مقیاس ارزش غلطی کار میکنند، زخمات اوبی ثمر و مزد او یک ارضاء زورکی است.

او برای اینکه قوی شود کوشش نمی کند بلکه مایل است با اوقیا دوست شود و خود را بآنها تحمیل کند و در پرتو شهرت آن ها بدرخشد.

یک انسان با یک تمایل سالم بیشتر دوست دارد که در یک دسته همطراز خودش بالاترین باشد تا اینکه در دسته بالاتر از خودش پائین ترین فرد. خود خواهی سنوب هدفی مخالف این دارد؛ او بیشتر دوست دارد پائین ترین فرد، و پیرو صبور دستهای باشد که در آن حصدانه بیلا نگاه کند، تا یک عضو مساوی الحقوق دسته ای که ذاتا بآن تعلق دارد. او با میل بیشتری در یک اطاق خفه و ناراحت در یک هتل لوکس منزل میکند تا یک اطاق با حمام و چشم انداز در یک هتل ارزاتر. او آسایش واقعی که یک هتل لوکس را مطلوب میکند نمیجوید بلکه عنوان «سکونت در ریتس» را طالب است.

خوشحالی و نشاط اجتماعی او نیز منحرف است؛ او آنرا در عشق، دوستی، معاشرت نمی جوید، بلکه در ارضاء بی معنی و سرد قبول یک اشتراک با عناصر برگزیده پیدا میکند.

این تقلیب ارزش میتواند حتی غرائز بیولوژیک، ذائقه، حس شامه و تمایلات جنسی او را تحت تاثیر قرار دهد. غدد جنسی او نه توسط یو کاپیو (۱) بلکه بوسیله سالنامه گوتائر (۲) تحریک میشود.

در دوست سال پیش که صدف و آجیو غذای مردم فقیر بوده است اعصاب ذائقه سنوب را بشکل دیگری غیر از نوع امروز تحت تاثیر قرار میداده است.

بطور خلاصه: سنوب ارضاء خود را در موضوع مورد علاقه اش نمی جوید، بلکه در ملاحظاتی درجه دوم پیدا میکند، این یک ارضاء دروغین است. امیال او تقلیدی، کوشش های او بی ثمر، شادیهایی او ساختگی و جشن پیروزی او خود فریبی است. سمبول کامل برای یک سنوب آنتن تله ویزیون بر بالای خانه کوچکی است که در داخل آن اصلا دستگاه تله ویزیون

(۱) - نویسنده ایتالیائی نویسنده کتاب (دکامرون)

۲ - نشریه ای که در گذشته منتشر میشد و شجره نامه ها و اخبار عروسی و طلاق و غیره نجبا را درج مینمود.

پیدا نمیشود .

## IX

فهرست بندی اشکال مختلف سنو بیسم کار خسته‌کننده‌ای خواهد بود . با وجود این من مایلیم چندنوع دیگر از آنهایی را که کمتر روشن شده‌اند ذکر کنم . از آنجمله است مفهوم ضمنی بدی که همراه کلمه «Cleverness» (که بمعنی «زیرکی» است) در زبان طبقه بالای انگلیس وجود دارد . همانطور که خانمهای این طبقه تقریباً باطمینان میگویند «املاء من یأس آور است» .

زمانی وجود داشت که نویسندگان دستمزد بسیار کمی دریافت میکردند ، و قبل از آن نیز بردگانی بودند که از تسلط طبقه بالا پیروی میکردند .

اهانت و تحقیری که قسمت منتخب طبقه بالای اجتماع نسبت به دانائی ، عقل ، و ذکاوت نشان میدهد ، انعکاس دور ولی مستقیمی از زمانهای گذشته است .

هنوز زیرکی تقلب است ، و این موضوع باین علت در درک ارزش و احساس روشنفکران ما داخل میشود که در «پابلیک سکول» های ما (مدارس موسوم بعمومی انگلستان که مخصوص اشراف است) فشار اصلی بر روی رشته‌های کلاسیک قرار دارد و در عوض در مورد علوم طبیعی غفلت میشود . ریشه‌های این سنت را بدون میخ زحمتی در گذشته میتوان دید . وقتی که افراد مجبور باشند اسامی نویسندگان یا نقاشان درجه سوم را که هنوز اسم آنها شنیده نشده از حفظ کنند ، و در عوض از قوانین وراثت که مشخصات نسل آینده بوسیله آن تعیین می‌شود ، و یا از نوع و شکل اینکه چگونه روشنائی الکتریکی بوجود می‌آید کوچکترین تصویری نداشته باشند . نتیجه کاملاً معکوسی خواهد داشت .

با یک نظر بمحیط ماشینی ، انسان مدرن تا درجه یک وحشی پائین می‌آید .

او اتومبیل خود را راه می‌اندازد بدون اینکه بداند آنچه دلیل حرکت میکند شیر گاز را باز میکند بدون اینکه بداند چگونه می‌سوزد ، قرص را فرو میدهد بدون اینکه بداند چرا بخواب رفتن او کمک میکند ، ولی درباره اگرستانسیالیزم و هنر مجرد ساعتها خیلی فصیح صحبت می‌کند .

در سلسله مراتب انگلیسی این موضوع از این جانشی میشود که مشاغلی که مربوط برشته های کلاسیک ، هنر و علوم نظری است اعتبار و احترام بیشتری دارد تا مشاغلی که به تکنیک و علوم عملی مرتبط است .

در اروپای مرکزی «آقای مهندس» یک «جتلمن» است ، یک پلی تکنیسین فرانسوی یک فرد زبده و برجسته بنظر میرسد ، بعکس در انگلستان یک نفر مهندس میان طبقه کارگر و طبقه متوسط معاق است .

شخص میتواند از خود سؤال کند که انحطاط دائمی صنایع انگلستان برفع رقابت آلمانی و آمریکائی تا چه اندازه بعلت این نوع سنو بیسم بوده است که طبیعتاً در انتخاب شغل تاثیر میکند . این آشفته‌گی طرف دیگری هم دارد .

عصر علوم طبیعی این نتیجه را داده است که همیشه تکیه روی جنبه های کمی و قابل اندازه گیری نموده‌ها یا فعل و انفعال ها بوده است . ما با کمک روش‌های اندازه گیری فیزیکی یا گرفته‌ایم که کیفیت را بکمیت تبدیل کنیم . مثلاً مادر حالی هستیم که که صوت و رنگ را به

فرکانس ارتعاش تبدیل میکنیم، و آن‌ها را می‌توانیم با اعداد ساده بیان کنیم. همچنین ما میتوانیم خواص اشیاء، انرژی و حرکت را بوسیله مقایسه کمی نمایش بدهیم. این جریان باین‌جا منجر میشود که مادر ذهن خود این عادت خطرناک را پرورش بدهیم که نه فقط کیفیت را بوسیله کمیت بیان کنیم، بلکه یک کمیت قابل اندازه‌گیری را جانشین مفهوم کیفیت سازیم.

در زبان متداول آمریکائی ارزش یک فرد عبارت از ارزش حساب بانکی اوست، ارزش یک تلاش علامت‌گذاری شده و ماندن یک سهم در اسناد بورس بالا و پائین می‌رود؛ ارزش یک کتاب بوسیله درجه آن روی لیست مقادار انتشار و فروش (بست-سار) نمایش داده میشود. برنامه‌های رادیوئی یک آدم یک آدم پرچانه یایک خواننده تصنیف‌های مردم‌پسند نیز بایک چنین مقیاسی از روی تعداد شنوندگان آن ارزیابی میشود.

بکار بردن مقیاس کمی برای اندازه‌گیری کیفیت یکی از وحشتناکترین انحرافات در مورد ارزش است؛ هرچند که بموجب آن فقط بعلمت یک نوع اختلال روحی جدید سبب می‌شود که سنوب ارزش یک تابلو را بموجب قدمت و منشاء آن تعیین کند.

یک نوع متداول دیگر سنوبیسم ترویج و توسعه آگاهانه غرائب و هوس‌های شخصی و ساختن یک شخصیت مورد تمثیل است.

در جامعه‌ای که این کار بعنوان یک روش بد شناخته شده و مباحثات جدی نیز درباره آن صورت میگردد، مهذبا با آسانی قضیه منجر باین میشود که یک سبک مخصوص شخصی مانند علف‌هرزه رشد کند و از تبادل روانی جلوگیری نماید؛ و حرکات عجیب و غریب و یا حداقل عادات مخصوص بعنوان وسیله مطمئنی برای تاثیر در جامعه بکار رود. سنوب نمی‌خواهد یک فرد بلند همت، یک صاحب‌کارا کتر باشد؛ بلکه مایل است «یک تیپ» باشد.

حتی صاحبان روحیه‌های بزرگ نیز مورد حمله این «ویروس» قرار گرفته‌اند.

ژست‌های عجیب بعضی از اساتید، حالت ساختگی سبک حرف‌زدن روشنفکران، حقوقی که بوسیله آن باین حرکات عجیب و غریب مزد داده میشود، تمام اینها علامت و نشانه‌ای برای سبقت گرفتن طریقه و سبک از روحیه انسانی است.

سنوبیسم با علائم وارونه نیز بهمین مقدار بدیهی است. یک مراجعه بمقیاس متداول، قهرمانان تواضع، نمایش دهندگان شکسته‌نفسی، مدپرستی ناخن‌های سیاه و طنازی جاهلانه را بخوبی نشان میدهد.

شاید دیوانگی بعدی عصر آدامس این تکیه کلام از روی قلب باشد: «جاذبه جنسی بوسیله بدبوئی دهان».

من هنوز باید ترکیب مالیخولیائی سنوب آگاه را توضیح دهم؛ او بعکس سنوب ساده لوح یا اصیل، میدانند که سنوبیسم چیز بدی است، با وجود این با آگاهی شخصی تسلیم شده‌اش موافقت میکند. او بدون این زهر لذیذ یا این عصای زیر بغل-بسته به اینکه در چه موردی باشد - نمیتواند زندگی کند.

## X

آیا این زهر واقعا لذیذ است؟ در یکی از کتابهای سابقم تعریف کرده‌ام که من همیشه

میخواسته ام دنباله ای برای قصه روباه و انگور لافوتتن (۱) بنویسم : بیچاره روباه دوستانش او را بوضع خنده آوری رها کرده اند ؛ شکست آگاهانه او برایش يك کمپلکس حقارت بوجود آورده است ، برای اینکه همانطور که خود او میداند يك دارو بیشتر برای او وجود ندارد. هر شب هنگامیکه روباه های دیگر دسته دسته راه میافتند و مرغ و خروس های چاق را میدزدند ، او پنهان از چشم دیگران مشغول تمرین بالارفتن از درودیوار است. پس از هفته های زیاد کوشش های طاق فرسا باین نتیجه میرسد که باید سراغ انگورها برود ؛ ولی فقط برای اینکه ثابت کند که در آنجا نومیدی وحشتناکی در انتظار اوست و انگور های مورد آرزوی او همانطور که از اول ادعا میکرد « واقعا » ترش هستند . اما چه کسی باید آنها را از درخت بکند ؟ .

آیا خود او می تواند باور کند که این انگورهائی که قشنگ و آبدار بنظر میرسند دانه های سفت و بد مزه ای هستند ؟ انگور برای او يك تصور ثابت (ایده فیکس) ( مشغله ذهنی یا فکری منجمدی که نمیتواند خودرا از شر آن خلاص کند ) میشود . او باید بازم نفس زنان و عرق ریزان از درودیوار بالارفتن را تمرین کند و باز مدتها میوه های نرفت انگیز بخورد ، فقط برای اینکه خودش ثابت کند که برای يك انسان یا بهتر ، يك روباه ، کافی است که انگورها را بدست بیاورد .  
دراثر این طرز تغذیه ، روباه بیچاره لاغر و لاغرتر میشود و بعلت انهدام اعصاب و بالاخره زخم معده میمیرد .

این تشبیه باید تراژدی سنوبها و پیش تازان نوع روشنفکران را بخوبی توضیح دهد .  
يك سنوب آشنا بحقایق زندگی خیلی خوب میدانده که کلوب یا جمعیت برجسته ای که او پس از زحمات فراوان در آنجا پذیرفته شده است بیمزه و کسالت آور است . ولی او فکر میکند که باید در کنار این تاکستان خشک زندگی کند برای اینکه خودش ثابت کند که آنرا در دسترس دارد .

این مثال در مورد تمام کسانی که کامیاب هستند ، در تمام زمینه ها، ستارگان سینما مدیران کل ، ستمگران و مهمانی دهندگان صادق است .  
پس از اولین کوشش های موفقیت آمیز برای بالارفتن از درودیوار ، تصدیق میکنند که میوه های مورد آرزوی آنها مطلقا آن چیزی که آنها پیش خود تصور کرده بودند نیست. اما آنها در این اجبار زندگی میکنند که بازم عرق بریزند و خودرا خسته کنند و تا پایان تلخی که در انتظارشان است میوه های ترش را به بلعند .

بهرجائی که نگاه کنیم صحنه زندگی معاصر پر است از روباه های برده شده ای که با انگورهای ترش هدم و دوست شده اند . تنها ساده ترین و معمولی ترین روباهان هستند که هنوز بخرگوشهای کوچک یابه مرغ و خروس علاقمندند .

نتیجه يك سوءعاضمه عمومی يك اختلال اعصاب اجتماعی است که با وسعت یسابقه خود آشفتگی عمومی «ارزش» را در تمام زمینه های تمدن جدید منعکس میسازد .  
بدین ترتیب پدیده های مختلف سنویسم بعنوان جوهر و ذات يك بحران روحی و هرج و مرج اخلاقی و روشنفکری نمایان میشود .

(۱) در این داستان لافوتتن وضع روباهی را شرح میدهد که چون دستش به انگورها نمیرسد بخود میگوید انگورها ترش هستند .

از آنجائیکه هر مقیاس محکمی نیز اشتباه میکند بکاربردن مقیاس غلط بر روی موضوع غلط ناگزیر است .  
 در میان این دنیای آشفته انسان نوباقطب نمائی که همیشه جهت غلطی را نشان میدهد ،  
 و با یک مدرج اندازه گیری که همچون عصای جادو هر چه را که اولمس میکند در پشت پرده ای از  
 غبار تغییر میدهد، راه خود را میجوید .  
 در مشغله شبیح مانند اسیر است ، و در خارج از آنها ، در تاریکی متافیزیک ، ارضاعخیالی  
 را بدست میآورد .  
 ترجمه : منوچهر صفا

از : دکتر دنا

#### کارنامه

انگارم عمر کرده بهل  
 همرزهای عهد گسل  
 غافل که خلق نیست ابل (۱)  
 لب، خواندش زحمق «مخل»  
 ما زین طریق کار کسل

\* \*

دریای خشم و کین شده دل  
 کشتی ما نشانده بگل  
 شرمنده ناخدا و خجل  
 خود سوخته چو شمع چگل  
 این کارنامه هست و سجل  
 . . . . . نشسته به ظل

سی رفت و عمر شد سوی چل  
 یاران شدند و حلقه شکست  
 رانندند خوش بکام عدو  
 تا کس به انتقاد گشود  
 مردم زدستان به عذاب

چشمان خون گرفته ز خشم  
 طوفان زد دست و دست قضا ،  
 مرده امید و رفته ز دست ،  
 آغشته زهر و خنده به لب  
 اینست حال ما « رفقا »  
 مائیم و آفتاب تموز

(۱) شتر

## وسوسه تجدیدنظر در سیاست خارجی

«بقیه از روی جلد»

« آیا بنظر آقایان این طرز عمل این وسوسه را در ما ایجاد نمیکند که بالاچار « باید در سیاست خارجی خودمان تجدیدنظر بکنیم؟ صحیح است که ما علاقه « فوق‌العاده بچلب دوستی و حفظ دوستی امریکا داریم، ولی حفظ این دوستی نباید « موجب شود که ما از توجه بمنافع ملی خودمان صرفنظر بکنیم..... یعنی چه؟ « آدم بمخالفتش ده مقابل مساعدتی را بکند که به متفقین‌اش میکند این مفهومش چیست؟»

بنظر ما تکیه سنا و شوری و دولت و ملت ایران باید روی این قسمت از اظهارات آقای جمال امامی باشد که می‌گویند باوجود علاقه به دوستی امریکا ما نمیتوانیم «از توجه به منافع ملی خودمان صرفنظر کنیم» بنظر ما در مورد وسوسه برای تجدیدنظر در سیاست خارجی امکانات زیادی برای ما بوجود نمی‌آورد همانطور که مانور اخیر نشان داد که یا ما مردان صلاحیتدار و زبردست برای اینگونه مانورها نداریم و یا اینکه اصولا امکاناتی برای این وسوسه وجود ندارد. در سیاست امریکا نقاط ضعف وجود دارد که ما می‌توانیم در صورت تهیه کردن مقدمات لازم از آن نقاط ضعف برای تامین منافع ملی و استیفاء حقوق خود بدون احتیاج داشتن بگدائی استفاده کنیم. بنظر ما تنها تجدیدنظری که ممکن است در سیاست خارجی ما بعمل آید اینست که ما استقلال بیشتری برای خود قائل باشیم اما در مورد توجه بدو بلوک بزرگ جهانی «از اینطرف برای ما راهی وجود ندارد» و باید تکیه خود را بیشتر از پیش به روی استقلال از دو بلوک قرار داده و فراموش نکنیم که متحد طبیعی ما از لحاظ همکاری اقتصادی و سیاسی دنیای غرب و تمدن غرب است.

در گزارش ایزنهاور راجع به کمک های اقتصادی ایران در ردیف هشتم قرار دارد یعنی از کره جنوبی و ویتنام جنوبی و هند و ترکیه و پاکستان و فرمز و یونان تازه نوبت ایران رسیده است که مثلا در مقابل ۲۲۱ میلیون دلار که کره جنوبی دریافت داشته و ۸۱ میلیون که هند دریافت داشته و باضافه کمک موسسات خصوصی به ۳۰۰ میلیون دلار میرسد ایران در سال گذشته فقط ۱۱ میلیون و نیم دلار دریافت داشته است. دولت امریکا در مقابل میتواند بما این جواب را بدهد که اولاً شما اعتبارات را خوب خرج نمیکند و ثانياً شما نفت دارید و احتیاج میرمی بکمک ندارید. و یا لاقلاً مانند سایر کشورهای توسعه نیافته و در عین حال فقیر احتیاج بکمک ندارید بنظر میرسد که هر دو این جواب صحیح باشد بنابراین ما می‌توانیم باتکیه کردن به اینکه اعتبارات را خوب مصرف کنیم و باینکه «نفت داریم» به نتیجه وهدفی که آقای جمال امامی و دیگران دارند بدون وسوسه تجدیدنظر در سیاست خارجی برسیم. ما باید با امریکائیها باکمال صمیمیت و سکوت و آرامش در سر میز مذاکرات بگوئیم که راست‌است ما «نفت داریم» اما دولت امریکا از شرکتهای نفتی که در ایران کار میکنند بیشتر مالیات می‌گیرد تا خود ایران!

پیش‌از اینکه بقول آقای امامی راجع به «توجه بمنافع ملی خودمان» مختصر بوضیح بدهیم توجه سطحی به کمک امریکا ب دیگران می‌کنیم.

بنظر ما در این مورد که امریکا مثلا به هند کمک می کند و این کمک به هند ده مقابل ایران می باشد ما نباید ایراد داشته باشیم . زیرا صرف نظر از اینکه ملت هند بیشتر از ده مقابل ایران جمعیت دارد آنکشور و ملت فقیر است نه منافع زیر زمینی کافی و نه زمین کافی برای زراعت دارد . از این گذشته کمک که بهندمی شود موثر است و بهترین روش برای مواجه شدن با کمونیسم است که هدف مشترک مانیز می باشد . اگر هند و یاجمال عبدالناصر با رقیب امریکا لاس می زنند نباید ما متوقع باشیم که امریکا راه و رسمی پیش گیرد که مثلا عبدالناصر را در دامن شورویها پرت کند . یک مثال جالبتر اینکه کامیل شمعون امریکا را علی رغم رشید گرامی با به لبنان دعوت کرد ، اما ارتش و سیاست امریکا از پیاده شدن در لبنان برای استقرار «دوستان» و برای کوییدن «مخالفتین» استفاده نکردند و یک راه حل امریکائی را تحمیل نساختند . این نحوه سیاست حتی نفع هدف مشترکی است که کامیل شمعون و هواداران استقلال طلب او با امریکا دارند و شاید بهمین مناسبت آنها از امریکا زیاد گله مند نشدند .

در دو موردیکه گفتیم امریکا بما ایراد میکند ، واز قرار معلوم آقای جمال امامی نیز ، لاقلا پس از دوره تصویب شدن قانون اخیر نفت در مجلسین ، با ما هم عقیده هستند ، زیرا ایشان در سال ۱۳۳۴ با صراحت و رشادت قابل تحسین و مختص خودشان در مجلس سنا عینا اینطور فرمودند :

« .... قبل از اینکه نفت ملی بشود ، تمام امور اداری و مخارج شرکت بعهده شرکت نفت بود و دولت ایران یکنشاهی خرج نمیکرد و عواید داشت . بعد بناد ما این عوائد را بالا ببریم ، خود شرکت انگلیس حاضر شد پنجاه درصد بدهد و نحوه اداره کمافی السابق باقی بماند ولی حسابهای ما همیشه ملانصرالدینی است .

« شرکت ملی تاسیس کردیم ، یقینا یک سری امروز کشف شد من خیال میکردم شرکت ملی نفت مخارجش را از محل ۱۲۵ درصد (از کل عوائدی که سهم ایران می شود) تامین میکرد . ولی گفتند که چهارصد میلیون تومان بودجه شرکت در سال است . اگر ما امسال ۵۰ میلیون لیره عوائد داشته باشیم ۱۲۵ درصد آن می شود شش میلیون . من خیال میکردم همین مقدار کافی برای مخارج شرکت است . ولی حالا معلوم میشود که نصف بودجه و نصف عوائد ما خرج شرکت می شود ، یعنی ما ۲۵ درصد بجای ۵۰ درصد می گیریم « این کار ملانصرالدین است یعنی ملی کردیم خاک برسرمان عجب است .

« خوب این چه مرضی است ۵۰ درصد قرار بود بدهند و مخارج هم بعهده خودشان باشد حالا ۴۰۰ میلیون تومان خرج بعهده خودمان گذاشته ایم آن وقت بگوئیم کسر بودجه داریم این چه کاری بود ؟ پخش داخلی هم اگر ضمیم کرد بعهده آنها بود . حالا معلوم شد که فقط ۲۵ درصد عایدما میشود .... من به سهام السلطان بیات ارادت دارم ولی این شخص «ع عباسی برای دستگاه ما استفاده دارد که ۱۵ هزار تومان حقوق میگیرد و شاید برای خدمات گذشته است یعنی چه ؟ از یکطرف اینطور گشاد بازی میکنند بعد حقوق بیگان را کم میکنند البته این مملکت آتش نمیگیرد بیات باشد و نباشد تاثیری ندارد .»

تنها اختلاف نظر که ما با آقای جمال امامی داریم در اینست که « این سری » نبوده که در آن تاریخ سخترانی ایشان فاش شده باشد در موقع تصویب قرارداد این « سر » اظهر من الشمس بود . در هر حال جناب آقای امامی در اینجا بدو موضوع با صراحت توجه فرموده اند :

اولا گشاد بازیهاکه در شرکت ملی نفت از جیب دولت ایران بعمل می آید که قسمتی از آنها صد درصد از جیب ما می رود و قسمتی نیز با این حقه صرف شرکتهای عامل میشود .

از قرار معلوم بودجه شرکت «ملی» نفت بیشتر از هزار میلیون تومان است.

وظیفه «عملیات غیرصنعتی» که باین شرکت «ملی» نفت رجوع شده اینهمه مخارج و اینهمه ساختمان و کرایه دارد و یک کاخ عظیم نیز در حال ساختمان است. در حالیکه شرکت سابق نفت «غیرصنعتی» و «غیرصنعتی» را مجموعاً از همان ساختمان کوچک خیابان سپه اداره میکرد حالا ما فقط برای کارهای غیر صنعتی و خدمت بکنسرسیون در ساختمان‌هایی که ده مقابل آن وسعت دارد و ده‌ها مقابل بیشتر خرج و اجاره بر میدارد انجام وظیفه میکنیم. در این تشریه بعنوان نمونه شرحی زیر عنوان «اعداد سخن میگویند» درج شده است و با مطالعه آن بی بندوباری این شرکت موسوم به ملی نفت خوب آشکار میشود. مطابق این حساب در یکی از ایالات آمریکا مخارج کل پخش بنزین ۶۶٫۷ درصد قیمت خرید بنزین از پالایشگاه است در صورتیکه شرکت ملی نفت ۴۷۸ درصد قیمت خرید بنزین از پالایشگاه خرج میکند. نسبت فروش بنزین به قیمت خرید از پالایشگاه در مونتانا ای آمریکا تقریباً ۳۰۰ درصد و در ایران ۱۲۱۰ درصد است.

هر چند ممکن است بگویند که راه‌ها در ایران بدو ده‌کده‌ها دوراز مرکز است اما سطح زندگی آمریکا اینقدر از ایران بالاتر است که خرابی راه را جبران میکند. در هر حال بی بند و باری این شرکت ملی نفت در حقیقت بنزین و سایر مواد نفتی را حتی خیلی گرانتر از آنچه گفته شده میکند. آیا بهتر نیست که سناتورهای و نمایندگان و دولت بنشینند و فکر کنند و یکبار اعلام کنند که خرما از کرگی دم نداشت و یکباره این شرکت ملی را منحل کنند و وزارت دارائی اداره کوچک اما با شخصیتی برای نظارت در امر کنسرسیون بوجود آورند و شرکت نفت ایران نیز مانند گذشته بعمل اکتشاف و استخراج خود پردازد؟

آقای جمال امامی گفته‌اند این رئیس شرکت ملی نفت «عباسی» برای دستگاه ما استفاده دارد که ۱۵ هزار تومان حقوق میگیرد؟» مسئله مهم خود ۱۵ هزار تومان نیست بلکه اینست که در زیر سایه این شخصیت‌های «عباسی» پولهای خیلی کلاتری از بین میرود حقوق ایران حتی مطابق قرارداد کذائی حفظ نمیشود و بهمین مناسبت مثلاً آن سروصدا و جار و جنجالیکه سر سازمان برنامه راه انداختند هرگز درباره شرکت ملی نفت راه نیافتاده است. در حالیکه عایدات و مخارج وی بندوباری که در این شرکت وجود دارد هرگز در سازمان برنامه موجود نیست. در اینجا بدون اظهار نظر در باره تصمیم اخیر راجع سازمان برنامه اشاره باین حقیقت میکنیم که چون نخست وزیر شخصاً وقت ندارد بامور سازمان برنامه رسیدگی کند در صورتی که در راس آن سازمان یکی از آن شخصیت‌های «عباسی» قرار بگیرد، سروصداهای مربوط سازمان برنامه نیز مانند شرکت ملی نفت میخواهد زیرا هر مراجعه کننده به مطلب و مراد خود میرسد و سروصدائی ایجاد نمیشود. خوب است باین نکته نیز اشاره شود که پیشنهادها درباره انحلال شرکت ملی نفت و تبدیل شدن آن بیک اداره کوچک این معنی را نمیدهد که کارمندان شرکت بلا تکلیف بمانند. بمناسبت اقدامات عمرانی دولت احتیاج مبرم بکارمندان و کارشناسانی دارد که مثلاً برای بناگه ذوب آهن باتاسیس کلاسهای میتوان از کارمندان شرکت نفت استفاده کرد. بطور کلی در اغلب وزارتخانه‌های ماحجم کار انجام شده نامتناسب با عدده زیاد کارمندان است. اما بنظر ما کارمند دولت زویبهرفته در مقابل وظائف و خدماتی از قبیل بهداشت و پست و تلگراف و فرهنگ و کارهای عمرانی که باید توسعه و تاسیس شود زیاد نیست و فقط مسئله از نوسازمان دادن وجود دارد که تنها در نتیجه کار مطابق نقشه عملی میشود.

موضوع دوم که آقای جمال امامی در سخنرانی مذکور کاملاً مورد بیان اشاره کرده اند مسئله



سهم دولت ایران و نظارت دقیق در عوائد و قیمت و غیره است. در صورتیکه ما می توانیم با شرکت ایتالیائی و آمریکائی قراردادهائی بر میزان ۷۵ درصد به بندیم و در حالیکه اوضاع و احوال دنیا از زمان تخلیه کانال سوئز و حوادث بعدی در مصر و عراق و تمام آسیا و آفریقا فرق کرده چرا نباید بقول آقای امامی «توجه بمنافع ملی خودمان» بکنیم. تحولات خاورمیانه در این چند سال اخیر باندازه ای شدید بوده است که سابقا در یک قرن این تحولات پیش نمی آمد. از ملی شدن نفت ایران عراق و کشورهای مشابه بیشتر استفاده بردند. حالا از تحولات اخیر چرا ایران استفاده نکند. نه تنها در خاورمیانه بلکه در نقاط دیگر دنیا نیز تحولاتی بفتح کشورهای صاحب نفت بوجود آمده.

خبرنگار اطلاعات در ۲۲ بهمن ۳۷ از آمریکا در ضمن مطالب دیگر نوشته است: «در اواخر سال گذشته دولت و تروئلا تصمیم گرفت بدون اینکه ظاهرا تغییر در اساس قراردادهایش با شرکت های نفت که بر اساس ۵۰-۵۰ است بدهد منافع و درآمدش را زیاد کند برای اینکه مالیات شرکت های نفت را زیاد کرد و باین ترتیب در حال حاضر بدون سروصدا سهمش را که در گذشته ۵۰ درصد بود به ۶۰ درصد رسانده است. شرکت های نفت و مخصوصا آنهائیکه در خاورمیانه هنوز قراردادهائی بر اساس ۵۰-۵۰ دارند نگرانند مبادا کشورهای خاورمیانه هم از دولت تروئلا پیروی کنند.»

شاید بعضی ها بگویند بموجب ماده ای از قرارداد اختیار وضع قوانین مالیاتی از مجلسین ایران سلب شده و ما مانند تروئلا نمیتوانیم مالیات وضع کنیم. باید توجه داشت هیچ ماده قرارداد و یا تصمیم مجلسی نمیتواند اختیار قانونگزاری را سلب کند و اینگونه مواد مخالف قانون اساسی است. همان طور که درباره دادن اختیارات مجلس رایبک نخست وزیر خلاف قانون اساسی اعلام کردند سلب اختیار از مجلسین بوسیله یک شرکت خارجی نیز خلاف قانون اساسی است.

البته ماهرگز در اوضاع کنونی جهان به سروصدا و جنجال عقیده نداریم اما تصور میکنیم که اگر مجلس سنا ابتکار را در دست بگیرد و با تعیین کمیسیون مخصوصی مرکب از سناتور ها و کارشناسان ایرانی مسائل تجارتي و فنی نفت موضوع را بکمک دولت و مجلس شورایی مورد توجه قرار دهد بی شک میتواند نتایج درخشانی در اوضاع حاضر دنیا بدست آورد.

مثلا موضوع قیمت خلیج فارس را عده ای از اهل خیره ساختگی میدانند و آنرا مضر برای کشور های تولیدکننده نفت اعلام میکنند. همچنین با وجود اینکه تصفیه خانه آبادان با سه پنجم ظرفیت خود کار میکند و حقوق ناچیزی بایران میرسد معذالک از قرار معلوم در کویت تازه تصفیه خانه بنام میکنند چرا عوض تاسیس تصفیه خانه جدید از تمام ظرفیت پالایشگاه آبادان استفاده نمیشود. نفتکش رضاشاه کبیر امید است مقدمه تشکیل بحریه نفتی باشد اما عوض اجازه دادن آن تا چهار سال آیا بهتر نبود که نفت خام سهمی ایران تا حدود امکان بازار حمل میشد. در صورتی که دولت ایران سهم نفت خام خود را با کمی تخفیف و یادادن دلالتی راسا بفروشد خیلی بهتر از اینست که با شرایط مساعرتی در اختیار کنسرسیوم بگذارد. در حالی که بما میگویند که شما نفت دارید و مثلا مانند هند احتیاج بکمک ندارید چرا از طرف دیگر رعایت اعتدال را نمیکند و مثلا

استخراج نفت در کویت نوعی است که خدمت‌وسپاس عایدی نفت برای هر فرد کویتی چند صد برابر عایدی نفت برای هر فرد ایرانی است. آیا صحیح‌تر نیست که نسبت تولید اضافی را در ایران نسبت به کویت و عراق بیشتر بالا ببرند؟ در صورتی که دولت ایران قراردادهای ۷۵ و ۲۵ با شرکت‌ها می‌بندد، در حالیکه دولت ایران در مقابل دول غربی مانور میدهد، در حالی که بخیال انعقاد پیمان عدم تعرض ۵۰ ساله با شوروی می‌افتد در این صورت چرا از طبیعتی ترین راهها وارد نمیشوند؟ در صورتی که در اوضاع کنونی جهان و خاورمیانه دولت ایران عاقلانه و از روی نزاکت و از راه مذاکرات مستقیم اما جدی و مصمم در راه احقاق حقوق ایران با فشاری کند بی‌شک میتوان امتیازات اقتصادی و سیاسی معتنا بهی بدست آورد بدون اینکه احتیاج به مانور هائی داشته باشیم که عملاً غیر از ضرر سودی عاید مانمیسازد.

## دست‌اندازی در کار خدا؟

زمانی یکی از دانشمندان بزرگ علم شیمی ساختن مواد آلی، یعنی موادی را که موجودات ذی‌روح در بدن خود درست میکنند محال اعلام کرد. او میگفت بشر میتواند خراب‌کند و فاسد و معدوم سازد. خداست که با سر حیات میتواند این مواد را بسازد. سعی و کوشش بعضی از دانشمندان برای ساختن مواد آلی بمنزله دست درازی بکارهای خدا نیست. اما در زمان حیات همین دانشمند ابتدا یک شیمیست آلمانی و سپس دانشمند فرانسوی بمقیاس وسیعی موفق بساختن مواد آلی در آزمایشگاه و از عناصر مرکب‌کننده گردیدند و معلوم شد که غیر از عناصر مادی که هر ترکیب شیمیائی دارد یک «عنصر روحی» و یا «راز زندگی» وجود ندارد. دانشمندان امروز در ساختن پروتوپلازما که برای ساختن سلول زنده اهمیت اساسی دارد زیاد پیشرفت کرده‌اند و شاید هم از لحاظ تثوریک عمل انجام یافته است تاریخ علم نشان میدهد آنچه در قلمرو قدرت خدائی اعلام میشده متدرجاً در قلمرو علم وارد میگردد. تاریخ ترقیات علمی، تاریخ وسعت یافتن میدان علم و تنگ تر شدن قلمروی است که حیطه قدرت خدائی اعلام میشده.

اگر اشتباه نکنم ناپلئون و بایکی از خانواده ناپلئون بود که به مولف اثر بزرگ علمی موسوم به «مکانیسم آسمانی» گفت: چرا در این کتاب باین طول و تفصیل حتی با جمله‌ای خالق زمین و آسمان را یاد نکردی؟ دانشمند در جواب گفت: «علیحضرتا احتیاجی باین فرضیه (هیپوتز) پیدا نکردم» یعنی مکانیسم اجرام سماوی را بدون توسل بوجود خدایم - شد توضیح داد، همانطور که مکانیسم مثلاً موتور یک ماشین را بدون توسل بخدا نمیتوان توضیح داد.

دانش امروز از حدود فهمیدن مکانیسم آسمانی پا فراتر گذارده است و بعنوان خلاق بعضی از اجرام سماوی در مکانیسم عظیم منظومه شمسی و غیر آن دخالت کرده و سهم میشود. در زمانی که بشر کار زمین را ساخته و یا ساخته، اما در هر حال با آسمان پرداخته آیا میتوان بدوی‌ترین مسائل از نوع حقوق بانوان و غیر آن را که نسبتی و تابعی از شرایط زمان و مکان بنام خدا برای همیشه منجمد و راکد است؟ آیا خدمت بهتری به مذهب نیست که آقایان روحانیون مانند همقطاران اروپائی خودشان از دخالت در امور عرفی و علمی صرف‌نظر کنند و بمسائل اخلاقی خود را محدود فرمایند؟

## دو آلمان

کسی میتواند ادعا کند که آلمان غربی دست‌نشانده آمریکا و انگلیس و فرانسه باشد و حکومت و انتخابات آنجا دموکراتیک نباشد؟ کسی میتواند منکر باشد که آلمان شرقی دست‌نشانده شوروی است؟ يك انتخابات آزاد زیر نظر سازمان ملل متحد یعنی چه؟ یعنی احترام گذاردن باصل حاکمیت ملی، همان حاکمیت ملی که مارکس و لنین آنرا از اساسی‌ترین حقوق بین‌المللی تلقی کرده‌اند. دولت شوروی انتخابات آزاد در سرتاسر آلمان را رد می‌کند و از مدتها پیش تصمیم خود را درباره وجود آوردن دو آلمان گرفته است. چندی پیش يك هیئت نمایندگی از حزب سوسیالیست فرانسه به شوروی رفت و درباره مسائل مهم جهانی با رهبران شوروی مذاکره کرد. سند زیر نشان می‌دهد که شورویها تصمیم خود را جاع بوجود دو آلمان از مدتها پیش گرفته‌اند و هرگز باین آسانیهات تسلیم وحدت آلمان از راه مراجعه بآراء عمومی که تنها وسیله صحیح تأمین حاکمیت ملی است نخواهند شد.

### علم و زندگی

\*

وردیه: مسئله تجدید وحدت آلمان‌ها را بخود مشغول داشته‌است. خیلی مایلیم عقیده‌شمارا نسبت باین مسئله مهم بشنویم.

خروشچف: نظر ما خیلی روشن است و خیال نداریم از آن دست برداریم. دو آلمان موجود است؛ در غرب آلمان سرمایه‌داری و در شرق آلمان سوسیالیستی توده‌ای. وظیفه ما این نیست که توسط تسلیم کردن آلمان شرقی، بآلمان غربی کمک کنیم. دیر یا زود آلمانیهای غرب این نظر را قبول خواهند کرد. تا آنجا که بآلمان شرقی مربوط است او همیشه حاضر بوده است. همچنین، صلح میتواند در صورتی که دو آلمان وجود داشته باشد تأمین شود. ماهه اینها را به‌فور، پینه، انگلیس‌ها و آمریکائی‌ها گفته‌ایم. میشود قراردادی بین سازمان اتلانتیک و پیمان ورشو امضاء کرد. آلمان غربی در سازمان اتلانتیک و آلمان شرقی در عضویت پیمان ورشو باقی خواهند ماند. کوشش کنید نظر ما را بفهمید. ما خیلی باید احق باشیم که با اتحاد آلمان در کادر سازمان اتلانتیک موافقت کنیم و خود را در برابر يك آلمان سرمایه‌دار و میلیتاریست در غرب قرار دهیم. آنوقت مادو آلمان متحد و عبارت دیگر بجای ۵۰ میلیون ۷۰ میلیون آلمانی در مقابل خود خواهیم داشت.

وردیه: وسیله جلوگیری از این امر کنترل خلع سلاح خواهد بود.

خروشچف: من چیزی نمی‌بینم؛ چنین کنترلی وجود ندارد. آلمان قوی و مایل با تمام و میلیتاریست است. کنترل يك برتری است و آلمان هرگز برتری فرانسه و انگلیس و آمریکا را قبول نخواهد کرد.

وردیه: نه، این برتری نیست.

خروشچف: ولی آلمانها اینطور تصور میکنند. آنها مایلند بر انگلیس و فرانسه برتری

پیدا کنند .

**وردیه :** بیمعنی است که درمورد تجربیات تاریخی بهیچان دریابیم. آلمان امروز آلمان دیروز نیست و همچنین اوضاع بین‌المللی نیز با آن زمان تفاوت دارد . شما ممکن است در کار سازمان ملل متحد ، نه برای همیشه ولی برای مدتی طولانی ، تا زمانیکه روابط بین‌المللی عادی است یک کنترل دستجمعی بوجود آورید .

**شپیلف :** تجربه دو جنگ اخیر در برابر ماست . کنترل و خلع سلاح آلمان پس از جنگ جهانی اول نتوانست از بروز جنگ جهانی دوم جلوگیری کند . نباید تصورات واهی بخود راه داد. در آلمان همان طبقه تسلط پیدا کرده است و شبیه همان خطر نیز وجود خواهد داشت .  
**گوئن :** بعد از ۱۹۱۸ اتحاد شوروی در کنترل تسلیحات شرکت نداشت ، ولی اگر اکنون در آن شرکت کنید وحدت آلمان برای شما خطری نخواهد داشت . ما نباید به آلمان با چش‌های عصر دیگری بنگریم .

**مارکویپور :** در آلمان یک حزب سوسیال دمکرات قوی وجود دارد که ضامنی برای دمکراسی آلمان و سدی در برابر سر بلند کردن میلیتاریسم است .  
**خروشچف :** هیتلر این حزب را از بین برد و آدناور نیز کار هیتلر را دنبال خواهد کرد ....

نقل از صورت جلسه مذاکرات هیئت نمایندگی حزب سوسیالیست فرانسه  
بارهبران شوروی در کرملین در سال ۱۹۵۶

#### فلسفه لعنت

#### گفتگوی ابلیس و ابن قارح در دوزخ :

ابلیس - ... چیزی که از تو می‌خواستم این بود که مشکل مرا پاسخ گوئی که شراب در دنیا بشما مسلمانان حرام بود و در بهشت حلال شده بطوریکه بجای آب ، شراب مینوشی ، خوب ...

... پس بچه رو ؟ بکدام مجوز ؟ مزاجت با دختر رز در بهشت روا است ولی مزاجت با زنان مومنان جائز نیست ؟ ! چنانچه تو بتوانی این مشکل را که سال هاست برای من معمائی حل ناشدنی گشته پاسخ گوئی بیش از آن ممنون و سپاسگزار می شوم که آب و نانی بمن بدهی و چون من مثل تو شاعر و ادیب نبوم ریزه خوارخوان کسی نخواهم شد گو اینکه حالم از این دلخراشت باشد که میبینی .

ابن قارح خیلی دماغ خود را فشرده که جواب دندان شکنی بشیطان بدهد ولی نتوانست . این بود که با ابلیس پرخاش کرد و گفت :

لعنت یرتو باد ای پلید !...

«ابوالعلاء معری» از کتاب الغفران - ترجمه اکبر داناسرشت

## بزرگترین بدبختی که باعث

بزرگترین خوشبختی شهری شد. دو اثر

هنری: که یکی خراب شدن مدنیت بشری و دیگری تسلط فکر

### انسانی را نوید میدهد

روتردام تنها شهر در دنیا است که بزرگترین بدبختی زمان جنگ را به بزرگترین پیروزی  
صنعت معماری و شهرسازی تبدیل کرده است.

در ماه مه ۱۹۴۰، قسمت مرکزی و عمده شهر در مدت چند دقیقه بوسیله نیروی هوایی  
آلمان به خرابه‌ای تبدیل شد. دوهزارو پانصد خانه مسکونی و درهمن حدود مغازه‌های بزرگ  
ودوهزار خانه و ۶۲ مدرسه و ۱۳ مریضخانه بطور آبی محو و نابود شدند. ده روز پس از  
اولین بمباران تصمیم گرفته شد که نقشه واحد شهر سازی بوجود آید، این خرابی بزرگ  
و لزوم تجدید ساختمان بهترین راه حل برای مشکلات شهرسازی شد که تا آنروز مامورین  
و مسئولین هلندی این شهر از حل آن عاجز بودند. زیرا تصمیم گرفتن به خرابی بناها و  
موسسات بزرگ و تجدید بنای آنان با مشکلات بزرگی روبرو میشد.

در نقشه ساختمان این شهر جدیدترین مطالعات بمورد اجرا گذارده شده، از جمله  
سعی شده است که خانه‌های مسکونی و بازار و محل کار در محلات اختصاصی و یا دور از هم  
نباشد و باین طریق حجم رفت و آمد کمتر بشود. خانه‌های مسکونی از آپارتمانهای محل کار و  
تجارت در حدود چند دقیقه راه پیاده قرار داده شده. خانه‌های مسکونی نوعی بنا شده که  
مانند جزیره دور افتاده از خیابانهای عمومی نسبتا دور است و فقط موسساتی مانند کارخانه‌های  
آهنگری و مطبعه که برای خانه‌های مسکونی ممکن است مضر باشند به محل مخصوص منتقل  
شده‌اند. به پیاده‌روها توجه خاصی شده آجرهای موزائیک و گلکاریهای زیبا پیاده راه رفتن  
را خیلی مطبوع کرده است. اغلب بلوکهای عمارات مسکونی شکل I ساخته شده که از لحاظ هوا  
و روشنایی بهتر تامین شوند. بالکن‌های بزرگ و پارکهای وسیع ساختمانها را به ویلاهایی که  
در وسط باغ و گلکاری بوجود آمده باشند، شبیه ساخته است. در قسمت‌هایی از این شهر مدرن  
خیابانهای در کنار کانال بوجود آمده که فقط مختص پیاده‌ها و آنها نیست که از مغازه‌ها  
خرید می‌کنند. در آمریکا پوسائل مختلف مسافرن اتوبوس در بانگها و سینماها و مغازه‌ها  
پیاده می‌شوند سعی میشود حد اقل پیاده روی ضروری باشد. در شهر مدرن رتردام عکس  
این سعی و کوشش بعمل آمده باین معنی که پیاده روی مطبوع وجود داشته باشد و از تحمیلات  
اتومبیل‌ها در امان باشد. فروشگاههای مدرن این شهر علاوه بر فروشگاه بودن محل استراحت

زندگی ارزان و گردشگاه مناسب حتی برای برخورد و ملاقات با دوستان و آشنایان است. کارشناسان عقیده دارند که در هیچکدام از ساختمانهای بزرگ و باشکوه که پس از جنگ در شهرهای اروپا بوجود آمده مانند شهر روتردام مونومانهای با عظمت ابداع نشده. اینک توجهی به دو مجسمه یاد بود :

**لحظه هولناک ترس ورنج و نومیدی :**

در این شهر که کاملاً عوض شده يك محیط اطمینان شکت ناپذیر و بکار بردن انرژی حکمفرماست ، این محیط پرحرارت و گرم آبادانی و صنایع را با هنر و ذوق توأم ساخته است . در آنجا قدم بقدم با ابداعات زیبایی برمیخوریم و از مابین آنها دواثر هنری حاکی از ترکیب متناسب است که از مفهوم کار مطابق نقشه شهرسازی ناشی شده است : دواثر هنری که یکی از نوم گابوس و دیگری از اوسپ زادکین که در حقیقت مجسمه یادبود عظیم است که از پلاستیک فولاد و پروتز و سنک بنا شده اند این دواثر سرنوشت شهر روتردام را در ساحل دریا بشکل متحرک و زنده و بعنوان سمبول (علامت و نشانه) نشان میدهند .

سکنه شهر روتردام نه حمله و هجوم غافلگیرانه و نه اشغال بعدی شهر خود را فراموش نکرده اند، حس رنج و المی که در تمام این مدت قلب آنها را متورم می ساخت ، بطور مرئی و محسوس در يك مجسمه یادبودی متبلور گردیده ، و سرنوشت تاریخی شهر را در یک اثر هنری ترجمه کرده است . یکی از خانواده های یهودی روتردام، که ثروت آن خانواده بمناسبت انسان دوستی بعضی از همشهریان از نهب و غارت برکنار مانده بود، مایل بود که قدرشناسی خود را بوسیله برپا ساختن يك مجسمه یادبود ظاهر کند . باین مناسبت آن خانواده بزادکین سفارش يك مجسمه یادبود میدهند که آن مجسمه قادر باشد حتی با نهاییکه در سرنوشت این شهر سهیم نبوده اند این سرنوشت را یادآوری کند. آیا اکسپر سیونیس زادکین مناسبترین زبان نبود که بتواند این سرنوشت را تلفظ کند ؟

این مجسمه یادبود زادکین در انتهای يك میدان مربع قرارداد که در طرفی ساختمان های باشکوه و زیبا و در دیگریش بندر با عظمت و زنده قرارداد ، و عبارت از يك مجسمه انسانی بارتفاع دو مقابل قدم معمولی است. این مجسمه در روی سکویی از گرانیت قرارداد. بازوان دراز با خطوط زاویه دار این یادبود با عظمت که بطرف آسمان کشیده شده است از دور هر نظری را جلب میکند. سرو بالاتنه این مجسمه بروتری تیره دارای منظره مردانه خاص و مبرزی هستند، بالعکس کمر و رانها بیشتر زنانه جلوه میکنند بدن و قواره مجسمه راست و پابرجاست، صورت از رنج و درد بی حد ، شکسته شده و از هم دررفته است ، دهان برای فریاد کشیدن باز شده دستها در بالای بازوان با قدرت و دراز متشنج شده و طلب کمک میکند . مجموعه قندو قواره در حالیکه خرد و خمیر شده است در عین حال يك زنده بودن فوق تصور را مجسم میسازد . در طرفی يك تنه درخت لخت و شاخ و برگ کنده شده ، این شکل زندگی لگدمال شده اما پابرجا را تکمیل میکند. مثل اینکه يك انفجار شکم مجسمه انسانی را پاره کرده است، این سوراخ با قدرت تقریباً غیر قابل تحمل عذاب و درد شهر را مجسم میسازد ....

موقعیت و قرار گرفتن این یادبود پر معنی در محل خاص اهمیت و ارزش و معنای آن را چند برابر میکند در پشت سر این یادبود شهر خراب شده، منظره بندر آباد و پرحرارت، با بازوی دراز منجنيق بار انداز ، آزادای ورهائی شهر را در بیننده مجسم میکند و رویهمرفته يك مجموعه حاکی از تضاد را نشان میدهد . در اینجا چهره از چهره های هنرنوین به حد کمال و اعلائی خود رسیده است :

هنرمند می‌خواهد آن بدبختی و مصیبت عظیمی را نشان دهد که باخرابی روتردام به واقعیت پیوست ، و امروزه معدوم ساختن نسل انسانی را بوسیله جنگ اتمی در قلمرو ممکنات قرار داده است .  
نویسندگان رستاخیز :

نوم گابوس **Naum Gabos** یکی از معروفترین هنرمندان ابداع کننده معدوم است و کاملاً بعکس زادکین با هنر ذهنی و پاره پاره و ایزم در رفته اش ، که از مختصات زمان پیر جوش و خروش ماست ، یک هنرمند کاملاً درام و عینی و عقلی است که در عین حال شکل پرشور و انسانی و عالی به آثارش می‌دهد. این هنرمند یکی از مظاهر دیگر هنر مدرن را با درخشانترین وضع ظاهر ساخته است . چون هتل معروف اتالاتا در خیابانی پیشرفتگی داشت بنابه پیشنهاد یکی از مدیران نقشه کشی شهر میبایست از لحاظ هماهنگی منظره ، در زاویه و کنار ساختمان اتالاتا بنائی وجود داشته باشد که تعادل بصری را بطور موزون بوجود آورد .

این اثر بطور ساده و دینوار فلزی متضاد با انحناء ملایمی است که با برتر طلائی رنگ پوشانده شده و از دو پایه بتنی پوشیده از گرانبه سیاه رنگ روئیده است. نه تنها در قسمت مرئی، بلکه انحناء فلزی در قسمت‌های مرئی و نامرئی شکل یک خط **S** را تلقین میکند که پهن تر شده باشد. تمامی این دستگاه ، با استثناء شبکه فلزات فزری نویسان کننده که قسمت‌های عمودی دستگاه را از تغییرات حرارت محفوظ و همواره در حال کشیدگی نگاه میدارد ، حتی یک جزع متحرک ندارد. با وجود این وقتی دور این دستگاه راه می‌روید ، مثل اینکه تمام آن بدون استثناء و همواره در حال حرکت است، این اثر تحرك شدیدتر میشود و وقتی که روشنائی متغیر روز نیز بر آن افزوده میگردد.

ساختمان این هیكل از تخیلات (فانتزی) فنی و همچنین از استعداد مهندسین هلندی تقاضای زیاد داشت .

همانطور که میکل‌آنژ برای ترسیم یکی از آثار خود می‌بایست بطور خوابیده نقاشی کند ، همینطور گابونیز برای اینکه اثر خود را ، که به پهلوری زمین خوابیده بود ، بتواند خوب ببیند میبایست در یک جرنقیل سی متر بالا رفته و از آنجا دقیقاً هیكل را بررسی کند. در خاتمه کار او شخصاً بادت خود و یاماشین پرداخت کار میکرد تا سطح هیكل فلزی نه خیلی براق و نه زیاد کدر باشد . حتی حمل و نقل این هیكل یاد بود تا محل نصب شدتش که بیست و پنج متر ارتفاع و ۴۳ تن وزن دارد ، کار آسانی نبود . در شب دوم انتقال آن دوهزار نفر از اهالی شهر تا ساعت ۵ صبح انتقال آنرا استقبال و یاماشینت میکردند .

بنابر اطلاع من از زمان رنسانس تا حالا هیچ اثر هنری اینقدر توجه عامه را بخود جلب نکرده است .

اگر این پلاستیک زنده و زیبارا بعنوان یک اثر سازنده ، بعنوان سمبول شکل خالص زیبایی در نظر بگیریم ، در این صورت این اثر هنری شریف و عالی نویسد تسلط کامل فکر انسانی و استعداد های فنی او بر قوای که می‌خواهند فکر انسانی و فن او را معدوم سازند . هر آنچه برای

تسلط یافتن بر انرژیهای نوین مالازم است هر آنچه سالم و مثبت‌وهم آهنگ است و هر آنچه برای استفاده از امکانات موجود ضروری است، همه آنها در این طرح اصیل باهم ترکیب و ذوب شده‌اند. آنچه که محاسبات ریاضی و علوم طبیعی و استعداد مهندسين مشهور رویهمرفته تا حالا بدست آورده‌اند، در این اثر هنری، که کاریک اراده انسانی و مافوق هدف های مادی است، يك شکل قابل رویت بخود گرفته است. با این ملاحظات این پلاستیک در حقیقت يك سمبول كاملا صادق برای شهری است که در آنجا بنا شده است. در حالیکه مجسمه زادکین لحظه هولناک ترس ورنج و نومیدی را در بیننده زنده میکند، لیکن اثر گابونیز آزادی و از نو زائیده شدن و از نو آغاز کردن ابداع را مجسم ساخته و نوید میدهد.

### تاریخ بشكل تعجب‌آوری تکرار شده است!

در تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۹۳۶ کمیته نوبل جایزه صلح سال ۱۹۳۵ را درباره نویسنده آلمانی کارل فون اوسیه‌تسکی تصویب کرد. این نویسنده عضو هیچ حزبی نبود و مدتها مدیر روزنامه «صحنه جهانی» و یکی از صلح‌طلبان (پاسیفیست) بنام بود. این نویسنده پس از حریق رایش‌تاک بازداشت شده و از زندانی به زندان دیگری و از این اردوگاه اجباری بیکی دیگر منتقل می‌شد. در زمان نامزد بودنش برای دریافت جایزه صلح نوبل او را بزندان در برلن منتقل کردند و يك مخبر دانمارکی که با او ملاقات کرد او را يك آدم تغییر یافته پیدا کرده که حتی عقائد سیاسی سابقش بکلی در جهت عکس عوض شده بود! درست قبل از تشکیل آخرین جلسه کمیته جایزه نوبل او را نزد گورینگ بردند و باو وعده داده شد که در صورت نپذیرفتن جایزه نوبل آزاد می‌شود و زندگی راحتی در خاک آلمان پیدا میکند. اما اوسیه‌تسکی در ریاضخانه از این خیر مطلع شد و علی‌رغم وجود دو نفر مامور گشتاپو که او را ممیزی میکردند توانست تلگراف زیر را بفرستد: «بمناسبت افتخار غیرمنتظره متشکرم ک. ف. ا.» در همان زمان سفیر آلمان در محل جدا بر علیه این پروو کاسیون دانسته و فهمیده» پروتست بعمل آورد. از مسافرت او برای اخذ جایزه بمناسبات بهداشتی که برایش مضر بود جلوگیری شد و پول جایزه نیز بموجب قانونی که تصویب شد به رایش‌بانک تسلیم گردید. حالا اسم زن اوسیه‌تسکی در بالای صفحه روزنامه «صحنه جهانی» که در آلمان شرقی منتشر می‌شود نوشته شده است. آنچه این تکرار شدن تاریخ را تکمیل میکند اینست که در همان سال که این واقعه اتفاق افتاد یک شیمت آلمانی نیز جایزه نوبل را برد و مامورین هیتلر هیچ مانعی در مقابل او نداشتند. فاعتبر و ایا اولی الابصار!



## سازمان بر نامه و تشکیلات اداری

اقدام اخیر درباره سازمان برنامه گرچه فی حد ذاته اصولی است و با پیشنهاد مسا در تشریح اول تطبیق میکند . معذک بمناسبت فقدان شرایط دیگر موجب نگرانی بی حد آنهاست که به پیشرفت امور عمرانی و صحت عمل اداری علاقه مند هستند . نگرانی در درجه اول باین مناسبت است که فقدان یک شخصیت با نفوذ و یک دنده در راس سازمان موجب خواهد شد که روش کارهای عمرانی با وزارتخانه ها هم رنگ گردد و ثابیا نظارت فنی دقیق عملا وجود نخواهد داشت باین مناسبت یک نفر کارشناس امور اقتصادی که بعنوان استاد دانشگاه موسسه ای را اداره میکند و در کارهای سازمان برنامه و شرکت ملی نفت عملا مطالعه دارد و صاحب نظر است پس از پیش آمد اخیر که یک عمل انجام یافته است اظهار نظر خلاصه زیر را بعمل آورده است . امیدواریم در تشریح های آینده مطالعه درباره سازمان برنامه و نتایج حاصل از این تغییرات را توسط افراد وارد ادامه دهیم . علم و زندگی

\*\*\*

دستگاه اداری ایران که در زمان اعلیحضرت شاه فقید بوجود آمد با وجود کمی تجربه و قلت افراد تحصیل کرده نظر بوجود روحیه فعال آن زمان توانست با یک نوع دینامیسم خاصی از عهده انجام یک سلسله اصلاحات بر آید .

بر اثر پیش آمد جنگ و قطع شدن فعالیت های اقتصادی و عمرانی و عواقبی که اشغال خاک ایران بوسیله قوای متفقین ایجاد کرد از قبیل برهم زدن تعادل اجتماعی میان شهر و ده و هجوم افراد بطرف پایتخت و بیکاری افرادی که متفقین بکارگمارده بودند سازمانهای اداری بدل به پناهگاهی برای افراد باسواد ( نه متخصص ) گردید بطوریکه مستخدمین دولت از ۶۰۰۰۰ نفر در شهریور ۱۳۲۰ به ۱۸۰۰۰۰ نفر حوالی ۱۳۳۰ رسید .

لازم بتوضیح نیست که در این مدت قلیل دستگاه اداری نمیتوانست چنین تعدادی را که دارای معلومات و روحیات غیر متجانس بودند بکارمندان فعال و وظیفه شناس و آشنا با اصول جدید اداری بدل سازد خاصه اینکه فعل و انفعالات سیاسی در دستگاه اداری در حقیقت یک نوع باند بازی و باصطلاح جاری « رفیق بازی » بود اصول سلسله مراتب اداری و فنی **Autorite** یعنی سلطه اداری را متزلزل کرد . و کسانی را بر اوضاع مسلط کرد که لزوما از حیث احترام و اعتماد همکاران دیگر خود بهره مند نبودند .

افزایش سریع قیمتها و بطور کلی آثار تورمی پول سبب شد که درآمد اداری کارمندان کفاف مخارج ایشان را نداده باین نتیجه کارمندان در صدد جستجوی طرق دیگری جهت تامین معاش خود برآمدند و توجه و علاقه بکار اداری ضعیف شد بطور خلاصه میتوان گفت دستگاه اداری تا چند سال پیش دارای صفات زیرین بود .

- ۱- عدم رعایت صلاحیت در انتخاب مسئولین .
- ۲- عدم حس اعتماد میان افراد در داخل دستگاهها .
- ۳- رواج کاغذ بازی و تسلط بوروکراسی .
- ۴- عدم رشد معلومات فنی و اداری بعلت فقدان تشویق .
- ۵- عادی شدن غیبت و عدم حضور مداوم در محل کار .
- ۶- عدم روحیه خلاق و ترس از هر اقدام جدید و درجا زدن در روتین سابق
- ۷- عدم قدرت در انجام تعلیمات و نظریات روسای فعال و ضمناً سیستم تمرکز و تقسیم کار بنحوی بود که ادارات فقط با رئیس و مدیر کل ارتباط داشته و از یکدیگر مجزی شدند و هماهنگی و اولاقت هم فکری در کارها وجود نداشت .
- لرزم انجام يك سلسله برنامه‌های عمرانی که بوسیله عوائد نفت عمل میشد سبب پیدایش دستگاه اداری فعلی سازمان برنامه گردید که میتوان مشخصات آنرا بدین شرح خلاصه کرد .
- ۱- بعلت فنی و تخصصی بودن کارها بصلاحیت مسئولین و روسا بیش از سایر ادارات توجه گردید .

- ۲- بالا بردن نسبی سطح معلومات کارمندان و کار کردن در دستگاهی که دارای هدف معین و روشنی بود سبب ایجاد تجانس و تفاهم از نظر فنی و اداری در میان کارمندان گردید که در نتیجه آن حس اعتماد بیشتری در دستگاه اداری بوجود آمد و سیستم کاغذ بازی ضعیف.
  - ۳- رابطه عمودی ( سلسله مراتب در يك قسمت ) و رابطه افقی ( ارتباط دائم با قسمتهای دیگر ) سبب تقویت تفاهم میان کارمندان و ضمناً انجام یکنوع کنترل خود بخود از قسمتهایست یکاریکدیگر شد و این امر مانع رخوت و تنبلی کارمندان گردید .
  - ۴- بالا بودن نسبی میزان حقوق و کمکهای دیگری که به کارمندان میشد باعث دلگرمی ایشان بکار شده و عموماً از فکر اشتغالات خارج منصرف شدند.
- مسئله تساوی حقوق کارمندان

ما اگر بخواهیم صاحب يك کادر فنی مستعد و متخصص فنی برای هر رشته و مدیران لایق و کارآمد و آشنا با اصول و فنون جدید اداری شویم ناچاریم حقوق و مزایا را متناسب با کار و مسئولیت هر مقام در نظر بگیریم - در غیر این صورت روی اصل قانون عرضه و تقاضا کارهای آزاد افراد زبده و کارآمد دستگاههای اداری را خواهند ربود و در این دوران تحول که ادارات باید با شخصیت خود تسلط بر امور و قدرت پیش بینی راهنما و هادی فعالیت های آزاد بوده و پیش قراول تحولات و ترقیات اقتصادی و اجتماعی باشند تبدیل بیک سازمان عقب مانده و منحط خواهند شد .

اینکه فقط مبنای حقوق سابقه خدمت و یا احیاناً مدرک تحصیلی باشد مانع رشد افراد لایق و باارزش است در چنین سیستمی افرادی که پست های فوق العاده پر مسئولیت را بعهده دارند اگر با وظیفه شناسی - صحت عمل و صلاحیت در کار انجام وظیفه کنند از اتلاف میلیونها خسارت جلوگیری میتوانند کرد با کسانی که هیچگونه مسئولیتی ندارند تقریباً هم عرض یکدیگر بوده و بیک میزان حقوق میگیرند ممکن نیست بتوان مدیران و مسئولین لایق و صلاحیت دار تربیت کرد . امروزه در اکثر کشورها مشاغل را روی مبنای واقعی که در کار لازم است (معلومات کافی . مسئولیت احاطه با امور و غیره ) طبقه بندی کرده اند با این ترتیب دستگاه اداری میتواند امیدوار باشد که عناصر زبده بطرف کار پر اداری روی آورند سیستم تساوی حقوق و ترفیع سنواتی

یک سیستم غلط و کهنه است که دستگاه اداری را از هر گونه دینامیسم و اخلاقیتهای عاری میسازد - اینجاست که باید از عوام فریبی حذر کرد و در پی این بود که ارزش واقعی اشخاص با یک نشانه و شاخص واقعی و عینی جامعه که پول و مزایای مادی است شناخته شود .

\*

### فقدان برنامه عمومی

در این چند سال سازمان برنامه بیشتر مثل یک بانک عمرانی عمل کرده است تا یک سازمان مرکزی تهیه برنامه یعنی فقط باین اکتفا کرده است که وقتی دستگاههای اجرایی طرحهای قابل قبولی را عرضه کنند بآنها اعتبار لازم داده شود - مثلاً یک برنامه واحدی در زمینه کشاورزی وجود نداشت تا سازمان برنامه و وزارت کشاورزی مشترکاً چنین برنامه‌ای را تعقیب کنند اگر هم احیاناً وزارتخانه‌ها برنامه‌ای داشتند با برنامه سازمان تطبیق نمی‌کرد .

رابطه سازمان برنامه با موسسات دولتی

از ابتدای شروع برنامه هفت ساله دوم چنین پیش‌بینی میشد که دولت نتواند بودجه متعادلی تنظیم کند و بیم آن میرفت که قسمتی از عوائد نفت بکسر بودجه اختصاص داده شود - رابطه میان سازمان برنامه و سایر دستگاههای دولتی بهمین علت غیر عادی و پرازشکال بود این مسئله همچنان مطرح بوده و اشکالات ناشی از آن بر سر جای خود باقی مانده است و این امر مربوط به سیستم مالیاتی است .

اشکال دیگر این بود که سازمان برنامه قسمتی از طرحهایی را که وزارتخانه‌ها از اعتبارات سازمان انجام میدادند کنترل میکرد - کارمندان وزارتخانه‌ها حتی افراد صالح و بی‌غرض قدرت تحمل چنین کنترل و نظارتی را نداشتند . این بود که ایرادات فنی سازمان برنامه را به اشکالاتی تعبیر میکردند . توقع وزارتخانه‌ها از سازمان برنامه این بود که بهمان وضعی که وزارت دارائی اعتبار در اختیار آنها میگذارد سازمان هم از اعمال هر گونه نظارت و برقراری هماهنگی خودداری کند .

### نقص سازمان برنامه

۱ - سازمان برنامه مسائل و مشکلات مختلفه مملکت را آنچنانکه باید در نظر نمی‌گرفت و بقدر کافی واقع بین نبود .

۲ - روابط عمومی سازمان آنچنان نبود که از عهده برقراری یک محیط مساعد برای پیشرفت کار خود برآید - سازمان با خارج ( چه موسسات دولتی و چه مردم و مطبوعات ) تماس کافی نداشت و نمیتوانست تصمیمات و اقدامات مفید خود را بشناساند و هدفهای عمرانی خود را بسایر دستگاهها بقبولاند .

۳ - و بهمین جهت سازمان برنامه قادر نبود احتیاجات را بخوبی تعیین کرده و حق تقدمی برای آن برقرار کند یا لااقل اگر از نظر علمی و فنی توانسته بود حق تقدم منطقی برای احتیاجات تعیین کند از نظر توجه و روانشناسی جامعه و یا قشرهای موثر جامعه که در شروع برنامه‌های عمرانی اهمیت فوق‌العاده دارند رویه مناسبی نداشت .

۴ - سازمان برنامه بیش از حدود امکانات خود وارد در رشته‌ها و فعالیت‌های متعددی شده و بکارهای عادی و کم اهمیت هم خود را آلوده کرده بود - مثلاً در مورد شهرسازی برای ساختن یک درمانگاه و کشتارگاه همان دقت فنی را اعمال میداشت که در مورد لوله‌کشی یک شهر بزرگ - باین نکته توجه نداشت که در کشوری که هنوز فنون و صنایع جدید توسعه نیافته است و کادر فنی فوق‌العاده کم است نمیتوان بکلیه رشته‌ها با دقت کامل رسید - در جریان فعالیت‌های

عمرانی‌کشوری نظیر کشور ایران لحظه‌ای فرا میرسد که سازمان تهیه‌کننده و اجراکننده طرح ناگزیر بانتخاب میان رشته‌های مختلف شده و مجبور است کارها را در حدود امکانات خود بعهده گیرد.

آنچه را که باید از سازمان فعلی حفظ کرد

۱ - در درجه اول روحیه سازمان و هدف آن که در ایران تاکنون سابقه نداشته است که نه فقط باید آن را حفظ کرد بلکه باید نمونه‌ای جهت سایر موسسات اداری قرار داد خصوصاً کار با نقشه را باید بیش از پیش تعمیم داد.

۲ - مجهزترین سازمان در کشور ما بمنظور مطالعه برنامه‌های صنعتی دستگاه‌های فنی سازمان برنامه است.

۳ - سازمان برنامه بهتر از سایر دستگاهها که بوروکراسی با آنها غلبه کرده است قادر با اجرای صحیح برنامه‌های اساسی صنعتی میباشد.

۴ - در مسائل مالی و فنی بمنظور مذاکره با مراجع خارجی و بین‌المللی سازمان برنامه میتواند روی اصل تساوی حقوق به بهترین نحوی از انجام وظائف محوله برآید.

۵ - در اجرای آن قسمت از طرح‌ها که جنبه عمومی داشته و خاص وزارت خانه معینی نیست از قبیل برنامه‌های مربوط بشهرداریها، تعلیمات فنی، عمران منطقه‌ای سازمان صلاحیت کافی دارد.

۶ - در برقراری هم آهنگی میان چند واحد اداری سازمان تجربه و صلاحیت رهبری صحیح را دارا میباشد.

۷ - بمنظور مطالعه و بررسی مسائل خاص اقتصادی از قبیل درآمد ملی و پیش‌بینی فعالیت‌های اقتصادی دفتر اقتصادی سازمان صلاحیت فنی داشته و در این قسمت در ایران منحصر بفرد است.

رابطه سازمان برنامه با سایر دستگاهها بر مبنای جدید

برای اجتناب از اشکالات گذشته بهترین طریقه تشکیل کمیته‌های مختلط با وزارت خانه‌ایست که در آن کمیته سعی در برقراری هماهنگی میان وزارت خانه‌ها و سازمان برنامه شده و سیاست واحدی اتخاذ گردد.

اگر يك برنامه عمومی و کلی طرح نشود بیم آن میرود که از این بی‌مداخلت میان وزارت خانه‌ها جانشین اختلاف میان وزارت خانه‌ها و سازمان برنامه گردند.

مطلب دیگری که باید بان توجه داشت آن تقویت فنی حوزه‌های وزارتی است بدین معنی که طی سالهای اخیر در اثر فعالیت اصل چهار سازمان برنامه در اغلب وزارتخانه‌ها سازمان‌هایی تشکیل شده است که با دارا بودن کادر فنی صلاحیتدار و اعتبارات کافی عملاً قدرت و اعتبار و دینامیسم آن‌ها از قدرت سازمان مرکزی وزارتخانه بیشتر شده است و همین امر باعث بروز اشکالات زیاد شده است بعنوان نمونه میتوان بنگاه عمران و اداره آمار عمومی را در وزارت کشور و بنگاه آبیاری را در وزارت کشاورزی و سازمان بهداشت را در وزارت بهداشت نام برد.

بنگاههای مزبور پس از چندی فعالیت و توسعه در اثر رخوت و عقب‌ماندگی و بوروکراسی حوزه‌های وزارتی بنامع برخورد کرده و عموماً سیر نزولی پیموده‌اند این مسئله یکی از مشکلات اساسی سازمانهای اداری ایران را تشکیل میدهد - باینجهت باید به تربیت کادر اداری

صلاحیتدار و تقویت و افزایش کادر فنی حوزه‌های وزارتی توجه بیشتری معطوف داشت با چنین وضعی انتقال قسمتهای سازمان برنامه بوزارت‌خانه‌ها همان عواقبی را خواهد داشت که مثلاً بنگاه عمران دروزارت کشور دارا شده است .

یعنی تا دستگاههای وزارت‌خانه‌ها دارای صلاحیت علمی و فنی و اداری لازم نباشد در انتقال قسمتهای سازمان بوزارت‌خانه‌ها باید احتیاط کرد ولی در هر صورت این‌طور بنظر میرسد که انتقال يك قسمت از کار سازمان بوزارت‌خانه‌ها قهری است و در این مورد باید دقت کافی بکار برده شود.

اگر سازمان برنامه بشکل يك دفتر فنی درآید باید این دفتر کنترل و نظارت خود را بعموم طرح‌ها در کلیه دستگاهها ادامه دهد تا کم‌کم بتوان يك برنامه کلی و عمومی را برای همه سازمانها تنظیم و اجرا کرد.

این بود بطور اجمال و فهرست وار مطالبی که باید در موقع خود مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار گیرد .

بهر صورت امید می‌رود اولیاء امور از انجام هر گونه تصمیم و عملی از روی شتابزدگی خودداری کرده و در نظر داشته باشند که آتییه سازمان برنامه مستقیماً با آتییه زندگی اقتصادی و اجتماعی و بطور قطع سیاسی ایران بستگی دارد .

#### سروده یکی از شعرای یهود بر آتش زدن اورشلیم و اسارت قوم او

تزد نهرهای بابل نشستم و بیاد صهیون گریستم .  
 بر درختان بید که در میان آنها بود بر بطهای خود را آویختم .  
 زیرا آنان که ما را باسیری برده بودند در آنجا از ماسرود خواستند  
 و آنان که ما را تاراج کرده بودند شادمانی .  
 که یکی از سرودهای صهیون را برای ما بسرائید .  
 چگونه سرود خداوند را در زمین بیگانه بخوانیم؟  
 اگر ترا ای اورشلیم فراموش کنم ، آنگاه دست من مهارت خود  
 را فراموش کند .  
 اگر ترا بیاد نیاورم ، آنگاه زبانم بکامم بچسبد ، اگر اورشلیم را بر همه  
 شادمانی خود ترجیح ندهم .  
 « نقل از کتاب تاریخ تمدن ویلدورانت - ترجمه احمد آرام »

## رقص مرگ

در فاصله دو جنگ جهانی اخیر در زمانی که مسئولین امور آلمان بادر دست داشتن نقشه‌های اصلاحات اجتماعی، اراده اجرا کردن آن را نداشتند از طرفی ناسیونال سوسیالیست‌ها و از طرف دیگر کمونیست‌ها با نعره‌ها و عریده‌های خیابانی خودشان اساس جمهوری وایمار را متزلزل می‌ساختند و در نتیجه بی ارادگی مسئولین امور یاس و نومیدی از طرفی و روح عصیان و طغیان از طرف دیگر فکر نسل جوان را مسموم ساخت. چند نفر از جوانان بیکار در یکی از روزهای سخت زمستان در پارک بزرگ شهر برلین هیکلی از برف تراشیده و ساخته بودند که با زنده‌ترین و هنرمندانه‌ترین وضعی مسئولین امور را مورد تمسخر و استهزاء قرار داده بود. این اثر هنری که بقول جرائد آن روز برلن متاسفانه بایک نفس آفتاب تموزی از بین میرفت مورد توجه همگانی و بخصوص مخبرین جرائد قرار گرفت. یکی از جرائد آن روز در باره این هیکل تراشان نوشته بود: هر چند این چند نفر بیکار از میلیون‌ها مردمی که امروز بیکار شده‌اند از روی بیکاری این اثر را بوجود آورده‌اند اما در عین حال نشان داده‌اند که مانند میلیون‌ها همقطاران بیکاره خود کاری بلدهستند. نگارنده بطور با خواندن شعر رقص مرگ که از یک دانشجوی جوان است شاید بدون تناسب زیاد خاطره بالا در نظرم مجسم شد و این شعر را بعنوان نماینده فکر نسل جوان امروز در اینجا منتشر میکنیم. توجه باین طرز تفکر نشان میدهد که نسل جوان با ذوق و با استعداد ما احتیاج بیک رهبری و راهنمایی دارد. روح یاس و نومیدی از طرفی و عصیان و طغیان از طرف دیگر هر دو از مختصات حالات روانی نسل جوان است. باید پیش پای آنان راه و رسم زندگی عملی و علمی را گذارد و از ذوق فکری و استعداد فنی آنان برای ساختن زندگی مدد جست تا بتوانند عوض رقص مرگ رقص زندگی را نیز بیاموزند.

## برقصید برقصید

برقصید برقصید

سبکبار و گرانهر

ز شادی روشنی بخشیده بر چهر

میان برنیانی دامن نور

بروی تخته سنگ ساحل دور

برقصید برقصید

بسان شاخه‌ی عریان و نازک

میان سبزه‌ها دامی فشانید

باهنگ خوش باد سبکبار  
 بگوئید و بخندید و بخوانید  
 برافروزد آتش ها بهامون  
 بگردش لاله آسا  
 برقصید برقصید  
 بهرجائی که هستید  
 بهر زندان بهر معبد بهر دیر  
 بچنگ هردو دیو  
 بهر راهی که برگشتن ندارد  
 غم از رخساره الفت بریزید  
 سبک از جا بپزیدید  
 برقصید برقصید  
 چه بنشینید غمگین  
 چه اندازید بر رخساره ها چین  
 چرا پیچید از نفرت چو ماری  
 چو بر دست شما ای بردگان نیست  
 نه تصمیمی نه باشد اختیاری  
 برقصید برقصید  
 نگر تا راه در چشم آید از دور  
 همه جا خون پای رفتگان است  
 وز آن بس کاروانیهای فرتوت  
 بجا چیزی که ماندست استخوان است  
 نه آشویی نه شوری  
 نه فریادی ز گوری  
 شما هم نیز اندر پای این دیر  
 که نام او زمان است  
 برقصید برقصید  
 نه امیدی بفردا است  
 نه شیطان نه خدائی است  
 نه پاداش است در کار  
 نه جز اینجا سرائی است  
 همه درنده دیوان سیه کار  
 مکافاتى ندارند  
 همه این تیره افکار کهن را  
 بیای ما گذارند  
 چنین خود کامه و ابله نپائید  
 بفریادی جنون بار

همه زنجیرها از پا کشائید  
 پس آنکه گرچه سنگین بار و دلتنگ  
 بر این دشت سیه رنگ  
 برقصید برقصید  
 بهم پیچید در صحرا چو ماران  
 بپا سازید بزم کامکاران  
 مگیرید اینکه می افتید بر خاک  
 به پیکانهای مسموم  
 به پیش چشم تیرانداز دل شوم  
 بروی جسم سرد رفته یاران  
 برقصید برقصید  
 بیابای جام های غم زدا را  
 یکام خویش ریزید .  
 نباشد در خور اشک شما خاک  
 گلاب اشک را هم  
 بجای خویش ریزید  
 پس آنکه مرده های خویشان را  
 بسان همیشه یکسو گرد آرید  
 همه آنها که ماندید  
 نوائی جاودانی ساز دارید  
 شرر ز آتشی برپا فروزید  
 بسوی آسمانها سر فرازید  
 باین ماه وستاره  
 باین دل تیره ابر پاره پاره  
 بزهد نخوت آلود خدایان  
 بدلتنگی شیطان  
 بخدمتید ... و بگوئید  
 پس آنکه قهقهی سرداده از خشم  
 درون کام آتش پا گذارید  
 نماند از شما تا یادگاری  
 بر این ملمون دیار مردمی سوز  
 تن خود را با آتش واسپارید  
 برقصید برقصید ...





### آتشی که نمیرد همیشه دردل ماست!

هر چهار سال به چهار سال شیپورها بصدا در می‌آیند و آتشی روشن میشوند. جوانان جهان را برای مسابقات صلح دوستانه نداد می‌دهند. سپس آتشی خاموش و صداها محو می‌گردند. اما جرقه‌هایی قلوب میلیونها انسان را گرم نگاه میدارند و آتشی که هرگز نمی‌میرد دردل آنهازبانه می‌کشد، تا پس از مدتی شعله‌ها از نو روشن شوند و جوانان تمام اطراف و اکناف جهان را از نو در کانون المپیا جمع کنند. باشد، که مسابقات جوانمردانه و صلح جویانه ورزشکاران نمونه و سرمشقی برای سیاستمداران گردد.

### یک مرده بنام به!

القصه در این سراجیه پر نیرنگ  
یک مرده بنام به زصد زنده به ننگ

شاه نظر اصفهانی

# اکسیستانسیالیسم معاصر

ژان پل سارتر بین فیلسوفهای این عصر که معروفیت دارند از همه آنها متاخر تر است باین معنا در ۱۹۰۵ که او متولد شده اغلب فلاسفه که صاحب مکتب بوده‌اند باوج شهرت خود رسیده بودند. فلسفه اکسیستانسیالیسم سارتر ممکن است فی‌حدزاته و از لحاظ فلسفی خیلی مهم نباشد اما در اروپای قاره‌ای یعنی اروپای غیر انگلیسی زبان شهرت و رواج زیاد دارد، این مکتب را ممکن است مورد انتقاد قرارداد اما نمیتوان بسکوت از آن رد شد و ندیده گرفت. سارتر بعکس اغلب فیلسوفها از این لحاظ جامعیت دارد که نویسنده رمان و ناول و تأثر نیز بوده و در عین حال که کتب صرفا فلسفی نیز تألیف کرده از طرق دیگر نویسنده‌گی‌اش برای ترویج فکر فلسفی استفاده میکند.

سارتر مطالبی را که هنرمندان و ادبای عصر مورد بحث قراردادند بطور منظم و منطقی تر مورد مطالعه قراردادند است. او مانند فلاسفه رومانتیک قرن نوزده در این مسئله خود را ذنب‌نشان میدهد که مسائل اخلاقی را تحت الشعاع مفهوم آزادی فردی قرار دهد.

او از اینکه پیرو جریان‌های باشد که خود شخصا آنها انتخاب نکرده جدا ابا دارد وسیع و کوشش فراوانی بکار میبرد و از هر امکانی استفاده میکند تا موجود انسانی بتواند خود را بمناسبت انتخاب عقیده و راهی که بعمل آورده از هر گونه مسئولیتی مبرا داند و مبرا سازد.

سارتر خود را در عین حال با مسائل مربوط باخلاق مشغول داشته است، و بهمین مناسبت او اختلاف فاحشی با آن گونه فلاسفه دارد که پس از کانت و هگل مسائل اخلاقی و روان‌شناسی مربوط با آن را بکلی بی‌کسو زدند و خود را متمرکز در مطالعه روشها و مفاهیم علوم طبیعی و ریاضی کردند.

این فلاسفه در صورتی هم که راجع ب مسائل اخلاقی بحث میکردند امثله خود را از مسائل مشخص و سطحی انتخاب میکردند و از تجزیه و تحلیل مسائل مبهم و تیره‌ای که بنظر اشخاص حساس آترمان اساسی می‌آمد خودداری میکردند.

بعضی از فلاسفه‌ای که باین مکتب تمایل دارند مانند هایدگر و کارل زاسپرا آلمانی برای اجتناب از افکار و مکتبی که در زیر این نام تجسم یافته و برای اینکه از سابق ذهنی مربوط با آن خود را رها سازند از قبول نام اکسیستانسیالیسم ابا کرده‌اند.

اما آقای ژان پل سارتر و بعضی از همقطاران پاریسی او از روی آگاهی کامل این عنوان و باین برچسب را قبول کرده‌اند و بهمین مناسبت سارتر برجسته‌ترین نماینده مکتب اکسیستانسیالیسم معرفی شده است.

علاوه بر این توضیحات سارتر درباره این مکتب نسبت بدیگران روشن‌تر و واضح‌تر بحث میکند. در منتخبات آثاری که از سارتر چاپ شده است سارتر اکسیستانسیالیسم را با تئوریهای مبهم

و مشکوک متافیزیکی شرح نمیدهد بلکه مانند پیشقدمان این مکتب یعنی مانند کیر که گاردو نیچه بیان میکند. کتاب فلسفه اساسی سارتر موسوم به «وجود و عدم» است که دارای عنوان فرعی زیر میباشد:

« سعی و کوششی درمبحث علم وجود مربوط بنمودشناسی» دراین تالیف سارتر خود را خیلی متمایز تر از یک ادیب نشان میدهد. دراین اثر او کوشش میکند از لحاظ فنی اساس و پایه فلسفه «انسان» را پایه گذاری کند همان فلسفه خاص که هدف کارهای او می باشد، در دنباله آن منتخباتی از آثار او می آید که هدفش ایجاد ارتباط بین این نظریات اساسی با آن چیز است که بمنزله علم اخلاق او و موقعیتی که نسبت بمسائل پیش گرفته، است.

در دنیائی که در نتیجه جنگ دوم جهانی خراب و تبدیل بهتلاء گردیده یک زندگی روشنفکری برای اروپای قاره ای بوجود آورده است که آن روشنفکران در موقعیت هائی که سارتر نسبت بمسائل مختلف پیش میگیرد در اغلب موارد با او سهم و شریک اند. دستویوفسکی و نیچه و کیر که کار در قرن نوزده و اخیرا فرانتس کافکا پیش دستی کرده و افکار روشنفکران قرن حاضر را از آن زمان داشته اند. زیرا آنان نیز علاقهای نسبت به بیجانان مبهم و تیره و نسبت بانسانهای زیر زمینی غیر معمولی نسبت بانسانهایی که پشتره تبدیل میشوند نشان میدادند. فرانسه در زمان سقوط خود بمناسبت جنگ دوم جهانی و پس از آن ذوق و سلیقه خاص و عمیقی نسبت باین نویسندگان پیدا کرد، و ذوق و تمایل نسبت باکسیستانیالیسم نیز مربوط بهمین روحیه است، این غوطه ور شدن فرانسویان در ادبیات حاکی از نوعی دلهره و سرگردانی یا گمگشتگی شباهت کامل بوضعی دارد که آلمانها پس از جنگ اول جهانی دچار آن گردیدند.

اینکه علل اجتماعی و فرهنگی رواج یافتن فلسفه وی را بیان کنیم یک مطلب است و تشریح محتوی آن فلسفه یک موضوع دیگر. بمناسبت اهمیتی که اکسیستانیالیسم با آزاد بودن انسان در انتخاب راه و رسم زندگی میدهد این مکتب فلسفی مدعی است که از لحاظ منطقی از شرایط تاریخی، که شاید مقبول العالمه بودن آنرا تشجیع کرده است و هنوز هم آن شرایط باقی است، مستقل میباشد.

این مکتب فلسفی اعم از اینکه مطابق مد روز باقی بماند یا نه، در حال یک نفر مورخ که افکار قرن بیستم را مورد مطالعه قرار دهد، نمیتواند از مطالعه دقیق این مکتب صرف نظر کند. باید ریشه های آنرا در قرن نوزده و شاخه های آنرا در قرن حاضر مورد توجه قرار داد. آنچه ما در اینجا نقل میکنیم خلاصه ای از یک موضوع وسیع و بفرنج است که بطور ساده و سطحی و قابل فهم برای آنهائیکه در مسائل فلسفی زیاد وارد نیستند بیان شده است.

نه تنها آمریکائیکه بلکه انگلستان نیز برای فلسفه اروپای قاره ای چندان شور و شوقی نشان نمیدهند. یکی از فلاسفه معاصر انگلیسی ظهور کانت را بزرگترین فاجعه یا حادثه تلقی کرده است که فلسفه قرن نوزده در معرض آن قرار گرفته یکی دیگر این افتخار را برای هگل ذخیره شده تلقی کرده است، اما یک فیلسوف دیگر اظهار عقیده میکند که شاید هر دو آنها عجله کرده اند و کیر که کار این حادثه بزرگ و یا فاجعه فلسفی بوده است.

سورن کیر که کار دانمارکی شاید بزرگترین شخصیت در تاریخ اکسیستانیالیسم باشد، او برای این مکتب اقله سه چیز را اهدا کرده است. اولاً توجه و علاقه او با احساسات از نوع یاس و نومیدی ورنج و تگرانی است که برای تحلیل آنها از لحاظ روانی سعی و کوشش بعمل آورده است، ثانیاً ایمان او بمسیحیت و بیایمانی او نسبت به روحانیت، ثالثاً و شاید از لحاظ موضوع

مانحن‌فیه از همه مهمتر توجه او بفکر «وجود» خیلی سخت است که بتوان این سه عنصر را در نوشته‌های او از هم جدا کرد، زیرا او بکار منظم و مکتبی‌علاقه ندارد. اما با وجود این سعی میکنیم که باختصار مطالبی راجع به «وجود» از لحاظ این فیلسوف بیان کنیم و سپس ارتباط آنرا با دو موضوع دیگر تاحدی روشن سازیم.

اصطلاح «وجود داشتن» که معادل آن در اغلب زبانهای اروپائی «اکسیت» می‌باشد یکی از اصطلاحات اساسی است که بطور متناقض و مختلف معانی بآن داده میشود. بعضی از فلاسفه تصور میکنند که این اصطلاح فقط یک معنی دارد: همان معنی که وقتی میگوئیم کتابی موجود است و یا اینکه خدا وجود دارد و یا مثلا وجود ندارد، و یا مثلا میگوئیم حروف طاقین ۸ و ۲۰ وجود دارند، و یا اینکه کیفیت موسوم بقرمز بودن وجود دارد همانطور که اشیاء قرمز نیز وجود دارند، یا مثلا میگوئیم دولت امریکا وجود دارد همانطور که ساختمان طبیعی که دولت در آن منزل میکند وجود دارد، یا مثلا روح وجود دارد همانطور که بدن وجود دارد. در صورتیکه اصطلاح «وجود دارد» را باین معنی مستقیم و غیر مبهم معنی کنیم اغلب منازعات معروف تاریخ فلسفه و مذهب در حقیقت مناقشات صادقانه خواهند بود. مثلا معتقدین ب خداطمینان میدهند که خدا وجود دارد، در حالیکه منکرین خدا این ادعا را رد میکنند. در این دعاوی اختلاف واضح و روشن است از لحاظ تعریف اصطلاحات ابهام وجود ندارد. مادیون می‌گویند ماده وجود دارد در حالیکه بعضی از ایده‌آلیست‌ها آنرا وهم و خیالی بیش نمیدانند. نوعی -نالیست‌ها (آنهائیکه با اسم اشیاء اهمیت زیاد قائلند و معتقدند که اسم گذاری اساس و پایه معتقداتی است که پایه اساسی ندارد) وجود کیفیاتی از نوع رنگ قرمز را مثلا منکرند در حالی که واقع‌بینان هوادار افلاطون وجود آنرا تأیید میکنند.

بعضی از فلاسفه دیگر وجود روح را در داخل بدن منکرند. معدک بعضی از فلاسفه دارای این تمایل هستند که در اصطلاح «وجود دارد» ابهامی را کشف کنند، بنابراین تمایل فلسفی مناقشات اصلا مناقشات اصیل نیستند، بلکه با اصطلاح دعاوی عنب و انگور هستند و نتیجه سوءتفاهم از این می‌باشند که طرفین نمیتوانند همدیگر را درک کنند که وجود داشتن بعضی اشیاء یا ما فهمیم که گفته میشود «وجود دارند» یک نحوه از وجود داشتن است و بعضی دیگر نوع دیگر وجود داشتن. یکی از نمونه‌های برجسته مساعی که برای روشن کردن این اختلافات در قرن حاضر بعمل آمد از طرف واقع‌بینان (رالیست‌ها) اوئل قرن بود، آنها گفتند که فقط اشیاء مشخص و قابل لمس **Concret** در زمان و مکان «وجود دارند» در حالیکه اوصاف انتزاعی **Abstrai** اشیاء و یا مناسبات بین اشیاء مشخص فقط عوض «وجود داشتن» باید گفت «ادامه دارند». مثلا میگوئیم شهر تهران و قزوین هر دو در مکان معینی وجود دارند اما مناسبات بین این دو شهر که هست نه در تهران و نه در قزوین و نه در جاهی بین این دو شهر، این نسبت و یا مناسبات چیزی نیست که از آن بتوان صحبت کرد، و عبارت از چیزی مستقل از زمان و مکان است که افلاطون نیز از آن بحث کرده است. با وجود این مطابق این نظریه روح و یا شخصیت انسانی را با وجود غیرمادی بودنش میگویند «وجود دارد». خلاصه بین وجود داشتن مشخص و قابل لمس از طرفی و ادامه داشتن انتزاعی از طرف دیگر شکاف بزرگی وجود دارد، اما هم شخصیت‌های انسانی وهم اشیاء طبیعی مطابق این نظریه وجود دارند و در استقلال از زمان و مکان باید اشیاء افلاطونی وجه مشترک ندارند.

تاحدودی که میتوان تشخیص داد کیر که کار نیز «وجود دارد» را بمعانی مختلف

استعمال میکند، و مثل اینکه او «سه» نوع از وجود را قائل است که برای هر کدام اصطلاح خاص ضروری است. اول اصطلاحی برای تأیید خدا در درجه اول لازم است و او میگوید خدا «هست» بعکس آن شخصیت‌های انسانی بگفته او «وجود دارند». بنظر می‌آید یک اصطلاح سوم نیز برای اشیاء طبیعی لازم است، که بنظر او این اشیاء طبیعی از لحاظ وجود از خدا و اشخاص خیلی متفاوت‌اند، اما از طرف دیگر چون این اکسیستانسیالیست‌ها با اشیاء طبیعی و یا بصرفشئی بودن اهمیتی قائل نمیشاند، بنظر میرسد که با همان دو اصطلاح میتوانند کار خود را ادامه داده و احتیاج با اصطلاح سوم نداشته باشند.

مسئله مهم برای کیر که کارد مربوط به «بود» خدائی است، اگر بکار بردن این اصطلاح مجاز باشد باید گفت که این فیلسوف وجود داشتن انسان را سعی میکند بوسیله تناسخ و یا تجسم (Incarnation) توضیح دهد. شخص مسیح نمو «موجود» خدائی است که «هست» در اینجا یک جریان تکاملی (Process) مرموز وجود دارد که از خدای «مجرد» به وجود «منخص» میتوان رسید. اینرا فقط با ایمان قلبی میتوان قبول داشت نه غیر آن.

زیرا بدهانتا این عمل و یا جریان تکاملی مانند مناسبات موجود با موجود هم عرض او نمیشد بلکه بالعکس از یک قلمرو وجود بقلمرو دیگری عبور میشود و این برای روح و منطقی انسانی غیر قابل درک است و فقط با ایمان قلبی میتوان آنرا باور کرد.

کیر که کارد آن مسیحیانی که فاقد آن ایمان باشند و نتوانند با آن زندگی کنند، آنها را مورد حمله قرار میدهد. از همین جا ایمان او بمسیحیت و حمله و انتقاد سخت او بر و حانیت آغاز میشود که حتی در دوره معاصر آثار عمیق و بزرگ آن در مذهب مسیحیت آشکار است. سارتر در نوشته‌هایش خود را یک اکسیستانسیالیست منکر خدا معرفی میکند او میگوید چون خدائی وجود ندارد بنابراین وجود انسانی نه خلق شده و نه زیر نفوذ کسی است که پیش از وجود آمدنش و یا پیش از تربیت و تکامل یافتنش بوسیله اراده مختار خودش، برای او نقشه‌ای و یا فکری داشته باشد که انسان مطابق آن نقشه قبلی تربیت و تکامل یابد. این عقیده نتیجه‌ای دارد که عبارت از مفهوم اساسی زیر است:

وجود داشتن مقدم بر جوهر است (Essence) منظور سارتر از اساس و یا جوهر آن اوصاف و سجایای خوب و یا بدی است که هر انسان در زندگی خاص خود بعمقیده او با اراده مختار و انتخاب آزاد پرورش داده است. جوهر انسان در نظر سارتر همانست که فعلاً آن انسان هست. باین نکته نیز باید توجه داشت که سارتر از انسان کلی صحبت نمیکند. او از آدم‌های معین از عمر وزید مشخص که در تاریخ و مکان معین از پدر و مادر مشخص متولد شده‌اند بحث میکند. او میگوید پیش از اینکه شخصیت ما ظاهر شود، در اول کار نه نقشه و نه فکر ماقبلی وجود داشته، و ثانیاً ما جوهر خود را با انتخاب آزاد خودمان و آنطوریکه میخواهیم اراده میکنیم، می‌سازیم. شخصیت‌های انسانی ادا بوسیله کسی دیگر ساخته نشده. در شروع کار آنها بطور ساده هستند، اول وجود پیدا میکنند، و پس از آن خود را می‌سازند. بهمین مناسبت است که بعضی از اکسیستانسیالیست‌ها از «بیهودگی» Absurdite وجود انسانی بحث میکنند، منظور آنها اینست که بوجود آمدن انسان با توجه و یا با منسوب ساختن هیچ چیز اساسی تری قابل توضیح نمیشد.

حالا باز توجهی به کیر که کارد و مناسباتی که متافیزیک خدانشناسی او با ترس و نومیدی و تشویش دارد، توجه این فیلسوف باین حالات روانی خیلی از نویسندگان اکسیستانسیالیست را بطرف او جلب کرده است. کیر که کارد نیز مانند خیلی از متفکرین قرن نوزدهم از قبیل هگل

و کنت و مارکس و اسپنراسیر این فکر بوده است که تکامل در مراحل مختلف به هدف میرسد. بعکس کنت و مارکس که آنها افکار خود را در اطراف تکامل جامعه متمرکز ساخته بودند، کبیر که کارد بالعکس بتکامل خود یعنی موجود انسانی مشخص و شخصیت او توجه دارد. سه مرحله مهم و خاص این فیلسوف از زیبایی شناسی شروع شده و از مرحله اخلاق گذشته و بمرحله کمال که مذهب باشد میرسد، این مراحل تناقص کامل با سه مرحله کنت دارند که درست معکوس آنهاست: بنظر اکوست کنت تاریخ تمدن و تکامل بشری از مرحله مذهبی شروع شده و از دوران متافیزیکی گذشته و فعلا بدرجه کمال خود که مرحله علمی است رسیده است. می بینیم جائی که کنت با مرحله مذهبی دوره اول تکامل را شروع میکنند کبیر که کارد کمال را در آن خاتمه یافته میداند. سیر و سلوک در مراحل تکامل برای کبیر که کارد کاملا آزاد و از روی انتخاب مطلقا آزاد و ارادی است. یک فرد انسانی ممکن است این مراحل را تماما طی کند و یا نکند، سیر در این مراحل مربوط باینست که او اراده مختار خود را چگونه بکار ببرد، اما اضطرابها و نگرانیهای روحی نتیجه شکست در راه رسیدن به هدف نهائی است. در این راه سیر و سلوک سه علامت مهم حاکی از سه مرحله پیشرفت وجود دارد، اولی اغماض از لحاظ زیبایی شناسی است و علامت آن خودداری از شهوات است، علامت دوم احترام گذاردن بقوانین اخلاقی است که حاکی از مرحله دوم تکامل است، و بالاخره مرحله سوم که علامت آن پرستش مذهبی خداست. در تمام طول راه ترس و بیم روانشناسی وجود دارد که تنها و تنها بوسیله بکمال رساندن این مسافرت قابل اجتناب است، و این در حقیقت سعی و کوشش انسانی برای بالا رفتن از مرحله خود انسان است. توجه اکسیستانیالیستها بزندگی داخلی انسان از همین جا سرچشمه میگیرد، اینگونه توجه بحالات روانی همانست که یکی دیگر از فلاسفه معاصر (هاسیرل) آنرا «ذهنی بودن» Subjectivity نامیده و سارتر نیز زیاد تحت تاثیر افکار این فیلسوف قرار گرفته. اینست علت و یا منشاء اصرار و تکیه ای که اکسیستانیالیستها بر ضرورت و یا لزوم و تصمیم قطعی گرفتن دارند. اینست یکی از حلقه هائی که فلسفه اکسیستانیالیست را بادییات این فلسفه مربوط میسازد و پیروان این مکتب را در مقایسه بسایر مکاتب نسبت بروانشناسی علمی بی تفاوت میسازد، باین معنی که اکسیستانیالیست ها بروان شناسی علمی کمتر اهمیت میدهند تا دیگران.

علاوه بر آن در اینجا یک سعی و کوشش آگاهانه مشاهده میشود که بفلسفه رنگ و روی خاصی داده شود که آنرا از علم کاملا متمایز میسازد، یعنی تشریح کردن و تخمین زدن ارزش شرائط زندگی انسانی بازو هائی مخصوص بعمل میآید که مربوط بخود انسان است: یعنی مربوط بزندگی داخلی فعال و آزاد خود شخص است که آنرا در مقابل اشیاء غیر فعال و مجبور قرار میدهند. این مکتب فلسفی نیز مانند سایر مکاتب فلسفی مفاهیم متفاوتی را بمناسبت اختلافات داخلی اش از گذشته و اجداد خود پارت میرد. در تاریخ بعضی از شعب این مکتب نوشته های نیچه پیشقدم و بعنوان قاعده و قانون تلقی میشود در حالیکه در بعضی از اشعاعات دیگر اینطور نیست، و بنظر میرسد که هاسیرل در سارتر بیشتر از این که در دیگران تاثیر کرده باشد موثر بوده است. هایدگر Heidegger و مارسل Marcel و ژاسپر Jasper را باید جدا از سارتر و همفکرانش شعبه خاصی از اکسیستانیالیسم تصور کرد. کبیر که کارد نیز بنوبه خود موسس اصلی این مکتب تلقی میشود. بحث ادامه دارد

## نشریه‌ها و کتاب‌هایی که بدفتر علم و زندگی رسیده است

\* تات نشین‌های بلوکزهر ابقلم جلال آل احمد. از انتشارات کتابخانه دانش ۱۷۷ صفحه ۶ تومان  
این کتاب تحقیقی است درباره سزه‌جو و برموه از بلوک زهرای قزوین  
و مطالب آن شرح جالب و مفصلی است درباره وضع مردم این‌دوده، وضع مالکیت، کشت و زرع،  
باغهای انگور - قالی و گلیم و گیوه‌بافی، و همچنین طرح خانه‌ها، امامزاده‌ها و مراسم سوک  
و سرور و کفن و دفن و شرح و نمونه‌هایی درباره بازیهای کودکان و مثل‌ها. چند افسانه محلی  
نیز در یک طرف کتاب بفارسی و در طرف دیگر بلهجه تاتی با حروف لاتین نقل شده و در پایان کتاب  
فرهنگ مختصر تاتی و مطالبی درباره دستور آن و صرف چند فعل چاپ شده است. این کتاب  
دارای یک نقشه محل و ۳۰ تصویر است. این کتاب مجموعه‌ای است دارای خصوصیات یک  
تحقیق درباره فولکلور، تحقیقی درباره وضع زندگی و معیشت، یادداشت‌های سفر، و تحقیقی  
در شناختن لهجه و غیره. نویسنده در مقدمه کتاب یادآوری میکند که قصد او از تهیه این  
یادداشت‌ها یک تحقیق و تتبع دقیق نبوده است... «بلکه سعی کرده است با صرف دقتی که اندکی  
از حد متعارف بیشتر است.. مجموعه مختصری فراهم بیاورد حاوی تکاپوی زندگی روزمره  
مردم ده نشین».

\* ماجرای پینتو از ویلفرد برنسون ترجمه فرح خواجانه‌نوری از انتشارات بنگاه مطبوعاتی  
صفیعلیشاه ۵۶ صفحه ۳۵ ریال.

این کتاب ماجرای پسرک سرخ‌پوست شجاع و خوش‌قلبی است که برای نجات خانواده  
خود از فقر بدنبال حوادث می‌رود. کاغذ و چاپ کتاب خوب و دارای تصاویر جالبی از حوادث  
داستان است. این کتاب از جمله داستانهای مناسب برای خردسالان است. امید است برای  
خردسالان تالیفاتی از این نوع در آینده بیشتر منتشر شود.

\* تاریخ فلاسفه اسلام جلد دوم بقلم مرتضی مدرسی چهاردهی معلم دانشگاه تهران.  
موسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی ۳۰۱ صفحه ۷۰ ریال.

این کتاب درباره افکار و عقاید حکمای اسلامی است. مطالب کتاب عبارتند از فلسفه  
فارابی و عقاید او درباره اخلاق و سیاست. مطالبی درباره قرآن و علم الاجتماع، قرآن و اصول  
اقتصادی و علم تاریخ. فلسفه تعالیم اسلامی از قبیل زکوة و مجازات سارق و فلسفه قصاص  
و دیه و عفو. و همچنین شرحی درباره زندگانی و فلسفه حاج مآلهادی سبزواری و عقاید او  
درباره طب و مالکیت و تفسیر قرآن از نظر او و تالیفاتش و نیز مطالبی درباره شیخ احمد  
احسانی و رویه پیروان شیخ و جانشین او سید کاظم رشتی باسید محمد علی باب.  
امیدواریم در آینده درباره قسمت‌هایی از این کتاب بحث بیشتری بکنیم.

\* مدیر مدرسه از جلال آل احمد ۱۱۹ صفحه ۴۵ ریال

داستان معلمی است که از درس دادن خسته شده و بفکرش میرسد که برای رهایی از  
رنج تدریس مدیر شود: «البته از معلمی اقم نشسته بود. دهسال الف ب درس دادن و قیافه‌های  
بهت زده بچه‌های مردم برای مزخرف‌ترین چیزی که میگوئی... و استغناء باغین و استقراء با

قاف و خراسانی و هندی و قدیمترین شعر دری و صنعت ارسال مثل وردالعجز .... وازاین مزخرفات دیدم دارم خر میشوم . گفتم مدیر بشوم . مدیر دبستان ...» و بهتر تریبی شده مدیر می شود . در دوران مدیر بودن بلائی برش میآید که باید شرح آن را از خودش شنید .

نشریه «راهنمای کتاب» ضمن بحث از این کتاب نوشته است : «دراین اثر تازه آل احمد مدیر مدرسه ای راوصف میکند که روحی دیگر دارد و کاری دیگر باید بکند . رنجی که از محیط فرهنگ میبرد او را میآزارد و بدبینی او را شدید میکند و برای گذراندن امور ناچار از آن است که گاهی هم بکاری که از آن میگریزد تن بدهد . دراین داستان باسرگذشت نکته های شوم و تنبہ آور درباره فرهنگ ایران نهفته که متأسفانه باید گفت گوشه ای از حقیقت است .» آقای جمال زاده در انتقادی که از ژنو برای «راهنمای کتاب» در مورد این اثر فرستاده پس از نقل جملات بالا از شماره پیش آن نشریه چنین مینویسد :

« اصل و چکیده مطلب همین است که در این چند سطر باصابت و حدیقت کافی باختصار آمده است و ما میخوانیم در اینجا با شرح و تفصیل بیشتری بیان کنیم . اولاً درباب زبان و انشای کتاب همینقدر میگوئیم که تمام کتاب بزبان مکالمه و محاوره و گفت و شنود و بقول اصفهانیا «اختلاط» نوشته شده ، شیرین و دلنشین است و دارای چنان سرعت و ایجاز و بقدری آمیخته باطن و طنز و شوخی و مضمون و مزاج است که میتوان آنرا «انشاء کاریکاتوری» خواند » جمال زاده در آن مقاله بطور تفصیل از این کتاب بحث کرده است و چون در اینجا فرصت نقل آن نیست چند جمله دیگر از آنرا نقل می کنیم : « عبارتها و تعبیرات قشنگ و دلپذیر از قبیل «کوچهائی بالقوه» و «از دور علم افراشته هیکل معلم کلاس چهار نمایان شد» و «خنده اش را باآب بخوردش دادم» و «قالی ها و کناره ها را بفرهنگ میآلودیم و میرفتیم» .... و آدمهای بلغمی مزاج «این نیز بگذرد» و «انگار هیکل مدیر کلی اش را درازالای منگنه فشرده اند» . و بسیار عبارتهای دیگر از همین قبیل که بقول مرحوم قزوینی اعلی الله مقامه هر کدامش بصداشرفی میارزد .»

برای ماکه نثر روزنامه نویسی من درآوردی امروز خسته و بیروحمان کرده و هرچه مینویسیم و میخوانیم پر است از لغات و ترکیبات بی اصل و نسب ، خواندن چنین اثری با چنین نثر دلپذیری لذتی است که باین سادگیها دست نمیدهد .

گذشته از ارزش ادبی خاصی که این داستان دارد از جنبه اجتماعی نقاشی استادانه ای است از وضع رقت بار فرهنگ کشور که خواندش برای فرهنگیان جزء ضروریات است ، هرچند همانطور که جمال زاده در مقاله مذکور تذکر داده است ، آنها که مصدر کاری هستند «یا اساساً کتاب خوان نیستند و باقدری گرفتار و مشغولند که برای خواندن کتاب و رساله و مقاله فرصتی نمی یابند و حکم کورهایی را پیدا می کنند که باید بدون راهبر و کمک عصا راه بروند و امور ملت و مملکت را از طریق الله بختکی انجام بدهند ...» .

«مجله معلم امروز شماره های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ این مجله که از طرف «انجمن دبیران فلسفه و علوم تربیتی شهرستان تبریز» منتشر میشود بدفتر مجله رسیده است .

این مجله که چهار سال از انتشار آن میگذرد از مجلات خوب کشور است . مطالب این دو شماره که بدست ما رسیده هم برای دبیران و هم برای دانش آموزان و دیگران قابل استفاده است . جای خوشوقتی است که در خالی که مجلات تهران که سرمایه های زیادی در اختیار دارند و میتوانند بهترین مطالب را بر مردم عرضه کنند روز بروز مبتدل تر میشوند در گوشه و کنار مملکت کسانیکه



اساساً روزنامه نگار نیستند مجلاتی منتشر میکنند که مطالب آن آموزنده و جالب است. امیدواریم این مجله روز بروز از حیث کیفیت و کمیت پیشرفت کند.

\* ماهنامه دبیرستان فیروز و بهرام . شماره مخصوص این مجله و شماره دوم سال سوم مجله آذرخش که آن نیز با همکاری کمیسیون نشریه فیروز بهرام منتشر میشود بدست ما رسیده است . مطالب این دو مجله صرف نظر از چند صفحه که مجلاتی از این نوع دارند حاوی مطالبی برای دانش آموزان مفید است. اگر بخواهیم مقایسه‌ای میان این دو نشریه که از طرف یک دبیرستان منتشر شده با مجلات پرتیراژ کشور بکنیم متأسفانه باید بگوئیم چندین شماره از مجلات کثیرالانتشار حتی بقدریک مقاله ساده نشریه این دبیرستان و نشریاتی از این نوع نیز چیزی بدانش آموزان یا دیگران نمی‌آموزد . در وضعی که اکنون مطبوعات ما بآن دچارند مسلماً اگر هر دبیرستانی بتواند با کمک دبیران با مطالعه نشریه‌ای منتشر کند، هر چند بمقیاسی کوچک، خیلی بیش از بسیاری از مطبوعات فعلی ما برای دانش آموزان مفید خواهد بود .

بی نیاز از بر ارباب کرم می گذرم

چون سیه چشم ، که بر سر مه فروشان گذرد ،

\*\*\*

فقیه شهر بگفت این سخن بگوش حمارش

هر آنکه خر شود ، البته می شوند سوارش

مهستی گنجوی

## تاریخ سیر خود را بر زندگی مردان بزرگ

### قرار داده است ؟

نه خیر بالعکس ! مردان بزرگ مسیر اعمال خود را بر مقتضیات تاریخی بنا می‌نهند و همین راز پیروزی آنها را آشکار میسازد . خیلی از نوانی چون در جهت عکس تکامل تاریخی می‌خواستند سیر کنند شکست خورده‌اند و اینگونه شکست‌ها از ترازوی‌های بزرگ تاریخ اند . تاریخ ساخته و پرداخته مجموعه نسل‌های انسانهایی است که تا حالا عواملی در ساختن آن بوده‌اند . امروز ما در مرحله تکاملی خاصی هستیم و هر جامعه سیر تکاملی خود را انجام میدهد . نوانی و شخصیت‌های بزرگ با در نظر گرفتن مرحله‌ای از تکامل که خود و جامعه آنان در آن پله از تکامل واقع است نه می‌توانند تکامل را چند صد سال و یا چند مرحله جلو برانند و نه می‌توانند چند صد سال و چند مرحله عقبه زمان را به عقب برگردانند . اما در صورت آگاهی کامل به چندی و جونی مرحله حاضر و آگاهی به قوانین تکامل تاریخ و مقتضیات امروزی آن ، شخصیت‌ها می‌توانند سیر تکاملی غادی را تسریع کنند و باین طریق تاثیر معنی‌بھی در حوادث تاریخی داشته باشند . اما در هر حال لازمه اینگونه تاثیر فقط در اینست که آنها مسیر اعمال خود را در جهت جریان تاریخ قرار دهند !

کوشش مادر راه‌گشایش مشکلات، عقده‌ها و ابهاماتیست که انسان قرن ما در کلیه مظاهر فکر انسانی، در علم و هنر و اجتماعیات و فرهنگ با آن روبروست. در جریان تاریخ، انسان از ادومتفکر هرگز مانند امروز در معرض برخورد عقاید، و بحرانهای فکری و روحی قرار نگرفته بود.

امروز بعکس گذشته فکر و روح، انسان قرن حاضر، در معرض حمله و هجوم و تسخیر قرار گرفته. امیدوایمان و آرزوهای صدها هزار نویسنده و هنرمند و دانشمند و روشنفکر و نسل‌های جوان، بر باد رفته است. فکر و مغز انسان عصر ما شکافی برداشته، دچار اشتقاق گردیده، دلهره و بحران فکری از مختصات انسان‌هایست که پرسوناژهای بزرگترین تراژدی تمام ادوار تاریخی هستند. هر چند روشنفکران و هنرمندان واقعی و نسل جوان کشور ما از مزایای دنیای متمدن امروز محروم مانده‌اند اما از این امراض قرن و بحرانهای فکری و روحی سهم بزرگی برده‌اند. کوشش ما این خواهد بود که با کمک خود راهروانی که از راه رفتن باز ایستاده‌اند و یا در تلاشتند که راهی پیدا کنند، راهنمائی را بعهده گرفته و نسل جوان و روشنفکران را با کنه و عمق زندگی و فکر انسان امروز بهتر آشنا سازیم.

ما مدعی پیشوائی نیستیم و سنن تغییر ناپذیر و جامدی را نیز پیشنهاد نمیکنیم. ما خود راهروانی هستیم که بیش از همه خود در صدد کشف حقیقتیم شاهم چه‌با ما باشید، چه نباشید میتوانید در راه سازمان دادن علمی زندگی در میدان نبرد زندگی با تشریفات ما باشید.

## فهرست مطالب و مندرجات

صفحه	نویسنده	موضوع
۱	جلال آل احمد	ورشکستگی مطبوعات
۱۹	ع-ح	اخلاق روزنامه نگاری در ایران
۲۴	دکتر ضیاء	نویسنده مصلوت
۳۱	دکتر عباسقلی خواجه‌نوری	وضع امروزی آمار در ایران
۳۹	شیبچه بر خورد عقاید راسل و سیدنی هوک	زنده ماندن بعد از آزادی یا چیزی بالاتر
۴۸	علم و زندگی	یک انتقاد توضیحی درباره «اسرائیل و اعراب»
۵۳	ترجمه منوچهر صفا	هدفها و وظایف سوسیالیسم دمکراتیک
۶۰	آ-ا	مسجد جدید قم هنرمند، کویسم. اکیستانسالیسم -
۶۳	-	هر وین و مکتب هدایت
۶۷	-	اعداد سخن میگویند

	ایمکاس «تکامل و انحطاط مطبوعات -	
۷۴	علم و زندگی	ایران « در مطبوعات
۷۹	آرتور کستلر - ترجمه منوچهر صفا	سنوبیس
۹۶	د کتر دنا	کارنامه (شعر)
۹۷	دانشجوی علوم اجتماعی روی جلد و	و سوسه تجدید نظر در سیاست خارجی ...
۱۰۱	-	دست اندازی در کار خدا
۱۰۲	اسناد و مدارک	دو آلمان
		بزرگترین بدبختی که باعث خوشبختی -
۱۰۴	لویز موفورد	شهری شد «رتردام»
۱۰۸	د کتر واقع بین	سازمان برنامه و تشکیلات اداری
۱۱۳	هنرور	برقصید ، برقصید (شعر)
۱۱۶	ترجمه: ی-ل	اکسیستان نیالیسم معاصر
۱۲۱	علم و زندگی	نشریاتی که بهمارسیده

تصاویر : در متن - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ -

کدام میگویان ؟ صفحه ۷۸

خارج از متن - فروشگاه در رتردام - نوید رستاخیز - اعلام عصر تسلط فکر

و روح انسانی - منظره ای از رتردام .

و آثار متفرقه دیگر ...

ناشر : رضا شایان

آدرس هیئت تحریریه: برای ارسال مراسلات و مجلات و مراجعات کتبی و وجوه اشتراک تهران شاهرضا خیابان رامسر کوچه اول دست راست در و برو - نشریات علم و زندگی

تلفن ۶۹۳۴۹

آدرس دفتر نبرد زندگی : برای مراجعات و خرید نشریات همه روزه از ساعت ۶ تا ۸ بعد از ظهر ، خیابان منوچهری پاساژ ساعتچی - دفتر نشریات علم و زندگی (نبرد زندگی) کتاب چهارم بمناسبت ۲۶ اردیبهشت منتشر میشود .

\*\*\*

اگر علاقه بادامه داشتن این نشریات دارید

برای عده ای از نویسندگان و رجال و روشنفکران نشریات علم و زندگی بدون تقاضای خود آنها ارسال میگردد و طبیعتاً تمهیدی در مقابل ماندن آنها ، اما در صورتی که اولاً استطاعت آنها داشته باشند و ثانیاً علاقمند بادامه داشتن این نشریات باشند وجه اشتراک ده شماره را که یکمصد و پنجاه ریال است لطفاً و بدون مسامحه بآدرس نشریات ارسال فرمایند . این تمنی را بطریق اولی از مشترکین محترم نیز داریم .

«علم و زندگی»

## ۲۹ اسفند

این که حوادث تاریخ معاصر ما را به هدف ۲۹ اسفند نزدیک کرده باشد و یا باشکست روبرو شده باشد مسئله ایست جداگانه ، اما بدون شك این روز سرفصلی در تاریخ خاورمیانه میباشد. ملی شدن صنعت نفت و بخصوص نفت «سراسر کشور» شعاری بود که تمام ایرانیان میهن دوست را باصطلاح از شاه تاگدا دور هم جمع میکرد و یامی بایست بکند . حتی عمال بیگانه نمیتوانستند صریحا با این شعار ملی مبارزه کنند . این شعار نه تنها نماینده جنبش آزادی طلبی ملل خاورمیانه است ، بلکه درعین حال نقطه يك فکر سوسیالیستی را نیز که آسیا و آفریقا غیر از توسل بآن چاره ندارند دربردارد . روزهایی که می توانند روز ملی اعلام شوند باید برای تمام طبقات ملت قابل قبول باشند ، باید حده مشترك و جامع تمام ملت را حکایت کنند . بخصوص از لحاظ رژیم های حاکمه انتخاب روزهایی که حکایت از شکاف و تفرقه بکند و بعلت یا صحیح ، توأم با حوادث ضد و نقیض باشد ، بخصوص برای طرفی که حائز پیروزی شده از لحاظ ایجاد ثبات مفید بنظر نمی رسد . ۲۹ اسفند میتواند ادعای جامعیت داشته و حتی برای اغلب کشورهای خاورمیانه روز عطف تاریخی اعلام گردد .

\*\*\*

### رسالت نسل جوان و روشنفکران در سال نو

مفهوم «نوروز باستانی» نورا با کهنه ، گذشته را با آینده ترکیب میکنند . در مبارزه دائمی نور با ظلمت ، در کشمکش نیروهای یزدانی با نیروهای اهریمنی ، ملت باستانی ما باید هر سال مساعی نوین زندگی را در مرحله بالاتری از تکامل از سر گرفته ، و در هر سال نو ، گنجینه فرهنگ ملی و بشری را ، با ارزش های نوینی غنی تر سازد . هواداران علم و زندگی امید و انتظار دارند که در سال نو نسل جوان و روشنفکران ، از عناصر ممتاز طبقات مختلف ملت ما ، تجلیات نیروی زنده ملی را ، بار دیگر با مساعی نوینی غنی سازند . ما برای ابداع مکتبی که در سایه آن جد اکثر نیروهای فکری و اجتماعی ، با احترام از نفاق و تشمت ، بوظائف و رسالت اجتماعی خود آشنا گردند و قادر باشند زندگی ملتی را با مقتضیات عصر حاضر تطبیق دهند و از هر گونه انحراف بر است و چپ ضمانت گردند ، مساعی خود را ادامه میدهیم . ما ایمان داریم که جریان تاریخ در جهت هدفهای مترقی پیش میرود و برای استفاده از فرصت های تاریخی ، تربیت فکری و اجتماعی عناصر ممتاز را لازم میشماریم . در تربیت فکری يك کادر اجتماعی که معماران ایران آینده خواهند بود با ما همکاری کنید .